

شرح اربعین نووی

نویسنده:

شیخ محمد علی خالدی

(سلطان العلماء)

عنوان کتاب:

شرح اربعین نووی

نویسنده:

شیخ محمد علی خالدی (سلطان العلماء)

موضوع:

احادیث نبوی

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۵	حدیث اول
۱۳	حدیث دوم
۲۱	حدیث سوم
۲۷	حدیث چهارم
۳۳	حدیث پنجم
۳۸	حدیث ششم
۴۷	حدیث هفتم
۵۵	حدیث هشتم
۶۳	حدیث نهم
۷۱	حدیث دهم
۷۷	حدیث یازدهم
۸۵	حدیث دوازدهم
۸۹	حدیث سیزدهم

- ۹۳ حدیث چهاردهم
- ۹۷ حدیث پانزدهم
- ۱۰۲ حدیث شانزدهم
- ۱۰۷ حدیث هفدهم
- ۱۱۱ حدیث هجدهم
- ۱۱۸ حدیث نوزدهم
- ۱۲۶ حدیث بیستم
- ۱۲۹ حدیث بیست و یکم
- ۱۳۴ حدیث بیست و دوم
- ۱۳۹ حدیث بیست و سوم
- ۱۴۹ حدیث بیست و چهارم
- ۱۵۷ حدیث بیست و پنجم
- ۱۶۲ حدیث بیست و ششم
- ۱۶۷ حدیث بیست و هفتم
- ۱۷۵ حدیث بیست و هشتم
- ۱۸۰ حدیث بیست و نهم
- ۱۸۵ حدیث سی ام
- ۱۸۸ حدیث سی و یکم
- ۱۹۱ حدیث سی و دوم

۱۹۶	حدیث سی و سوم
۲۰۰	حدیث سی و چهارم
۲۰۵	حدیث سی و پنجم
۲۱۳	حدیث سی و ششم
۲۲۰	حدیث سی و هفتم
۲۲۶	حدیث سی و هشتم
۲۳۲	حدیث سی و نهم
۲۳۶	حدیث چهلم
۲۴۱	حدیث چهل و یکم
۲۴۵	حدیث چهل و دوم

حدیث اول

«عن أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.»

«رواه إماما المحدثين: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة ابن بردزبه البخاري».

«وَأَبُو الْحُسَيْنِ مُسْلِمُ بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ مُسْلِمِ الْقَشِيرِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ فِي (صَحِيحَيْهِمَا) الَّذِينَ هُمَا أَصْحَحُ الْكُتُبِ الْمُصَنَّفَةِ.»

ترجمه حدیث:

بخاری و مسلم از امیرالمؤمنین ابی حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: این است و غیر از این نیست که کردار به نیت است، و هرکس از کردارش به حسب نیتش اجر و ثواب می‌گیرد، پس هرکسی که هجرت و انتقال او به مدینه به سوی خدا و پیغمبرش بوده باشد، پس ثواب این هجرت به سوی خدا و پیغمبر اوست، و هرکس که هجرتش به خاطر مال دنیا بوده باشد و یا به خاطر زنی که بخواهد با او نکاح نماید، اهمیت هجرت او برابر همین همت اوست.

این حدیث را دو پیشوای علماء حدیث که امام محمد بن اسماعیل بخاری و امام مسلم بن الحجاج نیشابوری باشند و در دو کتاب صحیح که معروف به صحیحین یعنی: صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد و صحیح‌ترین کتاب تصنیف‌شده در این زمینه می‌باشد، روایت کرده‌اند و مختصری از زندگی این دو پیشوای عظیم الشان در صفحات پیش گذشت.

شرح حدیث:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»: محققاً کردارهای به نیت‌ها است، به چند معنی است: این که هر کرداری که مخلصانه به نیت انجام آن در راه خدا نباشد آن کردار ارزشی ندارد. دوم این که صحت اعمال به نیت است، و هر عملی که نیت همراه ندارد صحیح نیست. سوم این که نیت عمل قلبی به معنی تصمیم‌گرفتن است، و بنا به مثل معروف «خواستن توانستن است» و اگر انسان نیت بنماید و برآن تصمیم بگیرد، عمل آن آسان خواهد بود. نیت به چه معنی است؟ نیت به معنی قصدکردن که این کار را برای خاطر خدا انجام می‌دهیم. محل نیت، قلب است و باید دل متوجه کار گردد، به زبان آوردن نیت مستحب است، تا در موقع نیت زبان و گوش هم در آن تصمیم خیر شرکت جویند، در تلفظ به نیت علماء بر استحباب آن اتفاق دارند.

علامه ابن القیم مخالف استحباب تلفظ است، در حالی که در تلفظ به نیت حج یعنی: احرام حج به «أَحْرَمْتُ بِالْحَجِّ لِلَّهِ تَعَالَى» ایشان هم موافقند، پس دیگر عبادات هم مانند حج است. بنابراین مقصود از نیت، خواستن رضای خدا و متوجه‌ساختن دل به سوی اوست، و همراه‌ساختن برای تلفظ برای شرکت در آن و اعتراف به آن است، و اهمیت کار بستگی به اهمیت نیت دارد، هرچند مقاصد عالی‌تر و اخلاص در آن بیشتر باشد اهمیت عمل بیشتر و نفع آن ظاهرتر و عام‌تر خواهد بود، و عملی که از روی غفلت و بدون حضور قلب باشد، چون اثری روی دل و اعضاء نمی‌گذارد، بی‌ارزش است، «وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى» هرکس به حسب نیتش بهره از کردارش دارد، اگر عمل خالص برای خدا باشد، رضای خدا و ثواب بی‌شمار آن و عاقبت خیر آن به بار آورد، و اگر قصد از عمل مال دنیا و یا زن باشد، پیداست که مدت بقای مال دنیا و وفای زن و فرزند رفیق نیمه راه است. همین که حیات شخص به آخر رسید، دستش از آن کوتاه خواهد شد، در حالی که اگر عمل و جهد و کوشش برای خدا انجام گیرد، مالی مبارک‌تر و زنی مهربان‌تر و فرزند شایسته‌تر به بار آورد، پس رضای خدا و پیغمبر را چه طور می‌توان با چیز دیگر مقایسه نمود؟

بین چقدر بلیغ است: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» کسی که هجرت او به سوی خدا و پیغمبر باشد، پس جزایش همین توفیق بر هجرت به سوی خدا و پیغمبر است، برای این که رضای خدا و دعای پیغمبر را به همراه دارد، و کدام ثواب می‌تواند با آن برابر باشد؟.

و اما: «وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». کسی که در هجرت کردن خدا را به خاطر نیاورد و فداکاری در راه باری پیغمبر در دل کور شده‌اش خطور نکرد، پس جزای او همان از دست‌دادن رضای خدا و پیغمبر و به دست‌آوردن مال و زنی است که به خاطر آن هجرت کرده است، این چنین شخصی که همتش شکم و شهوت است، ارزشش هم بنا به همان مثل معروف است: «مَنْ كَانَ هَمُّهُ بَطْنُهُ فَقِيْمَتُهُ... مِنْ بَطْنِهِ».

در این حدیث حکمت‌هایی نهفته است، یکی این که همیشه نیت را باید نیکو سازد، و به همه کس و همه چیز خوشبین باشد، و قصد خود را همیشه بر انجام کارهای خیر نماید، و در این راه بکوشد تا تسلط این نیت بر دل باعث خوب‌ساختن اعمال و کوشش کردن در کارهای خیر گردد. دوم این که هرکس می‌تواند وضع اعمال خود را به حسب نیت خود میزان کند، اگر اعمال خیر ندارد، این خود نشانه آن است که نیت خیر ندارد؛ زیرا نیت هرگاه قوت گرفت و در دل به مرحله تصمیم رسید، یکی از اسباب سعادت است. سوم این که هر عملی را ابتداء نیت خیر بر آن مقدم بدارد تا در همه کارها مأجور گردد، و قصد از نیت جستن خوشنودی خداست، و خوشنودی خدا در کارهایی است که اخلاص در آن رعایت شده باشد و ریا و غرض در آن نباشد. چهارم این که همت خود را بلند بگیرد و در همه کارها خدا و پیغمبر را به خاطر آورد، خدا را به خاطر آورد، زیرا آفریننده اوست و بدون همراهی او کاری میسر نمی‌گردد، پیغمبر را به خاطر آورد تا کارها را از روی پیروی از او انجام دهد؛ زیرا صحت عمل همانا برابری آن با پیروی از پیغمبر است، و عملی که برخلاف فرمایشات پیغمبر ﷺ باشد نتیجه نمی‌دهد. پنجم بداند هر عملی که برای خدا انجام نگرفت و پیروی پیغمبر در آن رعایت نشد، باید مزد و ثواب آن را هم از آن کسی خواست که به خاطرش کار را انجام داده است؛ زیرا خدای توانا از هرکاری که خالص برای او نباشد بیزار است.

عمر بن الخطاب: نسب ایشان در کعب بن لؤی به نسب پیغمبر ﷺ می‌رسد، عمر رضی الله عنه امیرالمؤمنین پدر ام‌المؤمنین حفصه دومین جانشین پیغمبر، عامل جمع‌آوری قرآن، وزیر و مشاور پیغمبر در حضر و سفر و مستغنی از توصیف است، در مستدرک حاکم از علی بن ابی طالب روایت شده است که علی گفت: بارها از پیغمبر شنیدم که می‌فرمود: «هَذَا هِجْرَتُهُمَا السَّمْعُ وَالْبَصَرُ» این دو یعنی: ابوبکر و عمر چشم و گوش من هستند،

محبت پیغمبر با او معروف و مشهور است.

علی بن ابی طالب علیه السلام دختر خود ام‌کلثوم را به نکاح عمر درآورد، و یکی از فرزندان او را هم‌نام او ساخت. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که در باره عمر فرمود: خدا حق را بر زبان و دل عمر جاری ساخت، و فرمود: عمر فاروق است که خدا به وسیله او میان حق و باطل جدایی‌انداخت. عبدالله بن مسعود از بزرگان صحابه گفت: اسلام عمر فتح بود، هجرتش نصرت بود، امامت او رحمت بود.

حذیفه یکی از صحابه پیغمبر گفت: از روزی که عمر مسلمان شد، اسلام مانند مردی بود که رو به اقبال می‌رفت، و از روزی که عمر شهید شد، اسلام مانند مردی بود که رو به ادبار می‌رود، عمر رضی الله عنه در سال ششم مسلمان شد و او چهلمین مرد مسلمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و یارانش به مسلمانی عمر زیاد شادمان شدند.

عبدالله بن مسعود گفت: ما در خانه نمی‌توانستیم نماز بخوانیم، تا این که عمر مسلمان شد و به دفاع از ما برخاست و کفار ما را در نماز آزاد گذاشتند، قبل از مسلمان شدن عمر رضی الله عنه پیغمبر و یارانش پنهانی عبادت می‌نمودند، تا این که عمر مسلمان شد و خبر اسلام عمر مایه خوش وقتی پیغمبر شد، و اصحاب پیغمبر از شادمانی «الله اکبر» گفتند.

عمر رضی الله عنه از همان روز که مسلمان شد، اسلام خود را ظاهر ساخت و در تمام مجالس قریش مسلمانی خود را اعلام نمود، قبل از مسلمان شدن هم از بزرگان قریش بود و سفارت به او واگذار شده بود. حضرت رسول عمر را یکی از «عشره مبشره» به حساب آورد، و به این ده تن نوید داد که قطعاً به بهشت می‌روند، این ده تن: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعید، سعد، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده بن الجراح رضی الله عنه هستند.

چنانکه در روایت ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران به ثبوت رسیده است، از حیث علم در بلندترین پایه علمی بود، و علماء بر بسیاری علم و فورفهم و عظمت زهد او اجماع کرده‌اند، از بین صحابه افراد بسیاری حدیث پیغمبر را از عمر روایت کرده‌اند، ازین جمله: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحه، سعد، عبدالرحمن بن عوف، ابوذر، ابن عباس، ابن الزبیر، ابوموسی اشعری، ابن مسعود، جابر بن عبدالله، عمرو بن عنبسه، ابولبابه، عمرو بن العاص، براء بن عازب، ابوسعید خدری، ابوهریره، ابن السعدی، عقبه بن عامر، نعمان بن بشیر، عدی بن حاتم، یعلی بن امیه، سفیان بن

و هب، عبدالله بن سرجس، فضاله بن عبید، شداد بن اوس، سعید بن العاص، کعب بن عجره، مسور بن مخرمه، سائب بن یزید، فلتان بن عاصم، خالد بن عرفطه، اشعث بن قیس، ابوامامة الباهلی، عبدالله بن انیس، بریده الاسلمی، عبدالله بن الارقم، جابر بن سمره، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن ابزی، عمرو بن حرث، طارق بن شهاب، معمر بن عبدالله، المسیب بن حزن، سفیان بن عبدالله، ابوالطفیل، عائشه، حفصه رضی الله عنهما و اینها همه صحابه پیغمبرند.

از تابعین افرادی بسیار از عمر حدیث پیغمبر را روایت کرده‌اند، از آن جمله: مالک بن اوس، عاصم بن عمر، علقمه بن وقاص، ابوعثمان النهدی، اسلم مولا هم، قیس بن ابی حازم، و مردمان بسیاری و همه اجماع دارند، بر بسیاری علم و وفور فهم و زهد و تواضع عمر و مهربانی او با مسلمانان و انصاف او و حق‌گرایی اش و تعظیم نمودنش نسبت به آثار پیغمبر و سخت‌گیری او در پیروی از پیغمبر و اهتمام به مصالح مسلمانان و گرمی داشتن اهل فضل و خیر.

و چنانکه یاد شد، محاسن و خوبی‌های او بیش از آن بود که به شمار درآید، و گفتار سلف در باره علم عمر معروف است. عبدالله بن مسعود در روز شهادت عمر گفت که «عمر تسعةُ أَعْشَارِ الْعِلْمِ» یعنی: عمر نه دهم علم است.

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: همه آنهایی که از مکه به مدینه هجرت کردند هجرت‌شان پنهانی بود؛ مگر عمر بن الخطاب که موقعی که قصد هجرت نمود، شمشیر را به کمر بست و کمان را به دوش خود آویزان کرد و تیرهایی چند در دست نهاد و به سوی کعبه آمد، و در حالی که بزرگان قریش کنار کعبه نشسته بودند، هفت بار دور کعبه طواف کرد و دگر دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم خواند.

پس از آن به حلقه‌های قریش یعنی: به مجالس قریش آمد و گفت: همه روسپاه شدید، کسی که بخواهد مادرش داغ‌دار شود و فرزندش یتیم گردد و زنش بیوه شود، پشت این درّه مرا ملاقات کند، هیچ یک از آنها جرأت نکرد او را دنبال کند.

عمر رضی الله عنه از روزی که مسلمان شد، حضرت را رها نکرد و در تمام مشاهد از بدر و بعد آن همیشه با پیغمبر بود.

جمله احادیثی که از او روایت شده است، پانصد و سی و نه حدیث است که از این جمله: بخاری و مسلم بر بیست و شش حدیث اتفاق دارند، و بخاری به تنهایی سی و چهار حدیث و مسلم به تنهایی بیست و یک حدیث روایت کرده اند، و بقیه در دیگر

کتب حدیث روایت شده است.

اما زهد و تواضع عمر رضی الله عنه که عموم مردم از نظر اطلاع بر آن یکسانند در موقع خلافتش جامه‌اش چهارده وصله داشت، در روزی که دنیا در برابر هیبتش می‌لرزید و شرق و غرب را در نور دیده بود، دخترش حفصه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله آب گوشتی برای او آورد که بر آن کمی روغن زیتون ریخته بود، عمر گفت: دو خورش در یک ظرف؟ نخواهم خورد تا روزی که خدا را دیدار کنم.

اما فضایل عمر رضی الله عنه در احادیث صحیح وارد شده است، امام نووی می‌فرماید که بیش از آن است که به شمار آید، از آن جمله حدیث عشره مبشره است که در سنن ابی داود و ترمذی و نسایی و غیره وارد است، و حدیث ابوموسی اشعری که مشهور است و در صحیح بخاری و مسلم نیز آمده است که حضرت فرمود: «افتح له» یعنی لعمر و «بَشْرُهُ بِالْحِنَّةِ» یعنی: در را برای عمر بگشای و او را مژده ورود به بهشت بده. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بینما أنا نائم رأيت الناس يعرضون علي وعليهم قميص فمناها ما تبلغ الشدي ومنها ما دون ذلك وعرض علي عمر بن الخطاب وعليه قمص يجره. قالوا فما أولته يا رسول الله؟ قال: الدين». به معنی: حضرت فرمود: در خواب بودم که دیدم مردم را به من نشان می‌دهند، و این مردم جامه‌هایی به تن دارند؛ از آن جمله جامه‌هایی است که به پستان رسیده و جامه‌هایی که کمتر از آن بود بر تن‌شان بود، و عمر بن خطاب که بر من معروض شد، جامه او تمام بدنش را پوشانده بود و دنباله آن را بر زمین می‌کشید، گفتند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودی؟ حضرت فرمود: جامه را به «دین» تعبیر نمودم، و هر قدر جامه بلندتر و پوشاننده‌تر باشد صاحب آن جامه دینش کامل‌تر و ایمانش قوی‌تر است.

از محمد بن علی بن ابی طالب در بخاری روایت است: محمد بن علی که محمد بن الحنفیه معروف است می‌گوید: به پدرم گفتم: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسی بهترین مردم است؟ پدرم فرمود: ابوبکر، گفتم: پس از ابوبکر چه شخصی بهترین مردم است؟ فرمود: عمر.

بخاری و مسلم از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت: وقتی که عمر بر سریر نهاده شده بود و من و خلقی از مردم برای عمر دعای خیر می‌کردیم و

نماز می‌گزاردیم، ناگاه دیدم مردی دوشم را گرفت، دیدم علی بن ابی طالب است، علی رحمت به عمر فرستاد و خطاب به او گفت: کسی نیست که نزد من دوست‌داشتنی‌تر باشد به این که با عملی مانند عمل او خدا را ملاقات کنم به جز تو، و قسم به خدا که من همیشه باور داشتم که خدا تو را به دو صاحب (یعنی حضرت رسول و ابوبکر) می‌رساند؛ زیرا من بسیار می‌شنیدم از پیغمبر که می‌فرمود: «رفتیم من و ابوبکر و عمر، داخل شدیم من و ابوبکر و عمر، بیرون رفتیم من و ابوبکر و عمر» یعنی: حضرت رسول همیشه این دو را با خود یاد می‌کرد.

حالات عمر و فضایل او و سیرتش و مهربانی به رعیتش و سیرت حسنه او و کوشش او در طاعت و تلاش او در حفظ حقوق مسلمانان مشهورتر از این است که یاد شود، و این کتاب گنجایش آن را ندارد، کرامات او نیز آشکار است و داستان: «یا ساریة الجبل» گفتن او از روی منبر مدینه در حالی که ساریة در نهان بود و شنید، معروف است. برای زندگی پر عظمت او که مایه عزت مسلمانان و انتشار اسلام و اعتلای دین بود هزاران کتاب نوشته شده است، ضربت خوردن او در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه سال بیست و سوم هجری بود که به دست مردی به نام «ابولؤلؤ» ضربت خورد، و در روز یکشنبه یکم محرم سال بیست و چهار هجری در حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله مدفون شد، و اکنون حجره نبوی در مدینه دارای سه ضریح است: ضریح پیغمبر و قبر ابوبکر و قبر عمر رضی الله عنهما.

شستن او به دست پسرش عبدالله صورت گرفت، و بنا به وصیتش صهیب به اتفاق جماعت بر او نماز گزاردند، حمل او بر سریری بود که پیغمبر بر آن حمل شده بود. فتوحات در زمان خلافت عمر مشهورتر از آن است که نیازی به شرح داشته باشد، عمر در مدت ده سال خلافت خود هر سال با مردم به حج می‌رفت، و ده حج در ده سال خلافت انجام داد.

فرزندان عمر: عبدالله و حفصه (همسر پیغمبر) مادر این دو زینب دختر مظعون است، و عبدالله بن عمر که مادرش ملیکه دختر جرول خزاعیه است، و عاصم بن عمر که مادرش جمیله دختر عاصم بن ثابت (عاصم بن ثابت یکی از صحابه پیغمبر است که به «حمی النحل» معروف است، زیرا موقع شهادتش زنبوران عسل جسد او را از افتادن در دست کفار نگه داشتند) و فاطمه و زید که مادر این دو، ام‌کلثوم که کبری دختر علی ابن ابی طالب از فاطمة الزهرا سلام الله علیهم می‌باشد، کسانی که گمان می‌کنند

علی علیه السلام محبت عمر نداشته است، این را بدانند که علی ابن ابی طالب دختر خود ام‌کلثوم کبری را به عمر داد، و عبدالرحمن بن عمر که مجبر لقب دارد و ابو شحمه بن عمر که نام او عبدالرحمن است و فاطمه و دخترانی دیگر از ام‌کلثوم کبری به دنیا آمده‌اند.

حديث دوم

«عن عُمرَ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ جِ فَاسْتَدَّ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْذَيْهِ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.

قَالَ: صَدَقْتَ.

قَالَ: فَعَجِبْنَا لَهُ، يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ.

قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ؟

قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ.

قَالَ: مَا الْمَسْئُورُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا.

قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْخُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ، يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ.

قَالَ: ثُمَّ أَنْطَلِقَ، فَلَبِثْتُ مَلِيًّا.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عُمَرُ، أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟

قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.
 قَالَ: فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ».

ترجمه حدیث:

در صحیح مسلم به إسناد خودش از عمر رضی الله عنه روایت می‌نماید که گفت: «در موقعی که ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، روزی دیدم مردی که جامه‌ای سخت سفید به تن داشت و موهایش سخت سیاه بود، نه از ما کسی او را می‌شناخت که بگوییم از محل ماست و نه اثر سفر بر او ظاهر بود که بگوییم از جای دور به پیش ما آمده است. او بیامد تا این که نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست، و دو زانوی خود را به زانوی پیغمبر چسبانید، و دو دستش را بر دو رانش نهاد و گفت: ای محمد! مرا خبر ده درباره اسلام. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود: اسلام عبارت از این است که گواهی دهی و یقین نمایی که معبودی به حق جز خدای یکتا نیست، و آن که محققاً محمد فرستاده خداست، و نماز را برپا بداری و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بگیری و به حج به سوی خانه خدا بروی اگر توانایی راه آن را از توشه و سواری و غیره داشته باشی. آن مرد گفت: راست گفתי.

ما به شگفت آمدمیم که از حضرت رسول سؤال می‌کند، و سؤال علامت ندانستن است و تصدیق می‌نماید و تصدیق نشانه دانستن است؛ زیرا تصدیق باید در باره امور قلبی باشد، یعنی آنچه از پیغمبر می‌شنوند باید به دل آن را تصدیق نمایند؛ اما اظهار تصدیق به مانند کسی که خود از مسأله آگاه است، برای حاضران مورد تعجب بود. گفت: پس مرا از ایمان خبر ده. حضرت فرمود: ایمان عبارت از این است که ایمان بیاوری به یکتایی خدا در ذات و صفات و افعالش، و این که او را شریکی نیست، و ایمان بیاوری به فرشتگان که پیام‌رسانان میان خدا و پیغمبران هستند و دارای اجسامی از نور و توانا بر ظهور به اشکال مختلف هستند، و سرشت ذاتی آنها طاعت خداست، و از آنها امکان معصیت نیست، و آن که ایمان بیاوری به کتاب‌های خدا که بر پیغمبران خدا نازل شده است، بر زبان فرشتگان یا در الواح شمار آن کتاب‌ها را یک صد و چهار گفته‌اند که چهار آن: تورا، زبور، انجیل، قرآن و یک صد آن «صحف» می‌باشد، پنجاه تا بر «شیت» و سی تا بر «ادریس» و ده تا بر «آدم» و ده تا هم بر «ابراهیم» نازل شده است.

و ایمان بیاوری به پیغمبران خدا که برای راهنمایی بشر آنان را فرستاده است، تا مردم را راهنمایی و معاش و معادشان را تکمیل کنند، و در این جا ایمان به همه آنان لازم است، و این که همگی از گناه صغیره و کبیره معصوم بوده‌اند، و هرکدام معجزاتی که دلالت بر راستیشان است داشته‌اند، و آنچه مأمور به آن بوده‌اند تبلیغ کرده‌اند، و خدا از هر عیب و نقصی آنان را منزه ساخته است.

و ایمان بیاوری به روز قیامت و آنچه مشتمل است بر آن از جزای اعمال و زندگی پس از مرگ و حساب و بهشت و دوزخ. ایمان به روز قیامت، در واقع محک ایمان است، زیرا کسی که ایمان دارد، به این که روزی هست که خرد و بزرگ اعمال مورد حساب و بازخواست و ثواب و عقاب قرار می‌گیرد، هرگز عمر خود را بیهوده تلف نمی‌کند، و هر چه بتواند در راه خیر قدم برمی‌دارد و از بدی‌ها اجتناب می‌نماید. ایمان به روز قیامت، وسیله تشویق در راه خیر و جلوگیری از شر است، و بشر موقعی به سوی بدبختی می‌رود که این ایمان را نداشته باشد، زیرا نتیجه ایمان به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیغمبران همه برای تثبیت ایمان به این روز و یقین بر دیدن جزاء در آن روز است.

و ایمان بیاوری به سرنوشت یعنی تقدیر، ایمان بیاوری به خیر و شر تقدیر (یعنی در ظاهر نظر کوتاه‌بین آدمی و گرنه در واقع امر آنچه پیش می‌آید، همه خیر است و شر جزئی است در مقابل خیر کلی که به خیر تبدیل می‌گردد).

مثلاً: اگر شما رگ پایتان برگشته باشد و با سرپازدن آن رگ به جای خود برگردد و راحت شوید، این سرپازدن را وسیله خیر خواهید دانست، در زندگی هم شداید و مشکلات همه وسیله خیرهای بسیارند، و همیشه پس از شب تاریک صبح جانفروزست که لذتی بیشتر و تجاری افزونتر به بار می‌آورد.

آن مرد گفت: مرا خبر ده از نکوکاری. حضرت رسول فرمود: نکوکاری عبارت از این است که عبادت و بندگی کردنت را طوری انجام دهی که گویا خدا را می‌بینی؛ زیرا اگر نیست شوی، یعنی غرق در توحید خدا گردی، او را می‌بینی و در واقع مانع از دیدن خدادیدن، غیر خداست و مادامی که غیر از خدا در دلت باشد، خدا را نخواهی دید، و گرنه به قول سعدی: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند - بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت».

اگر نتوانی او را دیدن، پس یقین داشته باش که محققاً خدا تو را می‌بیند، کاری کن

که در موقع بندگی مورد رحمت او واقع شوی نه مستحق عقابش، و همچنین در همه کارها نکوکاری کن، چنانکه خدا را ناظر خود بدانی.

آن مرد گفت: مرا از روز قیامت خبر ده. حضرت رسول فرمود: پرسیده شده در این مسأله دانایان از پرسنده نیست، یعنی دانستن قیامت از جمله پنج مسأله‌ای است که دانایی آن به خدا تعلق دارد: دانایی به روز قیامت، نازل ساختن باران، دانایی به نطفه‌ای که در رحم مادر است، و این که کسی جز خدا نداند که فردا چه کاری می‌نماید و چه کسی کجا می‌میرد؟... چنانکه در آیه کریمه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [القمان: ۳۴]. یاد شده است.

آن مرد گفت: پس خبر ده مرا از نشانه‌های قیامت. حضرت فرمود: آن که کنیز آقایش را بزاید، (یعنی فرزندان به جای ادای حق فرزندی برای مادر و فرمانبری از او خود را آقای مادر خوانند، و به نافرمانی از او پردازند و به جای سپاسگذاری به کفران و به جای اطاعت به عقوق گرایند، مادران را خار و حقیر بشمارند و خود را آقای مادر بدانند) و آن که بیینی پا و تن برهنگان بینوا و چوپان گوسفندان را که به برافراشتن کاخ و زیاده‌روی در بنیان پردازند، یعنی به دگرگونی اوضاع و زمامداری و زیاده‌روی در بنیان پردازند؛ یعنی دگرگونی اوضاع و زمامداری سفلگان و دورساختن شایستگان نشانه نزدیکی قیامت خواهد بود.

سپس وی رفت و من مدتی مبهوت ایستادم. پس پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر! آیا میدانی که این سؤال‌کننده چه کسی بود؟ من گفتم: خدا و پیامبرش می‌دانند، پیامبر ﷺ فرمود: وی جبرئیل بود که نزد شما آمد تا دین‌تان را به شما بیاموزد».

کسی که به درستی به وضع حاضر جهان بنگرد، خواهد دید که سررشته‌داران در جهان فعلی همه از طبقه پست و اکثر بی‌دین و غیر مؤمن هستند، و ثروتمندان فعلی جهان هم که معلوم و نافرمانی فرزندان و عقوق آنها که دیگر دلیل نمی‌خواهد، اما باید متوجه بود که نزدیکی قیامت نمی‌تواند مایه نومییدی باشد، زیرا مقصود این نیست که با حدوث این نشانه‌ها امروز و فردا قیامت برپا می‌شود. خیر، بلکه مقصود این است که این نشانه‌ها مقدمه‌ای هستند که انتشار فساد و سوء اخلاق و تباهی و جنایات را اعلام می‌دارند.

واقعاً عجب دنیایی است. در موقعی که علم به جایی رسیده که اتم را می‌شکافد، در چنین موقعی در شهرهای به اصطلاح متمدن، آنهایی که نام مردان بر خود نهاده‌اند، در مجالس سیه‌روی حاضر می‌شوند تا زنان و دختران‌شان با بیگانگان برقصند و یا به قرار آماری که از بی‌دینان اروپا انتشار می‌یابد، چنین نتیجه می‌گیرند که صدی شصت فرزندان نتیجه زنا هستند. این بلا کم کم شیوع می‌یابد و حتی در شهرهایی که شاید قبلاً نامی از زنا نبود، کم کم زنانی که به خانه شوهر می‌روند، فرزند پنج‌ماهه به دنیا می‌آورند.

این جمله حدیث که کنیزان آقایان خود را می‌زایند، به همین امر اشاره است که انتشار فحشاء به طریق اتصال در آنگونه مجالس پس از مدتی باعث می‌شود که فرزند با مادر و پدر با دختر خود فساد کند، و به این معنی زنان شوهران خود را می‌زایند، و مقصود از آقایان: شوهران است. خداوند خودش بشر را از گمراهی نجات دهد، و به سوی عقل و دین برگرداند.

هرگاه بخواهیم به تعبیر دیگر معنی کنیم می‌گوییم که فراوانی مال و بهبود اوضاع به جایی می‌رسد که مردم گرسنه و برهنه به خوشی می‌رسند، و از استغنا و دارا بودن مال به برافراشتن خانه‌ها می‌گیرند، و مادران فرزندان بهتر از خود می‌زایند، چنان که می‌گوییم که فلان پسر بهتر از پدر است.

این معنی هم محتمل است، در صورتی که بشر از وضع فعلی نجات یابد به موازات بهبود اوضاع، پیشرفت دین و حصول اخلاق عالیه همراه گردد، (نشانه‌هایی که برای قیامت ذکر شده، نشانه‌های بسیاری است که این جا محل یاد آنها نیست).

در آخر حدیث راوی می‌گوید که تعجب من مدت زیادی به طول نیانجامید، زیرا پس از آن حضرت رسول ﷺ مرا فهمانید که پرسنده جبرئیل بوده و به آن صورت آمده است تا در این پرسش‌ها و پاسخ‌ها دین‌تان را به شما بیاموزد.

شرح حدیث:

اسلام در لغت به معنی طاعت و فرمانبری است، و در شریعت فرمانبری در اجرای اعمال ظاهره است که شهادتین و نماز و روزه و زکات و حج و غیره می‌باشد، و جمله: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌رساند که لفظ «أشهد» در ثبوت اسلام لازم است، و روایت حتی «يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌رساند که لازم نیست لفظ «أشهد» همراه آن باشد، بلکه مرادف آن کافی است، و آوردن لفظ «أشهد» به احتیاط نزدیکتر است.

جمله: وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ: یعنی نماز را برپا بداری می‌رساند که مقصود انجام نماز بر وجه اکمل آن است، چنانکه در زبان می‌گوییم فلان برپای خود ایستاده، یعنی فرد کاملی است که در امور خود حاجت به دیگری ندارد، خللی در کارش نیست که به جبران دیگری نیازمند باشد.

«وَتُوْتِي الزَّكَاةَ»: یعنی زکات را به مستحقین آن از روی رغبت و ایمان بدهی، به این که زکات وسیله تطهیر و رشد مال و حسنات است.

«وَتَصُومَ رَمَضَانَ»: یعنی همه ماه رمضان را روزه بگیر.

کلمه «تَحَجَّ الْبَيْتِ» یعنی قصد خانه خدا نمایی برای انجام دادن حج و عمره «إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» اگر توشه و لازمه راه داشته باشی که کلمه سبیل در این جا به معنی توشه و وسیله راه پیمایی است.

تعجب و شگفت در مقابل امری است که سبب آن ظاهر نباشد: «إِذَا ظَهَرَ السَّبَبُ بَطَلَ الْعَجَبُ».

کلمه «صَلَاةٌ» به معنی درود و در این حال، از خدای عزوجل به معنی رحمت و از فرشتگان به معنی استغفار و از بنی آدم به معنی تضرع و دعاست: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهِ» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و خویشان و یارانش و این دعا از ماست برای رفعت درجه پیغمبر ﷺ و «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [الأحزاب: ۵۶]. یعنی محققاً خدا و فرشتگان رحمت و درود می‌فرستند بر پیغمبر و صلاة به معنی عبادتگاه نیز هست، چنانکه در آیه و صلوات و مساجد آیه ۴۰ سوره حج آمده است، و صلوة در لغت به معنی دعاء است، و بعضی گفته‌اند: به معنی دعای خیر است، و شرعاً به معنی نماز که عبارت از گفتارها و کردارهایی است که آغاز آن تکبیر و پایان آن تسلیم است.

بعضی گفته‌اند اشتقاق آن از «صلی» به معنی رگی است که بر کمر پیوسته است، و از این رو است که دومین اسب را در مسابقه «مصلی» می‌نامیده‌اند، زیرا سر او نزدیک کمر اسب اولی قرار می‌گرفته است، و در این حال مانند این است که دعاکننده در فروتنی و افتادگی خود را به مقصر همانند می‌سازد که گوی سبقت در عبادت را به سبب کوتاه‌کاری از دست داده و با شرمندگی و اعتراف به قصور طلب مغفرت می‌نماید.

نماز یک عبادت روح افزا و توان بخش است، زیرا انسان در برابر پروردگار مهربان عقده دل خود را می‌گشاید، و در برابر پروردگار با زانوی عجز و بستن دست ذلت چنین اعتراف می‌نماید که خدایا تمام توان‌های من اگر مدد تو همراه آن نباشد، به دست بسته‌ای می‌ماند که از همه چیز عاجز باشد و هنگامی که یاری تو همراه شود، کاری نماند که میسر نگردد. نماز اگر از روی صدق و حضور قلب انجام گیرد، دنیایی سعادت در برخواهد داشت، چه بسا حاجت‌هایی که انسان نمی‌تواند به هیچکس بگوید، ولی جلو پروردگار می‌توان اظهار کرد و چاره جست، و چه بسا اوقات که آدمی از همه طرف نومید می‌گردد و درها را همه بسته می‌بیند، ولی بازهم موقع رو آوردن به درگاه خدای یکتا یقین می‌نماید که با چاره‌جویی از خدا و کوشش و تلاش که همراه با معرفت پروردگار باشد، همه درها گشوده خواهد گشت و گره‌ها همه باز خواهد شد.

در سیرت بزرگان دین و دنیا و دانشمندان و پزشکان همه استمداد از این درگاه پر عظمت واضح و مشهود است. از ابوعلی سینا روایت شده است که هر مسأله‌ای که برایش مشکل لاینحل می‌شد، روی به مسجد جامع می‌نهاد و با استمداد از پروردگار مهربان در موقع نهادن سر به سجده، پس از نماز چنان می‌دید که آن مشکل حل و آن گره باز شده است.

از ابن تیمیه روایت شده است که در هر مسأله علمی که از پاسخ آن فرو می‌ماند، روی به درگاه خدا می‌نهاد و در نماز به نیاز می‌پرداخت، و پس از نماز می‌دید که لطف خدا شامل حالش شده و جواب آن مسایل حاضر شده است.

البته همه اینان از سیرت راهنمای بشر و آخرین فرستادگان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیروی می‌کرده‌اند؛ زیرا در حدیث است: «کان ص إذا فزعه أمر بدر إلی الصلوة» حضرت رسول صلی الله علیه و آله هرگاه امری باعث ناراحتی ایشان می‌شد به سوی نماز رو می‌آورد و به درگاه خدا می‌شتافت.

نماز به حقیقت در موقع شداید و مشکلات یکی از بهترین چاره هاست، مشروط بر این که انسان آنچه از کوشش و توان داشته به کار برده باشد، و آنگاه روی به سوی خدا آورد که هم کوشش و سعی که مأمور به آن است انجام داده باشد، و هم از درگاه خدا استمداد نموده باشد، در این جهان روح و تن باید باهم تقویت شوند، و تقویت روح در استمداد از خدای تعالی و رو آوردن به درگاه خداست، و بشر وقتی می‌تواند روی آسایش ببیند، و زندگی برایش به معنی واقعی بروز کند که این عبادت را که مشخص

توحید و مقوی روح و وسیله خوشبختی است، نزد تمام بشر به می‌رورد اجرا در آورد و آن روز بیاری خدا نزدیک است.

ایمان و اسلام: هرگاه اسلام به معنی طاعت و فرمانبری و تسلیم و اذعان قلبی باشد، در این حال اسلام و ایمان مترادف هستند، یعنی لفظشان مختلف و معنی‌شان یکی است، و هرگاه اسلام به معنی کارهای شرعی باشد، چنانکه در این حدیث و حدیث بعدی است؛ در این حال اسلام ملازم ایمان است، زیرا اعمال ظاهره بدون ایمان قلبی فایده‌ای ندارد. بنا به معروف میان این دو عموم و خصوص مطلق است، کسی که در اعمال اسلام مطیع است و انجام می‌دهد و به دل هم تصدیق می‌نماید، ایمان و اسلام هر دو را دارد و هرگاه به دل تصدیق کند و اعمال ظاهره را انجام نمی‌دهد تنها ایمان را دارد، در هر حال این دو باید همراه باشند، و گرنه هرکدام به تنهایی فایده ندارد، عقیده و عمل باید همراه باشد.

حدیث سوم

عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ».

ترجمه‌ی حدیث:

از ابو عبدالرحمن (ابوعبدالرحمن کنیه عبدالله پسر امیرالمؤمنین عمر بن خطاب است) خدا از هردو خوشنود باد، روایت شده است که گفت: شنیدم که فرستاده برحق خدا (درود و سلام خدا بر او باد) می فرمود: اسلام بر پنج اصل پایه گذاری شده است: گواهی دادن به آن که نیست معبودی به حق مگر خدای یکتا، و گواهی به آن که حضرت محمد پیغمبر خداست، و برپاداشتن نماز، و دادن زکات، و قصد خانه خدا برای ادای حج و عمره، و روزه داری در ماه رمضان. «روایت بخاری و مسلم».

شرح حدیث:

در حدیث بالا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را دارای پنج رکن اساسی می داند که دین اسلام بر آن پنج رکن پایه گذاری شده است: شهادتین، برپاداشتن نماز فرض، دادن زکات، حج خانه خدا و روزه ماه مبارک رمضان، اینک به شرح مختصری از این پنج رکن می پردازیم: نماز دارای شروط، ارکان، ابعاض، سنن، مکروهات و مبطلات است.

شروط نماز:

۱- پوشانیدن عورت به لباس پاک، عورت در مرد از ناف تا زانو است، و در زن تمام بدن غیر از رو و دو کف دست، هرکس چیزی نیابد که عورت را با آن بپوشاند، برهنه نماز بخواند و اعاده ندارد.

۲- رو به قبله نماز خواندن مگر در نماز سنت، در سفر و نماز در موقع شدت ترس در جنگ که در نماز سنت در سفر در اول نماز رو به قبله نماز می‌بندد و رکوع و سجود رو به قبله انجام می‌دهد، اگر آسان باشد و گرنه رو به مقصد نماز می‌خواند و در شدت ترس در جنگ هرطور میسر شد نماز می‌گذارد، یعنی هم رو به قبله و هم رو به غیر قبله و در موقع اشتباه در قبله که نماز می‌خواند و بعد اعاده می‌نماید.

۳- شناسایی وقت نماز، در نماز فرض به داخل شدن وقت و در نماز سنت وقت دار نیز همینطور و در نماز بر میت پس از انجام غسل میت.

۴- طهارت از حدث، اما کسی که نه آب و نه خاک هیچکدام را نیافت، نماز حرمت وقت می‌خواند و اعاده آن لازم است.

۵- طهارت و پاکی لباس و بدن نمازگزار و جای نماز خواندنش، اگر آب برای شستن آنها نیافت، نماز حرمت وقت می‌خواند و اعاده لازم اوست.
۶- مسلمانی.

۷- ترک حرکت اضافی در نماز که بیش از سه حرکت نباید باشد، کار بسیار که سه حرکت پی‌درپی ننماید.

۸- ترک و دوری از مبطلات نماز یعنی در نماز مشغول خوردن و آشامیدن نشود، سخن‌اندک و خوردن اندک از روی سهو مبطل نیست.

۹- شناسایی چگونگی نماز که غیر عامی فرض و سنت نماز را از هم تمیز دهد، و عامی فرض را سنت نشمارد.

ارکان نماز ۱۵ است: ۱- نیت ۲- الله اکبر اول نماز، نیت باید با الله اکبر اول نماز همراه باشد. ۳- ایستادن در نماز فرض بر کسی که توانایی داشته باشد. ۴- خواندن فاتحه، اگر فاتحه نداند، به قدر آن از بقیه قرآن و اگر قرآن را نداند، به قدر حروف فاتحه از ذکر یا دعاء. اگر این را هم نداند، ایستادن به قدر آن. ۵- رکوع. ۶- اعتدال. ۷- سجود، نهادن پیشانی و دو دست و دو زانوه و دو پا بر زمین. ۸- نشستن میان دو سجود. ۹- سجود دوم مانند سجود اول به جا آوردن. ۱۰- نشستن برای تحیات آخر نماز. ۱۱ و ۱۲- تحیات خواندن و صلوات بر پیغمبر و آل او. ۱۳- آرام‌گرفتن در رکوع و اعتدال و جلوس میان دو سجده. ۱۴- سلام اولی نمازگفتن. ۱۵- ترتیب نگاه‌داشتن به ترتیب انجام‌دادن این ارکان.

ابعاض نماز که ترک آنها با سجود سهو جبران می‌شود هشت تا است: ۱- تشهد اول. ۲- نشستن برای آن. ۳- درودفرستادن بر پیغمبر. ۴- درودفرستادن بر آل پیغمبر بعد از تشهد اخیر. ۵- قنوت. ۶- ایستادن برای آن. ۷- درودفرستادن بر پیغمبر بعد از قنوت. ۸- درودفرستادن بر آل پیغمبر بعد از قنوت در نماز صبح در اعتدال اخیر آن. و در وتر در اعتدال اخیر آن در نیمه دوم رمضان. قنوت به هر دعایی حاصل می‌شود، اما قنوت نازل که هنگام بلاء در نمازهای شبانه روزی خوانده می‌شود از ابعاض نیست.

هیئت‌های نماز: سی است؛ ۱ و ۲ و ۳- بالابردن دو دست در الله اکبر اول نماز، و در موقع رفتن به رکوع و موقع بالآمدن از رکوع، به طوری که سر انگشتان برابر با لاله گوش و دو کف دست برابر دوش قرار گیرد، و سر انگشتان به سوی قبله و انگشتان از هم جدا باشند. ۴- نهادن دست راست بر دست چپ زیر سینه. ۵- دعای افتتاح خواندن ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [الأنعام: ۱۷۹]. تا آخر. ۶- اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن. ۷- بلندخواندن فاتحه و سوره در محل بلندخواندن، در نماز صبح و نماز جمعه و نماز دو عید و نماز خسوف و نماز طلب باران و دو رکعت اول مغرب و عشاء و نماز تراویح و وتر رمضان و دو رکعت سنت طواف هرگاه به شب خوانده شود، و نمازهای قضاء که به شب خوانده شوند. ۸- آهسته‌خواندن در مواقعی که آهسته‌خواندن ضرورت دارد، مانند: نماز ظهر و عصر و نماز کسوف و نمازهای قضاء که به روز خوانده شوند. ۹- آمین گفتن و بلندگفتن آمین هر جا که نماز بلند خوانده می‌شود. ۱۰- خواندن سوره بعد از فاتحه. ۱۱- الله اکبرگفتن در هر زیر و بالاشدنی در نماز. ۱۲- نهادن دو کف دست بر دو زانو در رکوع. ۱۳- گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع. ۱۴- گفتن سمع الله لمن حمده موقع بالآمدن از رکوع. ۱۵- گفتن ربنا لک الحمد در اعتدال. ۱۶- نهادن دو زانو و دو دست و پیشانی در سجود همراه بینی بر زمین. ۱۷- گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده در سجود. ۱۸- نهادن دو دست برابر دو دوش در سجود. ۱۹- چسباندن دست و سر انگشتان به سوی قبله در سجود. ۲۰- دورگرفتن دو دست از دو پهلوی مرد. ۲۱- سر انگشتان دو پا به سوی قبله گذاشتن. ۲۲- دعاء نشستن میان دو سجود: «رب اغفر لی وارحمنی وعافنی وارزقنی واهدنی». ۲۳- نشستن افتراش در تشهد اول و دیگر نشستن‌های نماز. ۲۴- نشستن متورک در تشهد آخر. ۲۵- نشستن استراحت بعد از سجود دوم که بعد

آن می‌ایستد. ۲۶- بالا بردن دو دست از بلندشدن از تشهد اول. ۲۷- نهادن دو دست بر دو ران در نشست‌های نماز. ۲۸- گرفتن انگشتان دست راست و بلندکردن انگشت شهاده که اشاره به آن می‌نماید در تشهد. ۲۹- نظرکردن به سجده‌گاه در حال ایستادن و نظر به پشت پا در رکوع و نظر به آغوش، در نشستن و نظر به دوش چپ در سلام دومی نماز. ۳۰- مسواک‌زدن موقع برای نماز (موقع خواب و موقع تغییر بوی دهن، و پس از خواب هنگام وضو برای قرئت قرآن). فایده‌های مسواک: پاک‌ی دهن، سفیدی دندان، خوشی بوی دهن، محکم‌ساختن بن دندان، صاف‌شدن گلو، شیوایی سخن، تیزهوشی، تیزشدن نظر، دیر پاییدن جوانی، راستی کمر، فزونی ثواب، هضم خوراک، زمین‌زدن شیطان، به یادآمدن شهادت نزد مرگ و خوشنودی خدا).

مکروهات نماز: ۱- روی را به این سو و آن سو گردانیدن. ۲- اشاره بدون حاجت. ۳- دست را در آستین فروبردن. ۴- بلندخواندن در محل آهسته‌خواندن و عکس آن. ۵- دست‌ها را بر تهیگاه‌نهادن. ۶- چشم‌ها را برهم‌نهادن در صورتی که زیان آورد. ۷- بازوان را به پهلوی چسبانیدن. ۸- نشستن سگی. ۹- سر را به خاک‌زدن و برداشتن که نشان عدم خشوع است. ۱۰- زیاده سر به زیر انداختن و خم‌شدن در رکوع. ۱۱- انگشتان را به هم‌بردن، طول‌دادن به تشهد اول. ۱۲- دست‌ها را مانند درنده فرش‌کردن در حال سجود. ۱۳- پشت سر امام بلندخواندن و غیره.

مبطلات نماز: ۱- بی‌وضو شدن. ۲- سخن به عمد گرچه یک حرف فهماننده باشد. ۳- سخن بسیار اگرچه به سهو باشند. ۴- آنچه روزه را باطل می‌کند. ۵- کار بسیار اگرچه به سهو باشد. ۵- خنده به عمد به آواز بلند. ۶- طول کشیدن شک در این که نیت نموده یا نه. ۷- قصد بیرون‌رفتن از نماز. ۸- عزم به بریدن نماز. ۹- تردد میان بریدن یا نبریدن نماز. ۱۰- معلق نمودن نماز بر چیزی مانند: این که اگر زید آمد نماز را می‌برم. ۱۱- کشف عورت مگر در صورتی که بی‌اختیار باشد و فوراً بپوشاند. ۱۲- ترک رو به قبله نمودن. ۱۳- پیوستن پلیدی به او مگر در صورتی که فوراً پلیدی را دور سازد. ۱۴- تکرار رکن فعلی به عمد مانند: دو رکوع خواندن در یک رکعت. ۱۵- ترک یک رکعت به عمد. ۱۶- به هم‌زدن ترتیب مانند: این که سجود را پیش از رکوع بخواند به عمد. ۱۷- نماز خواندن پشت سر کسی که نماز پشت سر او جایز نیست، مانند اقتداء مرد به زن. ۱۸- طول‌دادن به نشستن میان دو سجده. ۱۹- حرکت زشت مانند جست‌کردن در نماز و غیره.

اوقات نماز: وقت ظهر، از زوال است تا گردانیدن سایه هرچیز به قدر آن، همیشه نصف شب را حساب کردن برابر با اول وقت ظهر است و اگر شب ده ساعت باشد، اول وقت ظهر، نصف آن یعنی ساعت پنج است. دوم عصر وقت آن از افزودن سایه هرچیز بر قدر آن تا غروب آفتاب، همیشه نصف شب به علاوه ربع روز برابر با اول وقت عصر است، و همچنین از زوال آفتاب تا غروب را به نصف کردن، وقت عصر برابر نصف، یعنی میان زوال و غروب است. سوم مغرب و وقت آن از غروب آفتاب است تا نپنهان شدن شفق سرخ. چهارم عشاء است و وقت آن از پنهان شدن شفق سرخ تا دمیدن صبح صادق است. پنجم وقت نماز صبح است و اول وقت آن دمیدن صبح صادق است و می ماند تا طلوع آفتاب، و همیشه هشت یک شب را از آخر آن انداختن برابر با اول وقت صبح است.

هر نمازی که یک رکعت آن در وقت واقع شد آن نماز اداء است، و هر نمازی که کمتر از یک رکعت در وقت واقع شد همه آن قضاء است، اگر شخصی بیهوش مثلاً قبل از غروب به قدر یک تکبیر مانده بود که به هوش آمد، نماز ظهر و عصر هردو بر او لازم است، اگر به قدر این دو نماز هوشیار ماند و همچنین مغرب و عشاء و هرگاه از یک نماز به قدر طهارت و نماز از وقت آن گذشت، پس از آن نماز لازم است و همچنین در حیض و جنون و غیره.

اوقات کراهت نماز: بعد از خواندن نماز صبح تا طلوع آفتاب، و بعد از عصر تا غروب آفتاب، و موقع استواء قبل از زوال در غیر روز جمعه. در حرم مکه هیچگاه نماز مکروه نیست، در آن سه وقت نمازهایی مکروه است که دارای سبب نباشد.

انواع نماز: نماز فرض مانند پنجگانه شبانه روزی و نماز جمعه به جای ظهر روز جمعه. نماز واجب مانند نمازی که شخص نذر نماید آن را بخواند. نماز سنت و آن بر دو قسم است: نمازی که با جماعت خوانده می شود، مانند نماز دو عید، نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب و نماز طلب باران و نماز تراویح و وتر در رمضان و نماز سنتی که تنها خوانده می شود، مانند سه رکعت وتر دو رکعت قبل از فرض صبح، دو رکعت بعد از نماز عشاء و اینها همه مؤکده هستند، غیر مؤکد دو رکعت دیگر قبل و بعد از ظهر، چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت قبل از مغرب و دو رکعت قبل از عشاء. نماز مکروه آن است که در وقت کراهت خوانده شود و دارای سبب نباشد.

نماز سبب‌دار بر دو قسم است: نمازی که سبب آن متقدم است، مثل نماز سنت تحیة مسجد، نماز سنت طواف، نماز سنت وضوء، نمازی که سبب آن مقارن است، مثل نمازگرفتن آفتاب و ماهتاب نمازی که سبب آن متأخر است، مانند نماز سنت استخاره، نماز سنت احرام، نماز سنت سفر، نماز حرام که با نبودن یکی از شروط آن خوانده شود بدون عذر.

مقدمات نماز: مانند اذان و اقامه که برای هر نماز فرضی اذان و اقامه‌گفتن سنت است، چه تنها خوانده شود و چه با جماعت، چه اداء حاضر باشد چه قضاء.

تعقیبات نماز: مانند لا اله الا الله وحده لا شریک له. ۳۳ بار سبحان الله، ۳۳ بار الحمدلله و ۳۴ بار الله اکبر و دعای بعد از نماز.

آداب نماز: با نشاط و شوق به نمازپرداختن و با دل حاضر و خشوع نماز خواندن و فرایض و سنن آن را رعایت کردن.

حدیث چهارم

عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال: حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم، وهو الصادق المصدوق:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُظْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتْبِ رِزْقِهِ وَأَجَلِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ قَوْلَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا».

ترجمه حدیث:

از ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفت: فرستاده خدا که اوست پیغمبر راست‌گو، و راست‌گو دانسته شده به ما گفت که محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می‌گیرد: چهل روز به حالت نطفه است، پس از آن پارچه خونی در مدتی دیگر می‌شود، پس از آن همچنین در چهل روز دیگر پارچه گوشتی می‌باشد، پس از مدتی که گذشت، خدای تعالی به سوی او فرشته‌ای می‌فرستد تا روح در آن بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و این که بدبخت یا نیک‌بخت است.

پس سوگند به خدایی که هیچ معبودی به حق غیر او نیست، محققاً یکی از شما به کردار اهل بهشت می‌پردازد، تا آن که میان او و رسیدن به بهشت جز یک ذرع نمی‌ماند، در آن موقع سرنوشتش و فرجام کردارش بر او پیش می‌گیرد و به عمل مردم در روزی می‌پردازد و پایان بد سبب رفتنش به دوزخ می‌گردد.

و محققاً یکی از شما به کردار مردم دوزخی می‌پردازد، تا جایی که میان او و رفتن به دوزخ جز یک ذرع نمی‌ماند، و در آن موقع سرنوشتش بر او پیشی می‌گیرد پس به کردار بهشتیان می‌پردازد و فرجام نیک سبب رفتنش به بهشت می‌شود.

این حدیث در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است.

شرح حدیث:

در فرمایش بالای پیامبر حضرت رسول ﷺ تطورات خلقت آدمی را بیان می‌فرماید، به این ترتیب که در شکم مادر، موقعی که جفت‌گیری و جماع میان زن و شوهری پیش می‌آید نطفه چهل روز می‌ماند، دیگر چهل روز تمام پارچه خونی است، (زالو مانند) پس از آن چهل روز تمام پارچه گوشتی است که صورت بندی و جداسدن اعضاء در آن صورت می‌گیرد، و پس از پایان یافتن سه چهل روز که چهار ماه باشد، موقع دمیدن جان در تن جنین می‌رسد، و در آن موقع فرشته‌ای مأمور می‌شود تا سیمی از سیم‌های ارواح به تن جنین متصل سازد، قلب به حرکت می‌آید و رگ‌ها به جنبش می‌پردازند و معده مشغول فعالیت می‌شود و شش‌ها نفس می‌کشند، و تن بی‌جان جنین به صورت یک حیوان زنده و با شعوری درمی‌آید که انسان نامیده می‌شود.

در آن لحظه اتصال روح چهار کار دیگر صورت می‌گیرد، فرشته روزی آن جنین را می‌نویسد که تنگ‌روزی است یا فراخ‌روزی، و این که از ابتدا تا انتهای عمر تنگ‌روزی است و یا برعکس، و فرشته مدت عمر جنین را می‌نویسد که عمر او دراز است یا کوتاه، و فرشته کار جنین را می‌نویسد که فرجام نیک دارد و عاقبت به خیر است و یا بد فرجام است و عاقبت نابخیر.

در این جا نکته‌ای پراهمیت را شارع اسلام ﷺ بیان می‌فرماید تا هیچ فردی به ظاهر امر مغرور نشود، و تا موقعی که عمر به پایان نرسیده است، حکم بر قبول و یا ناقبول نکند. حضرت رسول الله ﷺ می‌فرماید: قسم به آن خدای یکتا - که غیر از او خدایی نیست - محققاً یکی از شما کار بهشتیان را انجام می‌دهد تا موقعی که میان او و رسیدن به بهشت یک ذرع فاصله بیش نمی‌ماند که در این موقع ورقی برمی‌گردد و فرجام کار نمایان می‌شود، و در موقعی که میان بهشت و او یک ذرع فاصله است، سرنوشت او سبقت می‌گیرد و رفتار دوزخیان می‌کند و در نتیجه به دوزخ می‌رود، و محققاً یکی از شما رفتار دوزخیان می‌کند، و موقعی که میان او و دوزخ یک ذرع فاصله است، سرنوشت او سبقت می‌گیرد و رفتار بهشتیان می‌کند و به بهشت می‌رود.

در این حدیث صحیح نبوی بالا، مهمترین مسایل زندگی مورد شرح قرار گرفته است: روزی، عمر، پایان و فرجام کارهای شخصی در این حدیث تصریح شده است که روزی و عمر دو موضوع نوشته شده در تقدیر ازلی است و هر فرد تا ذره‌ای از روزیش باقی است، از جهان نخواهد رفت، و این دو امر که بشر تمام همت خود را معطوف آن داشته است، مسأله‌ای است که از آن فارغ گشته و عمل شخص در نکوکاری و بدکاری مایه نیک‌بختی و یا بدبختی اوست، و در حقیقت فرجام نیک درو شده‌ی کردارهای پسندیده است که در آخر کار نتیجه می‌دهد، و عاقبت بد هم درو شده کارهای ناپسندیده است که ثمر تلخ آن بدفرجامی است، نامعلومی پایان کار در همه امور جاری است.

به امداد که شخصی از خانه به امید کار روزانه بیرون می‌رود، نمی‌داند در پایان روز چه نتیجه‌ای به دست می‌آورد، منتهی هرچه جانب حزم و احتیاط و رعایت اصول را بیشتر بگیرد، اطمینان او به سلامت و کامیابی بیشتر خواهد بود، هر بازرگانی که سرمایه‌ای به کار می‌اندازد، در ابتدای کار نمی‌داند که سرمایه‌اش نفع می‌رساند یا به ضرر، بلکه هرچه دقت نظر و احتیاط و به کاربردن سلیقه و به راه‌انداختن تجارب بیشتر باشد، امید نفع بیشتر خواهد بود.

نوزادی که دنیا می‌آید، در ابتدای کار پدر و مادر نمی‌دانند که چگونه مردی از کودک می‌آید، بلکه هرچیز پدر و مادر شایسته‌تر باشند، اثر صلاح و شایستگی آنان به وراثت روی فرزند اثر می‌گذارد، و هرچه بیشتر در تربیت فرزند بکوشند او را به سعادت نزدیکتر می‌سازند. سعی و تلاش و کوشش و جهد در امور لازم است، و آیه صریح قرآن دلالت دارد که هرکس به قدر سعی و کوشش خود بهره می‌یابد، آیه ۳۹ از سوره نجم:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹]. «آدمی چیزی ندارد مگر نتیجه سعی و کوشش خودش». و آیه ۱۰۵ سوره توبه: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۱۰۵]. «بگو: کار کنید که خدا و پیغمبرش کار و عمل شما را می‌بینند». اما همیشه عمل موجب نتیجه نیست.

چه بسیار موارد که افرادی عملی می‌کنند و نتیجه نمی‌گیرند، و در این جا است که اثر تقدیر و سرنوشت ظاهر می‌شود، تا اگر انسان همه توانایی خود را به کار برد و نتیجه نگرفت بداند که هیچ ضرورت ندارد که خود را سرزنش نماید، و زانوی غم به بغل گیرد و نه هم به زمین و زمان بد بگوید، بلکه بداند که سرنوشت او روی مصالح او

از حصول آن مطلوب جلوگیری نموده است، و با این عقیده به سرنوشت انسان اگر که سعی و تلاش نمود و نتیجه نگرفت، می‌داند سرنوشت او دخالت داشته و برای مصلحت او بوده است. این است که با بررسی دقیقتر و با کوشش بیشتر و با تصمیم قاطع‌تر خواسته خود را دنبال می‌کند، و می‌داند که خدا گر ز حکمت به بندد دری ز رحمت گشاید در دیگری و با این عقیده که خدا ارحم الراحمین یعنی مهربانترین مهربانان است، آنچه فراهم می‌آورد همه به مصلحت بندگان است، پس روزی و عمر دو امر نوشته در ازل می‌باشد که باید برای فراخی روزی و درازی عمر کوشش کرد، اما غصه نخورد، زیرا اگر روزی باقی باشد آدمی نمی‌میرد، و در عمل هم آدمی همه کوشش خود را برای زندگی بهتر و رفتار خوبتر و سعادت بیشتر به کار می‌برد و در هر جا دید نتیجه نگرفته است، می‌داند که سرنوشت او از روی مصلحت او انجام آن را برای مدتی محدود متوقف ساخته است تا آدمی آماده‌تر شود و آن کار به مصلحت او درآید و فراهم گردد.

روی این اصل، در برابر هیچ شکستی شخص با ایمان نومید نمی‌شود، و بلکه با ایمان به تقدیر با آمادگی بیشتر و تهیه وسایل مجهز آماده حصول و به چنگ آوردن مطلوب می‌شود. در حدیث صحیح است: «إِعْمَلُوا فِکْلَ مِیسِرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ» کار کنید و بدانید که هرکس برای آنچه خلق شده است همان کار برایش فراهم می‌گردد، و با دانستن این که زمین و کاینات به مصلحت آدمی خلق شده است، آیه ۲۹ سوره البقرة: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹]. «اوست خدایی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید». بهترین گواه است، و معلوم است آنچه برای آدمیان آفریده شده باشد، حصول آنها برای زندگی آدمیان از راه کوشش و تلاش میسر خواهد شد.

به حقیقت، نامعلومی به همه کار آدمی احاطه دارد، نه انسان به درستی از فردای خود آگاهی دارد، نه از عاقبت خود خبری دارد، نه می‌تواند از فرجام خود یقینی به دست آورد، نه می‌تواند بداند از فرزندانش کدام یک بیشتر به دردش می‌خورند، نه از هستی خود می‌تواند مطمئن باشد، نه از حوادث و پیش‌آمدهایی که در انتظار او هستند اطلاع صحیح دارد. همه اینها برای این است که آدمی در چهار روز عمر به هیچ مغرور نشود، و در همه کار از خدای بزرگ که بر همه چیز توانا است مدد بخواهد، و همیشه هرچه از خدا می‌خواهد در نظر بگیرد که خواستن تنها کافی نیست، بلکه از خدا بخواهد تا آنچه را می‌خواهد برایش فراهم سازد، و خیر و خوشی او را در آن قرار

دهد، زیرا چه بسیار چیزها که می‌خواهیم و هرگاه میسر شود و خیر و خوشی همراه نداشته باشد، همه‌اش و بال و محنت خواهد بود.

کتمان عاقبت هم یقیناً به مصلحت آدمی است، تا نیکوکاران از نکوکاری خود دچار کبر و خودپسندی نشوند و همیشه بر نکوکاری باقی بمانند، و از خدا بخواهند که عاقبت‌شان را به خیر نماید، و نیز تا بدکاران هم از بدکاری خود مأیوس و ناامید نشوند، و بدانند که امکان دارد دارای عاقبتی خیر باشند، درهای رحمت آفریدگار به روی همه باز است، و هرآن برای آدمی امکان تغییر عمل و جلوگیری از بدی و پرداختن به خوبی هست، اما نباید غفلت و سستی را سرمایه ساخت که سرمایه‌ای که مایه‌اش غفلت و غرور باشد، نتیجه‌اش بدبختی است، و عادتاً آب شیرینی شیرین است، و درخت تلخ کاشتن ثمر شیرین نمی‌دهد، و بدکاری کردن به نیک‌بختی نخواهد رسانید، و مرد زندگی واقعی کسی است که اول دل و زبان را راست کند و دگر راست‌کاری را آغاز کند تا رستگاری را ثمره محقق آن بیابد.

در دنیا آنچه به آدمی می‌رسد حاصل اعمال اوست، تاکنون دیده نشده کسی گندم بکارد و جو درو نماید، و یا این که جو بکارد و گندم بچیند، آنهایی که در روزگار خود تلخی می‌بینند، شایسته است به خود آیند و خود را اصلاح کنند، و در حقیقت بیان معجزه‌آسای قرآن‌کریم: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [الإسراء: ۷]. «اگر خوبی کرده‌اید به خود کرده‌اید، و اگر بدی کرده‌اید به خود کرده‌اید». و به قول سعدی: مردم از دست غیر می‌نالند سعدی از دست خویشتن فریاد. اگر آدمی همتی بلند و ایمانی قوی داشته باشد و مدار اعمال خود را بر خیر و نیکی بنهد، دنیا و آخرت لبخند نیک‌بختی به روی او می‌زنند.

در حدیث است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعْرَضُوا لَهَا» محققاً پروردگارتان در همه روزهای روزگار مددهای معنوی و نویدهای نیک‌بختی می‌دهد، آگاه باشید و خود را در معرض آن مددها قرار بدهید، همیشه خوبی و خوشی و مددکاری و مهر و رحمت آفریدگار آماده رسیدن به شماست، شما خود را آماده قبول آنها نمایید اگر آینه دل را پاک و روشن نگهدارید، همه نوع تجلی رحمت به سوی آن می‌آید. در حالی که آینه زنگ زده هیچ صورتی جز تیرگی و زنگ‌زدگی نمی‌پذیرد. خدای متعال همیشه نظر عنایتش را مبذول دارد تا کوشش ما با توفیق او همراه باشد، و به قول صاحب مثنوی یا دیگری: **جهد از تو و از خدا توفیق - زان این که این هردو**

باهمند رفیق، و هرگاه جهد و کوشش در راه خیر باشد توفیق خدای تعالی هم با آن یقیناً همراه است، همانطور که اگر جهد و سعی در راه بشر و فساد باشد از توفیق محروم نخواهد ماند. و به قول شاعر: جهد بی توفیق جان‌کندن بود از پروردگار توانا خواستاریم همگی مان را به زیور ایمان آراسته گرداند، و به حلیه اخلاص پیراسته سازد تا به قلب و زبان و اعضایمان همه در راه رضای خدا بکوشیم، و برای سعادت خود و خیرخواهی خلق بجوشیم. خدایا! آغازمان را بر پاکی و ایمان و خیر ساختی، عاقبت‌مان را هم به خیر بساز.

حدیث پنجم

عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ».

رواه البخاري ومسلم. وفي رواية لمسلم:

«مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ».

ترجمه حدیث:

ام المؤمنین که پیغمبر کنیه‌اش را ام عبدالله قرار داد و نام او عایشه صدیقه است، خدا از او خوشنود باد، گفت: پیغمبر خدا ص فرمود: کسی که چیز تازه و با بدعتی در دین ما (اسلام) آورد، آنچه از این دین نیست پس آن بدعت بر خودش برگردانده می‌شود و به دین نمی‌چسبد، چنانکه در صحیح بخاری و مسلم است، و در روایتی از مسلم چنین آمده است: کسی که کاری کند که برابر دستور ما نیست، پس آن کاری است مردود.

شرح حدیث:

در فرمایش نبوی در حدیث بالا: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» «کسی که در دین ما ابتکار نمود، آنچه که از دین ما نیست» پس ابتکار او به خود برگردانده می‌شود، آنچه برخلاف این دین است و در این دین و دلایل آن شاهدهی برای ابتکار او نبود، پس آن کاری است مردود و ناپذیرفته، زیرا کلمه: «مَا لَيْسَ مِنْهُ» یعنی آنچه برخلاف دین است و کلمه «رَدٌّ» به معنی مردود، مثل نسج به معنی منسوج، و خلق به معنی مخلوق و رجاء به معنی مرجو که مصدر به معنی اسم مفعول می‌باشد آنچه که مردود است، یعنی برابر قواعد دین نیست، یا از این جهت که باطل و بی‌ارزش و نامشروع است؛ مانند: نذر سکوت و ایستادن در آفتاب یا از لحاظ زیاده‌کردن بر مشروع یا کم‌کردن از آن مانند نماز بی‌وضو یا حج‌رفتن به مال حرام و روزه‌گرفتن با

دروغ‌گویی و یا کشتن شکار که از شخص محرم باشد و مانند اینها. اما آنچه که با شریعت منافات ندارد و قواعد شرع با آن موافقت دارد، البته مردود نیست بلکه مقبول بوده و مایه ثواب است؛ مانند ساختن مدارس و بیمارستان‌ها و لوله‌کشی شهرها و شرکت‌های تعاونی و مددکاری بینوایان و ساختن تیمارستان‌ها و به راه‌انداختن ماشین‌های تولیدی و ایجاد کار و واداشتن مردم به کار و رهایی از بیکاری و فراهم‌ساختن رفاه و آسایش عمومی و همکاری در تعاون بر خیر و پرهیزگاری و تصنیف کتاب‌های سودمند مختلف و نشر کتب شرعی و آنچه مردم را به سوی خداشناسی و ایمان صحیح رهنمایی کند، و تفسیر کلام الله و بیان و روشن کردن معنی سنت و آنچه از علوم که سیر ترقی بشر بر آنهاست، و جلوانداختن جامعه مسلمانان بر تمام ملل دیگر جهان، و آنچه باعث وحدت امت و سرافرازی مسلمانان باشد.

همچنین روشن کردن اذهان تا در موقع حاجت و حصول شداید، روی به خداوند آورند، و از تعظیم سنگ و درخت و ستون و دیوار و طلب حاجت و شفاعت به افروختن چراغ در محل اجتماع تا بدکاران دست بردارند، همچنین در محل‌هایی که اجتماع و اختلاط زنان و مردان بیگانه و نظرهای ناپاک و فساد اخلاق به بار می‌آورد، هیچ کدام از اینها موافق امر شرع نیست.

در حدیث صحیح آمده است که یاران پیغمبر ﷺ در راه «حنین» گذارشان بر درخت کناری (سدر) افتاد که مشرکان آن درخت را تعظیم می‌کردند، و سلاح‌های خود را به آن می‌آویختند، و آن درخت را «ذات انواط» می‌نامیدند. یاران گفتند: یا رسول الله برای ما ذات انواطی قرار بده، ذات انواطی که اینان دارند. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: الله اکبر! این گفتار شما همانند گفتار قوم موسی است که گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. «برای ما اله و مورد پرستشی قرار بده، چنانکه بت‌پرستان خدایانی دارند». موسی گفت: ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. «محققا شما مردم نادانی هستید» یعنی هنوز ندانسته‌اید که موسی و برادرانش از پیغمبران دیگر ﷺ همه برای برطرف کردن شرک و بت‌پرستی آمده‌اند؟ حضرت فرمود: نباید شما راه پیشینیان گمراه را بگیرید.

علما می‌گویند: علت این گمراهی این است که شریعت عبادت را اختصاص می‌دهد به زمان و مکان و حال و شخص مخصوصی؛ مثلاً شریعت روزه فرض را اختصاص داده

به ماه رمضان، وقوف حج را اختصاص داده به زمین عرفات، قصر و کوتاه کردن نماز را اختصاص داده به سفر، برای پیغمبر واجب بودن نماز تهجد در شب را اختصاص داده. عوام چنین می‌پندارند که همیشه باید روزه گرفت، و آنگاه روز شک و روزهای بعد عید حج که روزه گرفتن در شرع حرام است، آنها از روی جهل روزه می‌گیرند، وقوف اختصاص به عرفات دارد، در غیر عرفات گمان وقوف می‌برند و به همین طریق راه فساد می‌گیرند و گمان صلاح می‌برند، نمی‌دانند که در امور دینی در خرد و بزرگ آن باید تابع پیغمبر بود.

در حدیث آمده است: «عمل قليل في السنة خير من عمل كثير في بدعة» کار اندکی که برابر دستور پیغمبر باشد، بهتر است از کار بسیاری است که بدعت باشد و برابر دستور پیغمبر ﷺ نباشد. در روایت ابی داود از حذیفه رضی الله عنه آمده است: «كل عبادة لم يفعلها الصحابة رضی الله عنهم فلا تفعلوها» هر عبادتی که اصحاب پیغمبر ﷺ انجام نداده‌اند، شما نیز آن عبادت را نکنید، مگر در صورتی که دلیل دیگری از خود پیغمبر در آن خصوص وارد شده باشد.

به حقیقت این حدیث که هر عملی برابر دستور پیغمبر نباشد باطل است، برای این است که دانسته شود آنچه از امور دینی که برابر دستور پیغمبر نیست باطل است. این حدیث یک قاعده بسیار مهم در امور دینی است که فروع بسیاری از آن استنباط می‌شود، مثلاً: وضوء به آب غصب یا به آب پلید و یا بدون نیت باطل است، زیرا مطابق دستور شریعت نیست، نماز مکشوف العورة و فروش ساختگی که فروشنده با دیگری به هم می‌سازند تا خریدار را بفریبند و نکاح شغار، اینها هیچ کدام برابر امر شرع نیست و باطل است.

حقاً که این حدیث می‌تواند نصف دلیل‌های شریعت باشد؛ زیرا دلایل شرعی یا برای اثبات است و یا برای نفی. این حدیث برای اثبات هر حکم شرعی است، و هرگاه از طریق علم منطقی آن را تشریح نماییم، می‌گوییم این برابر شرع نیست؛ زیرا امر شریعت بر آن قرار نگرفته، این صغری است و هرچه امر شریعت بر آن قرار نگیرد باطل است، و این کبری است: نتیجه آن این کار باطل است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: شایسته چنین است که این حدیث از بر شود و منتشر گردد، زیرا این حدیث پایه بزرگی است در باطل ساختن همه منکرات و تمامی

گمراهی‌ها. این حدیث از سخنان کوتاه خاتم پیامبران است، و استمدادش از آیه: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد». ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳]. «این است محققاً راه راست من پس از این راه پیروی کنید و از راه‌های متعدد پیروی نکنید که شما را به جدایی از یکدیگر و دوری از آن می‌کشاند».

در حدیث است که حضرت ﷺ خطی مستقیم کشیدند و فرمودند: این است راه خدا، پس از آن خط‌هایی از راست و چپ آن کشیدند و فرمودند: اینها راه‌های است که بر هر کدام شیطانی نشسته و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند. پس از آن آیه: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا﴾ تا آخر را بخواند و آیه: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «اگر در باره چیزی به کشمکش افتادید، پس آن را به خدا و پیغمبرش واگذارید» و گذاردن به خدا رجوع به سوی کتاب او یعنی قرآن و واگذاردن به پیغمبرش است. بعد از رحلت پیغمبر ﷺ رجوع به سوی سنت صحیحه اوست. حضرت رسول همیشه در خطبه خود می‌فرمود: «خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی، هدی محمد ﷺ و شر الأمور محدثاتها وکل محدثة وکل بدعة ضلالة» رواه مسلم. زادالبیہقی: «وکل ضلالة فی النار» بهترین گفتار: کتاب خداست، و بهترین راه: راه محمد است. و بدترین کارها محدثات یعنی کارهای بدون دستور شرع است، و هر محدثه‌ای بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.

در حدیث صحیح: «علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدی عضوا علیها بالنواجذ وایاکم و المحدثات فإن کل محدثة بدعة». حضرت فرمود: شما را دستور می‌دهم به گرفتن سنت من و راه خلفای راشدین که هدایت یافتگانند، این سنت را با چنگ و دندان بگیرید و نگه دارید، و شما را پرهیز می‌دهم از محدثات، زیرا هر محدثه‌ای بدعت است.

ام المؤمنین عایشه: الصدیقه بنت الصدیق، پیغمبر ﷺ او را کنیه ام عبدالله داد، پدرش: ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر ﷺ و مادرش ام رومان بنت عامر از زنان

صحابیه است، ام رومان از ابوبکر دو فرزند داشت، عبدالرحمن و عایشه، و در سال ششم هجری در ماه ذی حجه در مدینه درگذشت، پیغمبر ﷺ بر او نماز گذارد و در قبر او نزول فرمود، و برای ام رومان طلب مغفرت کرد.

خاندان ابوبکر تنها خاندانی است که چهار مرد از نسل همدیگر در آن از یاران پیغمبر ﷺ هستند. ابو عتیق: محمد و پدرش عبدالرحمن و پدرش ابی بکر و پدرش ابی قحافه رضی الله عنه. دانشمندان گفته‌اند: نمی‌توانیم چهار مرد پی‌درپی که بعضی از پشت بعضی دیگرند و هرچهار شرف صحبت پیغمبر را یافته باشند بیابیم، مگر ابوقحافه که عثمان نام دارد و پسرش محمد که کنیه او ابوعتیق است.

عایشه رضی الله عنها بعد از هیجده تن اسلام آورد، پیغمبر ﷺ در مکه در حالی که عایشه هفت‌ساله بود با او ازدواج نمود، و بعد از رجوع از غزوه بدر در حالی که عایشه نه‌ساله بود او را به خانه آورد، عایشه رضی الله عنها در روایت حدیث از پیغمبر ﷺ از بیشترین روایت‌کنندگان حدیث به شمار می‌رود، جمله حدیث‌هایی که از ایشان روایت شده است، دو هزار و دویست و ده حدیث است که از این جمله اتفاق بخاری و مسلم بر روایت یک صد و هفتاد و چهار حدیث است، و بخاری خود پنجاه و چهار و مسلم خود به تنهایی شصت و هشت حدیث روایت کرده‌اند، بقیه در دیگر کتاب‌های حدیث روایت شده است.

عایشه اظهار می‌نموده است که چند افتخار بیش از همسران دیگر پیغمبر داشته است، یکی این که پاکی و براءت او به وسیله آیاتی از آسمان نازل شد، و این که دختر جانشین پیغمبر و اولین یاران ایشان بوده است، و این که در موقع همبستری با پیغمبر وحی بر آن حضرت نازل می‌شد، و این که به هنگام رحلت پیغمبر سر حضرت در آغوش او قرار داشت، و این که پیغمبر ﷺ در خانه او دفن شد.

وفات عایشه رضی الله عنها در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان به سال پنجاه و هفت هجری بعد از نماز وتر پیش آمد. ابوهریره که در آن موقع امیر مدینه بود، بر او نماز گذارد و برای نماز بر او اهل مدینه و اطراف حاضر شدند و گفتند: ما به خاطر نداریم که بیش از امشب مردم در چنین مراسمی حاضر شده باشند، و به دستور خودش در بقیع مدینه مدفون گشت، رضی الله عنها و عن ابویها و ارضاهما.

حدیث ششم

عن أبي عبد الله النعمان بن بشير رضي الله عنه قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقولُ: «إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» رواه البخاريُّ ومسلمٌ.

ترجمه حدیث:

روایت است از ابی عبدالله نعمان بن بشیر، «خدا از آن دو خوشنود باد که گفت: شنیدم که پیغمبر خدا ﷺ می فرمود: به راستی که حلال روشن است و حرام نیز روشن است، و در میان حلال و حرام کارهایی که به جهاتی شباهت به حلال یا حرام دارد، هست و این کارهای مشبوهه را بسیاری از مردم نمی دانند، پس کسی که خود را از شبهه‌ها نگه دارد، به حقیقت از شبهه دور گشته و دین و ناموس خود را حفظ کرده است، و کسی که در شبهه‌ها بیفتد و از آنها پرهیز نکند در حرام می افتد، مانند شبانی که شتران خود را در اطراف چراگاه برای چرا آزاد می گذارد، و در این حال به چراکردن در قرق نزدیک می شود، آگاه باشید که برای هر شاهی یک قرق خاصی است که به خود اختصاص داده، و بدانید که محققاً منطقه‌ای که خدا منع فرموده محرمات است. و بدون شک در بدن آدمی پارچه گوشتی هست که هرگاه به صلاح آمد و شایسته شد، همه بدن به صلاح می گراید و پاک می شود و هرگاه آن پارچه گوشت فاسد شد، همه بدن به تباهی می رود، بدانید که آن پارچه گوشت قلب و دل آدمی است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.»

شرح حدیث:

حدیث بالا را غیر از نعمان بن بشیر هفت تن دیگر از صحابه روایت کرده‌اند که عبارتند از: علی ابن ابی طالب و حسن بن علی و ابن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهم.

در فرمایش نبوی بالا «الْحَلَالُ بَيْنَ» حلال روشن و آشکار است، حلال عبارت از هر چیزی است که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حلال بودنش تصریح فرموده‌اند و یا اجماع مسلمانان بر حلال بودنش ثابت شده باشد، و از این قسم حلال است: آنچه دلیلی بر تحریم آن وارد نشده باشد.

حلال از حل یحل می‌آید، و «حل» به معنی حلال است و حل از حَلَّ یَحِلُّ به معنی مقیم‌بودن در محل می‌آید، مانند: ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ [البلد: ۲]. یعنی: تو در این شهر اقامت داری.

«الْحُرَامُ بَيْنَ» حرام ضد حلال است، حرام عبارت از هر چیزی است که نقص و یا اجماع به وجود حد یا تعزیر یا وعید در باره آن باشد، سبب حرام‌بودن یا مفسده است، مانند خمر و زنا که حرامند و به سبب فسادی که در این دو می‌باشد و یا زیان‌مند بودن است؛ مانند سم و زهر و مخدرات مثل: افیون و هرویین و بنگ و قات و یا پلیدبودن؛ مانند: بول و مردار و سگ و خوک.

هرچه دارای مفسده یا مضره یا پلید شد حرام است، زیرا به مزاج زیان می‌رساند، قمار حرام است؛ زیرا زیان مالی و فساد اخلاقی دارد و در حقیقت آنچه زیان‌مند است، حرام است. خمر حرام است و همچنین آنچه مستی آورد حرام است، زیرا برای بدن مضر و جنایت بر عقل است. سرقت و دزدی حرام است، زیرا زیان‌رسانیدن به مال دیگری و جنایت بر مال او است. دشنام‌دادن حرام است، زیرا زیان‌رسانیدن به شخصیت دیگر و جنایت بر شرف اوست. زنا حرام است، زیرا زیان‌رسانیدن به اجتماع و نسب دیگری و جنایت بر ناموس اوست. به ناحق نسبت کفر به کسی‌دادن حرام است، زیرا زیان‌رسانیدن به دینداری او و جنایت بر دین اوست.

هرجا حرام وجود دارد، زیان و مضرت قطعاً با آن همراه است، هر چیزی که پلید باشد یقیناً خوردن آن حرام است، اما لازم نیست که هرچه حرام باشد پلید هم باشد، مالی غصبی حرام است، ولی پلید نیست. قمار حرام است، ولی پلید نیست. اما پلید،

خون پلید است و حرام نیز هست. بول پلید است، حرام نیز هست. گوشت مردار پلید است و حرام نیز هست. مخدرات حرامند، زیرا مضر و زیان‌مند می‌باشند.

به تعبیر دیگر، هرچه دارای حد و یا تعزیر و یا وعید باشد حرام است. یاغی‌گری و راهزنی حرام است، زیرا برای راهزن حد معین شده که دست راست و پای چپ او بریده شود، تعزیر مانند ادب کردن. اگر کسی به استهزاء نسبت به مردم محترم حرام است، زیرا تعزیر دارد. غیبت و خبرچینی حرام است، زیرا برای این دو وعید معین شده است. در مورد غیبت در قرآن بیان شده که مانند گوشت مرده‌ی برادر خود را خوردن است. در خبرچینی وعید عذاب قبر و نرفتن به بهشت معین شده است.

پس آنچه دارای مفسده و یا مضره و زیان‌مندی و یا پلیدی باشد، حرام است و آنچه خللی در آن باشد، مانند آنچه از راه غصب گرفته شود، یا از راه عقد فاسد به دست آید، مانند فروش آنچه ملک او نیست، و فروش چیزی که ربا دارد، مثل ده تومان را دوازده تومان فروختن و مانند اینها، همه حرام است.

«وَيَبِيْنُهُمَا أُمُورٌ مُّشْتَبِهَاتٌ» یعنی میان حلال و حرام چیزهایی هست که مورد اشتباه قرار می‌گیرد، زیرا از جهتی شباهت به حلال دارد، و از جهتی دیگر شباهت به حرام دارد، مثل معامله با کسی که مال حرام و حلال دارد و به سبب اختلاط حلال و حرام در مال او، مال او مورد شبهه است. در اینگونه مال‌ها باید جانب پرهیزگاری و اجتناب از آن را گرفت. به نظر امام غزالی اگر بیشتر مال او حرام است معامله با او حرام است، و نزد بعضی دیگر معامله‌اش حرام نیست، مگر در آن قسمت از مال او که حرام‌بودنش یقینی باشد.

اشیاء به سه قسمت: حلال، حرام، مشتبه تقسیم می‌شود، زیرا اگر نص شرع بر اجازه در آن است، پس آن حلال آشکار است، و اگر نص شرع در منع آن است، پس آن حرام آشکار است، و اگر هیچگونه نصی در آن نیست و در مورد آن سکوت شده، پس آن شبهه است، و به عبارت دیگر: تکالیف شرع یا به تخییر می‌آید که شخص اختیارکردن و نکردن آن را دارد و این را اباحه می‌نامند، و یا این که اقتضاء فعل دارد به قطع، و این واجب است و یا این که اقتضاء فعل دارد ولی نه قطع و این مندوب است و یا این که اقتضاء منع آن را دارد به قطع، و این حرام است و یا این که اقتضاء منع آن را دارد نه به قطع، و این مکروه است و یا این که در باره چیزی اطلاق شده نه قطع، به فعل آن است و نه قطع به ترک آن، در این حال میان ایجاب و ندب و میان کراهت و

منع متردد می ماند و اشتباه در آن واقع می شود.

هرجا که شبهه است علاج آن در پرهیزگاری است، مثلاً شخصی با زنی ازدواج کرده بود، زنی دیگر گفت: من شما دوتا را شیر داده ام، آن مرد مسأله را به خدمت حضرت رسول عرض کرد، حضرت فرمود: «کیف وقد قیل. دعها عنك؟» یعنی چگونه او را نگه می داری در حالی که گفته شده رضاعت در میان شما هست؟ او را رها کن. حالا گواهی یک زن دلیل شرعی نیست، ولی شبهه می آورد و زبان مردم را در طعن بازمی گذارد، علاج آن پرهیز از آن است.

حضرت رسول در منزل خود دانه ای از خرما دید که بر زمین افتاده است، فرمود: اگر نه از این می ترسیدم که شاید این خرما از صدقه باشد، (یعنی اگر این ترس نبود) آن را می خوردم، احتمال این که از صدقه باشد باعث پرهیز از آن شد، و البته این احتیاط به خاطر این بود که مال صدقات همیشه به خدمت حضرت می آوردند، و احتمال افتادن دانه ای در خانه حضرت که به مسجد چسبیده بود، زیاد بود. حتی اگر از دست کودکی افتاده باشد.

همچنین مسایلی هست که مورد اختلاف قرار می گیرد، مثلاً حیوانی که ذبح شده بدون این که موقع ذبح نام خدا بر آن یاد شود. عده ای از علماء به تحریم آن قایل هستند، و عده ای دیگر می گویند: شخص مسلمان همیشه نام خدا در دل دارد، البته همین اختلاف علماء در حل و حرمت آن شبهه است که پرهیزگاری در دوری آن است، گاهی دوری از چیزهایی بر اثر این که نکردنش اولی است پیش می آید.

مثلاً: حضرت رسول و یارانش از خوشی در دنیا پرهیز داشتند، این امر فلسفه ای داشت، مثلاً: یکی این که آنهایی که نمی یابند به حسرت نیفتند، دیگر این که خوشی احتمال میل و رغبت در دنیا دارد. سوم این که آنهایی که پیشوا هستند باید همه جوانب را رعایت کنند و در فکر آسایش بستگان و امت باشند.

اما هرگاه شبهه جنبه وسواس داشته باشد، در این حال ارزش ندادن به آن بهتر است؛ مثلاً در حدیث است هرگاه یکی از شما در نماز بود و در شکم خود حرکتی احساس کرد و به شبهه افتاد که آیا ناقض وضوء دست داده است یا نه، در این حال از نماز بیرون نرود، مگر در صورتی که آوازی بشنود و بویی بیابد. همچنین مال غضب حرام است، و احتمال این که صاحب آن مال آن را مباح کرده باشد، احتمالی است پوچ و حرام بودن مال غضبی به حال خودش باقی خواهد بود.

مثال دلیل که دو فهم در آن متعارض می‌شود: مردی به خدمت حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! من این مال را به پسرم داده‌ام، حضرت فرمود: «أَكُلْ أَوْلَادَكَ نَحْلَتَهُمْ هَكَذَا؟» آیا به همه فرزندان همانند این را داده‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: «فاشهد غیری، فَإِنِّي لَا أَشْهَدُ عَلِيَّ جُورًا» برو دیگری را به گواهی بگیر که من گواه بر جور و ستم نمی‌شوم. اکنون قسمتی از جمله «فاشهد غیری» دیگری را گواه بگیر، دلیل گرفته‌اند که عطیه به یکی از فرزندان دادن و به دیگر فرزندان ندادن جایز است؛ زیرا فرمود: دیگری را گواه بگیرد. اگر درست نبود، نمی‌فرمود: دیگری را گواه بگیر، و قسمتی از این حدیث از جمله «فإني لا أشهد علي جورًا» من گواهی بر ستم نخواهم داد، دلیل گرفته‌اند که عطیه به یکی از فرزندان دادن جورست و ستم و جور جایز نیست. هرگاه حدیث را از حیث واقع و متعارف در نظر بگیریم که مردم در زبان معمول وقتی کاری را انکار می‌کنند، می‌گویند: برو از دیگری گواه بخواه که من چنین گواهی را نخواهم داد، مقصودشان این نیست که گواهی‌گرفتن بر آن صحیح است، بلکه مقصودشان تهدید و انکار شدید است.

نظر به این که مشتبهات مورد اشتباه واقع می‌شوند و فهم آنها از قدرت عوام بیرون است، فرمود: «لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» بسیاری از مردم مشتبهات را نمی‌دانند که آیا حلال است یا حرام، زیرا فهم مشتبهات مستلزم آشنایی کامل به نصوص و اطلاع عمیق در اصول است، و لازمه آن فهم صحیح در موارد احکام است، اگرچه فهم واقع در امور مشتبهه بر بسیاری از مردم در دایره عدم اطلاع‌شان غیر معلوم است. نظر به این که دین مبین اسلام همیشه قواعدی در اختیار امت می‌گذارد که همه افراد بتوانند از آن استفاده کنند، در باره امور مشتبهات نیز یک قاعده سهل و ساده در دسترس قرار داد و فرمود: «فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ» پس کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید. اتقی از تقوی است و تقوی به معنی پرهیزگاری، تقوی در شرع عبارت از خودداری از گنهکاری است، و از آنچه به سوی گناه بکشاند، کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید «فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِذِيهِ» پس هرآینه دین و شرف خود را از معایب بری ساخته است. استبرأ: یعنی طلب براءت نمود و عرض به معنی حسب و محل مدح و ذم از انسان است، یعنی کسی که از مورد شبهات دوری جست، دین و شرف خود را حفظ کرده، نه کسی می‌تواند زبان ملامت بر وی دراز کند و نه

بی احتیاطی در شبهات او را به عذاب خداوندی گرفتار می‌سازد، نه دین خود را آلوده که عذاب الهی ببیند و نه شرف خود را به شبهات آلوده که زبان ملامت و عیب‌جویی او را لکه‌دار نماید، بلکه خود را در گروه متقیان داخل نموده که از ثواب خدا و ثناء پیغمبر و ستایش خلق بهره‌مندند؛ زیرا راه سلامت دوری از موارد تهمت است.

در حدیث است که کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نباید در مواضع تهمت بایستد «من وقف موقف تهمة فلا يأمن من إساءة الظن به» کسی که در جایگاه مورد تهمت بایستد، نمی‌تواند از بدگمانی ایمن بماند.

روزی حضرت رسول با همسرش صفیه ایستاده بود، دو مرد او را دیدند که با زنی ایستاده است. شتاب کردند، حضرت فرمود: شتاب نکنید، این صفیه زوجه من است. آن دو گفتند: سبحان الله! یعنی: آیا کسی در باره تو گمان بد می‌برد؟ حضرت فرمود: شیطان در مجرای خون آدمی می‌گردد و ترسیدم در دل شما شری بیفکند.

و در حدیث است: «ما وقی به العرض فهو صدقة» آنچه به وسیله آن انسان شرف خود را نگه دارد آن صدقه است. پس بهترین راه سلامت از فساد پرهیز از فساد است؛ اما کسی که از شبهات دوری نجوید، مثل آن است که در پیرامون حرام می‌گردد و زود است که در آن بیفتد، همانطور که تخم مرغ دزد دست آخر شتر دزد می‌شود، و بی‌پروا از صغایر دست آخر در کبایر می‌افتد.

به تعبیر بلیغ و جامع حضرت رسول الله ﷺ: «وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحُرَامِ» کسی که در شبهات افتاد، در حرام افتاده است. «كَلْرَائِي يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى» مانند چوپانی که شتران خود را گرداگرد چراگاه می‌چراند. «يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ» نزدیک است که در آن بچراند، حمی به معنی قرق، یعنی محلی که بر غیر مالک آن ممنوع شده است.

در شریعت موارد بسیاری است که گرداگرد چیزی حکم آن چیز از روی احتیاط داده شده، مثلاً قبل و دبر. پیش و پس عورت است و به خاطر آن از ناف تا زانو عورت خوانده شده؛ زیرا حریم و گرداگرد عورت‌اند. زنا حرام است، بوسه نامحرم و خلوت با زن حرام است؛ زیرا اینها حریم هستند، و اگر کسی به خلوت و بوسه‌توانایی یافت، بر زنا توانایی یافته است. روی این اصل دوری از صغایر وسیله نجات از کبایر است.

برای این مفهوم شود قصد از این مثال حسنی و آوردن مثل به قرق و چوپان چیست، مقصود از آن احتیاط در شبهات و ترس از خداست، فرمود: «أَلَا» آگاه باشید.

الا و أما هردو برای گشایش سخن و جلب توجه و آگاه‌شدن آورده می‌شوند. بعد أَلَا همزه این مکسور است و بعد أَمَا همزه آن فتح و کسر هردو را می‌پذیرد. «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى» آگاه باشید، هریک از شاهان عرب برای اسبان خود قرقی قرار داده بوده‌اند که فقط اسبان خودشان در آن چرا کنند، ولی مقصود در اینجا آن حمی و قرق نیست، بلکه «أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ» آگاه باشید که حمی و قرق و منطقه ممنوعه که خدا نزدیک‌شدن به آنها را منع کرده است، محرمات است که آنها را حرام فرموده است. کسی که می‌خواهد در محرمات نیفتد و به عذاب خدا گرفتار نشود، باید گرداگرد محرمات نگرده، و از حریم محرمات که همانا شبهات است دوری گزیند.

محرمات را در صفحات قبل یاد کردیم که آنچه دارای مفسده و ضرر و پلیدی است و آنچه در برابرش حد و یا تغزیر و یا وعید باشد و آنچه در به دست‌آوردنش خلل است جزو محرمات است، مانند: جنایت بر نفس؛ مثل زنا و یا جنایت بر مال؛ مثل سرقت و یا جنایت بر دین؛ مثل رده و کفر. برای هریک از این محرمات حریم‌هایی است که از نظر افراد بصیر به دور نیست و باید از حریم حرام دور شد، تا از افتادن در حرام پرهیز شود. برای این که ممکن است کسی بگوید من چه کنم که در محرمات نیفتم؟ شارع مقدس اسلام راه چاره را در این امر نیز نشان داد و فرمود: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً» آگاه باشید که در بدن یک پارچه گوشتی است که می‌توان آن را در دهن مضغ کرد و جوید، و لکن همین تکه گوشت ضعیف الجثه منزلت و قدرش به پایه ایست که «إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ» هرگاه به صلاح آید و شایسته شود، همه بدن به صلاح می‌آید (صَلَحَ بفتح لازم و ضم آن و فتح آن معروف‌تر است) «وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ» و هرگاه آن تکه گوشت فاسد و تباه شود، همه بدن به فساد و تباهی می‌روند «أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» آگاه باشید که آن قلب است. پس برو قلب خود را اصلاح کن تا مورد تجلی خدا قرار گیرد که در این حال مانند پلیس مخفی در برابر هر شبهه و حرامی زنگ خطر را در گوشت به طنین می‌اندازد، مبدا که آن را آلوده کنی و به ندایش گوش ندهی که فاسدکردن آن مایه فاسدشدن همه بدن است. قلب که محل آن دو انگشت زیر پستان چپ است، بدون تردید منبع اصلی حیات است، و در این تردیدی نیست که ابتدای شروع حیات در آدمی از موقعی است که برای اولین بار قلب آدمی شروع به حرکت می‌کند، ولی باید یقین کرد که اگر قلب نجنبد و خون را به مغز

نفرستند، مغز چگونه می‌تواند کار کند؟ الحق که فرمانده واقعی بدن قلب است، و آغاز و پایان حیات بسته به اولین و آخرین حرکت قلب دارد.

الحاصل که فرمانده بدن قلب و یا مغز باشد، هرکدام که خدا آن را برای فرماندهی بدن آماده کرده باشد، مقصود همان است و قلب به معنی مورد عقل در آیات قرآن وارد شده است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ [ق: ۳۷]. در این جا قصد از قلب را به عقل تفسیر کرده‌اند، ﴿فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا﴾ [الحج: ۴۶]. و هرکدام چه قلب و چه مغز، مضغه‌ای بیش نیستند و از شیرین‌ترین تمثیل در لازم و ملزوم بودن ملک و رعیت یکی این که در بدن آدمی شاه قلب است و چشم و گوش و پوست و زبان و بینی و اعصاب حس و حرکت همه دربان‌ها و مخبرین هستند، و دست و پا و دیگر اعضاء رعایا هستند، همانطور که سلامت قلب و صلاح آن و تحویل و تحول خون سالم به اعضاء باعث سلامت اعضاء و رشد آنها می‌شود، همانطور هم درست کارکردن مخبرین نامبرده در رسانیدن خبر صحیح و درست کارکردن دست و پا و اعضاء دگر همه در سلامت قلب تأثیر دارند، پس قلب هم مؤثر است و هم متأثر.

همانطور هم سران و زیردستان که صلاح سران، مایه صلاح زیردستان و صلاح زیردستان باعث صلاح سران است. «و کما تکنونوا یولی علیکم» همانطور که هستید، سرانی در خور شما بر شما زمامداری می‌کنند، خود را اصلاح کنید تا آنها اصلاح شوند. در این حدیث چه منابعی از حکمت یاد شده است، آن که حلال است، روشن و آشکار است، دل روشنی بخشد و به صلاح آرد و از نزدیک شدن به شبهات باز دارد و حرام مایه تاریکی دل و به فساد آمدن آن است، اگر دل با شبهات تیره شد، با گناهان تاریک خواهد شد. اگر دل به گناهی سیاه شد، به آب توبه آن را بشوید، و مگذارید که سیاهی گناه همه دل را فرا گیرد و آنگاه نه موعظه اثر کند و نه توبه، چنانکه ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴]. هرگز به صلاح نیابند، زیرا بر دل‌هایشان گناه همیشگی‌شان چیره شد.

برای دانستن بیماری دل و علاج آن مطالعه کتابی مانند احیاء علوم الدین مناسب و مفید است، از جمله آنچه در صلاح قلب مؤثر دانسته‌اند، تأمل و فهم معانی قرآن، کم خوراکی، ایستادگی به عبادت در قسمتی از شب، تضرع در سحرگاه و همنشینی صالحان و سرآمد آنها خوراک حلال و دوری از شبهات است.

نعمان بن بشیر: ابوعبدالله نعمان بن بشیر بن سعد انصاری خزرچی، پدرش بشیر در بیعت عقبه دوم حاضر بود و در تمام مشاهد از بدر تا آخرین غزوه همراه پیغمبر ﷺ حاضر بود.

همین بشیر از حضرت پرسید: «قد عرفنا السلام عليك الخ» ما دانسته‌ایم چگونه سلام بر تو بفرستیم، و خدا ما را امر فرمود به صلوات فرستادن بر تو. پس چگونه صلوات بر تو فرستیم؟ حضرت فرمود: «قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم».

بشیر اولین انصاری است که با ابی بکر بیعت نمود، وی که همراه خالد بن الولید بود، در موقع مراجعت از یمامه و کشتن «مسيلمه کذاب» در محلی که «عين التمر» نام دارد، در سال دوازدهم هجری شهید شد. کشتن مسيلمه به وسیله وحشی انجام گرفت، وحشی نامبرده است که در حال کفر حمزه سیدالشهداء را کشت، و در حال اسلام مسيلمه کذاب را به قتل رسانید.

مادر نعمان عمره بنت رواحه از زنان صحابه است: نعمان خودش و پدر و مادرش هرسه از صحابه پیغمبرند، و نعمان اولین فرزندی بود از انصار که بعد از هجرت به دنیا آمد. همانطور که عبدالله بن الزبیر اولین فرزند از مهاجرین بود که بعد از هجرت به دنیا آمد، نعمان در اول ماه چهاردهم از هجرت پیغمبر به مدینه به دنیا آمد، نعمان در سال شصت و چهار هجری در یکی از دهات حمص سوریه به قتل رسید.

جمله حدیث‌هایی که از پیغمبر ﷺ روایت نموده است، یک صد و چهارده حدیث است، از این جمله بخاری و مسلم بر پنج حدیث اتفاق دارند و به تنهایی بخاری یک حدیث و مسلم چهار حدیث از او روایت کرده‌اند، بقیه در دیگر کتاب‌های حدیث روایت شده است، نعمان مردی کریم و بخشنده و شاعر بود. رضی الله عنه وعن ابويه.

حدیث هفتم

عن أبي رُقَيْةَ تَمِيمِ بْنِ أَوْسِ الدَّارِيِّ رضي الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ:

«الدِّينُ النَّصِيحَةُ.

قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ:

لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ».

ترجمه حدیث:

از ابی رقیه، تمیم بن اوس داری، خدا از او خوشنود باد، روایت شده که پیغمبر فرمود: دین همه‌اش نصیحت است. گفتیم بری چه کسانی؟ فرمود: برای خدا و برای قرآن و برای پیغمبرش و پیشوایان مسلمانان، و برای عامه مسلمانان. این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است.

شرح حدیث:

پیامبر در فرمایش بالا دین را نصیحت دانست، نصیحت و نصح هر دو مصدرند و به معنی اخلاص و تصفیه می‌آیند. وقتی که می‌گویند: «نصحت له القول» یعنی: مخلصانه به او گفتیم: «نصحت العسل» یعنی: عسل را از شمع آن تصفیه و پاک نمودم، این ماده به صورت متعدی و لازم می‌آید و گفته می‌شود: نصحته و نصحت له: او را نصیحت کردم و تعدیه آن به لام فصیحت است، و از این قبیل افعال که لازم و متعدی می‌آیند زیادند.

«أَسْهَمْتُهُ وَأَسْهَمْتُ لَهُ» او را سهمیه دادم و نصح به فتح نون به معنی دوزندگی است و منصح به معنی سوزن و نصاح به معنی ریسمان و ناصح به معنی خیاط است، چنین می‌رساند که نصیحت‌کننده در کوشش برای صلاح نصیحت شده است و به سود او کار می‌کند؛ مثل این است که سوزن پارگی پارچه را می‌دوزد و اصلاح می‌نماید، در زبان عرب جامع‌تر از این دو کلمه «نصیحت و فلاح» در شامل بودن خیر دنیا و آخرت وجود ندارد.

این است که شارع مقدس اسلام دین را در نصیحت دانست، و این جمله «الدِّينُ النَّصِيحَةُ» دین اسلام نصیحت است، می‌رساند که نصیحت بر دین و اسلام اطلاق می‌شود، و این که دین بر عقیده و قول و عمل اطلاق می‌شود، حضرت رسول ﷺ این جمله را فرمود: و فهم آن را به خود شنوندگان واگذار کرد تا در باره آن به شوق آیند و در باره آن پرسش کنند، و تشریح آن موقعی بیان می‌شود که مترصد شنیدن آن باشند.

لذا اصحاب پس از شنیدن این جمله پرسیدند: «فَلَمَّا: لِمَنْ؟» گفتیم نصیحت به چه کسی؟ حضرت فرمود: «لِلَّهِ ﷻ» نصیحت برای خدا، به ایمان آوردن به او و به این که یکتاست و شریکی ندارد و وصف او به صفات کمال و جلال و منزّه و پاک دانستنش از هر عیب و نقصی و ایستادگی به طاعت او و دوری از معصیت و نافرمانی او و دوست داشتن به خاطر او «الحب فی الله» و دشمنی به خاطر او، «البغض فی الله» و دوست با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و رغبت و شوق داشتن در آنچه خدا آن را دوست می‌دارد، و دوری از آنچه باعث خشم خدا می‌گردد، و اعتراف به نعمت‌های او و سپاسگزاری در برابر نعمت‌های او و دعوت مردم به سوی آنها و یاددادن این امور و اخلاص برای خدا در آن.

در حقیقت فایده این مطالب برای خود بنده است و گرنه خدای عزوجل از نصیحت ناصحان بی‌نیاز است، و نصیحت واجبه همانا در ایثار محبت خدا و برتری دادن به دوستی او، به انجام همه آنچه فرض فرمود و دوری از همه آنچه حرام فرمود، و در واقع نصیحت برای خدا، یعنی در نظرگرفتن خدا و انجام دادن هرکار برای او به اخلاص و به خاطر به دست آوردن رضای خداست. «وَلِكِتَابِهِ» و نصیحت برای کتاب خدا، به ایمان آوردن به کتاب‌های خدا و آن که کتاب‌های آسمانی همه از نزد خدا بوده است، و امتیاز قرآن به این که هیچکس نمی‌تواند مانند کوچکترین سوره از قرآن را بیاورد، و ایمان به قرآن به خواندنش از روی ادب و خشوع و از روی فهم و تأمل معنی آن و رعایت آنچه در حق قرآن واجب است و قرائت آن به صورتی که آنچه قراء قرآن بر آن اتفاق دارند و به دفاع از قرآن به منع تأویل آنهایی که می‌خواهند از قرآن برخلاف معنی آن استدلال کنند، و دفع طعن طاغیان و تصدیق به همه قرآن و ایستادن همراه احکام قرآن، یعنی از احکام قرآن سرپیچی نمودن و فهم مثل‌های قرآن و علوم و مقید و

ظاهر و مجمل آن و مانند اینها و اعتناء به موعظه‌های قرآن و تفکر در عجایب آن و عمل به محکم آن و ایمان به متشابه آن و رعایت تعظیم پروردگار و نسبت‌ندادن چیزی که در شرع نیست به پروردگار؛ زیرا نمی‌توان نسبت به خدای تعالی رأی خود را به میان آورد، برای این که خدا قدیم است و همه چیز حادثند غیر او، او تواناست و باقی همه عاجزند، او داناست و باقی همه جاهلند، او پروردگار است و باقی همه بنده او هستند، او بی‌نیاز است و باقی همه نیازمندند، و هرچه در خاطر آدمی خطور کند خدا برخلاف آن است؛ زیرا خدای سبحانه و تعالی مانند ندارد و آنچه در ذهن خطور می‌کند مانند چیزهایی است که آدمی دیده و یا خیال کرده است و خدا برخلاف آنهاست، و هرگاه خدا را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه نمایی، در باره او نصیحت نموده‌ای و به خود غش کرده‌ای و از جمله نصیحت به قرآن دعوت خلق به سوی قرآن و عمل به آن و پیروی از آن و خودداری از تفسیر آن است، مگر موقعی که آلات و لوازم تفسیر از علوم دیگر را که در فهم قرآن لازم است به جای آورد. «وَلِرَسُولِهِ ﷺ» و نصیحت برای پیغمبر به تصدیق رسالت و پیغمبری او و ایمان به همه آنچه او آورده است، و فرمانبری او در امر و نهی او و نصرت به دین او و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و بزرگداشت حق او و زنده کردن سنت او به نشر آن و گرفتن سنت صحیحه او و دور کردن تهمت از آن و نشر علوم مربوط به آن و دانایی در سنت و معانی آن و خودداری از گفتگو در سنت بدون علم و تهیه لوازم فهم آن، یعنی خودسرانه و بدون تهیه وسایل فهم سنت از جمله علوم لازمه آن، در سنت سخن نگوید و دعوت به سوی پیش‌گرفتن سنت پیغمبر و مهرآوردن در تعلیم سنت و بزرگ‌داشتن سنت پیغمبر و گرامی‌داشتن پیروان سنت پیغمبر و اهل سنت و تأدب به آداب نبوی و ادب‌نگهداشتن هنگام خواندن سنت و محبت آل و خویشان پیغمبر و دوری از اهل بدعت، چه آنهایی که در سنت پیغمبر ابتداع می‌کنند و چه آنهایی که یکی از یاران پیغمبر را توهین می‌کنند و دعوت به سوی پیروی پیغمبر در هر خرد و بزرگ، در خوشی و ناخوشی و رضایت به پیروی پیغمبر در نهان و آشکارا «وَلَا تُمَيِّمَةُ الْمُسْلِمِينَ» و نصیحت برای پیشوایان مسلمین.

در حقیقت پیشوایان در صدر اسلام پیشوایی دینی و دنیوی هر دو را داشتند، یعنی شخص خلیفه هم پیشوای دینی بود و در علوم دینی و عمل به دین سرآمد بود، و هم در

مسایل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امن و اجرای شرع پیشوا بود، مثلاً ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی مرتضی رضی الله عنه هم پیشوای دینی بودند، در امامت در نماز، خطابه و وعظ و ارشاد و راهنمایی به سوی حق و فهم قرآن و سنت و احکام و در دانایی سرآمد بودند و آن را انجام می‌دادند، و هم در مسایل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امنیت و اجرای عدالت و تأمین اجتماعی و سعی در نشر اسلام و فراهم کردن راحت و آسایش عمومی سرآمد بودند. و هردو قسم زیر نظرشان اداره می‌شد و در محضر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه باعث سعادت در دین و دنیا است فرا گرفته بودند، و مخصوصاً دین اسلام که دنیا را مزرعه و کشتزار آخرت می‌داند، میان این دو اتصال ناگسستنی قرار داده است.

این طرز حکم تا عهد صحابه برقرار بود و در هریک از شهرهای اسلام یکی از صحابه متعهد اداره شهر بود و به حسب موقعیت شهر به وسیله یک یا دو تن از یاران پیغمبر اداره می‌شد که هرکدام صلاحیت حاکمیت و قضاوت را داشتند. گاه یکی از ایشان هردو وظیفه را اجراء می‌نمود، و گاه برای هر وظیفه یکی از آنان تعیین می‌شدند، و چه بسا که یکی از آنها سپهسالار و گاهی سرباز عادی بود.

اما پس از عهد صحابه دوره خلافت ارثی به میان آمد، و کسانی متصدی خلافت می‌شدند که در امور دینی دارای اطلاع کافی نبودند، از آن روز پیشوایان دینی از امراء و حکام جدا شدند و هرکدام دارای طبقه جداگانه‌ای شدند. در حقیقت جدائی دین از سیاست و جدایی دین از دنیا شروع شد، و نظر به این که زمامداران اهل علم نبودند، قدرت واقعی از دست علماء بیرون رفت، و همانطوری که لازمه دنیا است علماء برای به دست آوردن وظایف به سوی درهای سلاطین هجوم آوردند.

از این جا هم دو دسته شدند: دسته‌ای که عزت نفس و علو همت‌شان مانع از آن بود که خود را در اختیار حکام قرار دهند، و طبعاً این طبقه که بزرگترین سلسله دانشمندان را تشکیل می‌دادند، از قبول وظایفی که سررشته آنها در دست حکام بود خودداری می‌کردند، این طبقه با گرفتن مشاغل آزاد و قناعت روزگار را با سربلندی گذراندند و نام خود را به عزت و افتخار در تاریخ جهان ثبت کردند.

ولی عادتاً چون آن تقشف و قناعت برای همه مقدور نبود، روز به روز از شمار این طبقه کاسته شد، تا جایی که در هر دوره شماره آنها افرادی قلیل بود، و این هم به حقیقت عنایت خدا بود که برای حفظ این دین مبین همیشه علمای اعلام و دانشمندان بلندنام که عزت نفس و قناعت و پشت پازدن به مظاهر فریبنده دنیا نشانه

بارز آنهاست باقی گذاشته است، تا همیشه دسته دیگر علماء آنان و گفتار بی‌پروای آنها در راه حق را ملاحظه کنند.

الحاصل از روزی که دین از دنیا جدا و سیاست از علماء گسسته گشت، دیگر دوره واپس‌گرایی دین شروع شد، تا جایی که هرچند شماره مسلمین افزایش می‌یافت، ولی روی اصل نفهمیدن روح دین، این همه مسلمانان ارزش آن مسلمان چند صد نفری که هرکدام مانند کوهی پابرجا در ثبوت و هریک به مثابه میلیون‌ها تن از همت و جان گذشتگی بود ندارند. کم کم دوری علماء از سیاست باعث شد که هرکدام چنین پندارد که وظیفه عالم فقط تسبیح و سجاده و نماز است؛ زیرا در قرن‌های اخیر حتی قضاوت هم از علماء سلب شد و قاضی‌ها در محکمه‌ها جای گرفتند و حکم شرع منحصر به ارث، وصیت نکاح و طلاق شد و همین نکاح و طلاق هم باز از آنها گرفته شد و در یکی از شعبه‌های ثبت منحصر شد.

آن افرادی از علماء که دارای اطلاع وسیع و فکر عمیق هستند، برای سلامت خود همیشه خود را دور و برکنار می‌گیرند که حمام بی‌عرق نیست، و صحبت در هر شعبه‌ای مخاطر فراوان دارد و اقل آن درد سر و تضییع وقت و نتیجه‌نگرفتن است، از اینها بدتر این که وحدت بین اهل علم از بین رفته است، و با این همه حمال‌ها در دنیای معاصر دسته‌بندی و شرکت و سر حمال دارند، با کمال تأسف باید گفت که علماء به کلی وحدت ندارند، و این از هم‌پاشیدگی هم علتش روشن است، آنها که اهل علم هستند طالب ماده نیستند، و آنهایی که متظاهر به علم و طالب مال هستند وجود علمای طالب علم را سنگی سر راه خود می‌دانند.

از اینجا کم‌ترین زیان علمی که از دست‌دادن علم وسیع است و اکتفاء به اندکی علم و آن هم قشر آن برای تظاهر به آن است، شروع شده. در گذشته که علماء دارای مشاغل بودند و زندگی خود را شخصاً رو به راه می‌کردند، هیبت به خصوصی داشتند. امروزه که علماء دارای مشاغل نیستند و اوقاف بر اثر این که اداره‌ای رسمی گشته، رو به کاهلی می‌رود و مبرات و صدقات هم مانند گذشته نیست. آن قسمت از علماء که اطلاعاتشان در خور تدریس است، برای امرار معاش به دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها رو می‌آورند تا از راه تدریس و آن هم در دانشگاه‌های این دوره که برای رجال دینی ناملازمات زیاد دارد، حاضر می‌گردند. آن قسمت دیگر که نمی‌خواهند در این لباس بمانند و یا آن معلومات را ندارند، در وظایف دولتی داخل می‌شوند، و آنهایی که در

لباس بمانند و یا آن معلومات را ندارند در وظایف دولتی داخل می‌شوند، و آنهایی که در لباس علماء می‌مانند، مجبورند در کارهایی که نباید به مزد باشد، مثل امامت نماز و وعظ و ارشاد مزد بگیرند، و از این راه نماز هم لذت واقعی را از دست داده است، زیرا امامت در آن برای مزد است نه خالص برای خدا ارشاد و وعظ فقط از راه گوش است نه از راه دل. و خدا می‌داند که عاقبت به کجا می‌انجامد.

آنهایی که زمام امور دنیوی را دارند، هم در کشورهای اسلامی نیازمند به کمک خارجی هستند، و از این راه هر کشوری طرفی را قبله خود ساخته و دو کشور که واقعاً متحد و هم‌صدا باشند، نیست.

با این که ابتدای قرن هفتم و حمله وحشیانه یاجوج و مأجوج مغول دستگاه قدرت کشورهای اسلامی را به هم پیچید، و مقتضی بود که مسلمانان به خود آیند و خلاف را کنار بگذارند، بازهم درس نگرفتند و گوشمال دوم‌شان را که سیطره اروپا بود متحمل شدند.

در این موقع که باز یاجوج و مأجوج چینی وحدتی به هم زده و از نو شبیح حمله وحشیانه مغول در اذهان واقع بینان تجدید می‌شود، بازهم کشورهای اسلامی که در مسیر این قوم خون خوارند فکری نمی‌کنند، مگر خدا خودش عاقبت را به خیر کند.

سخن به درازا کشید و نصیحت مقتضی بسط بود، برگردیم به موضوع نصیحت به پیشوایان. امروز نصیحت به پیشوایان دینی در بازگشت به سنت پیغمبر و گرفتن تعالیم قرآن و کنارگذاشتن هر نوع تعصب و اختلاف است، و نصیحت به عوام در بزرگداشت علماء و پیروی‌شان و وفا به حقوق‌شان از تأدب در حق‌شان و گمان نیکو در باره‌شان و اجلال و تکریم‌شان و ایفای حقی که در گردن عموم دارند و بر اهل توفیق پوشیده نیست، است. و نصیحت به پیشوایان زمامدار در فرمانبری‌شان است. هرگاه فرمان‌شان برابر حق و عدالت باشد و کمک و رهبری‌شان در رهبری ملت در پیشروی و ایجاد سربلندی برای ملت و میهن و آگاه‌ساختن‌شان بر حقوق و مسؤولیت عظیمی که در برابر رعیت دارند و اخلاص به نسبت ایشان و راهنمایی‌شان در آنچه صلاح ملک و ملت‌شان در آن است، و سعادت و نیک‌بختی و نام نیک خودشان در آن است و یادآوری‌شان هرگاه به غفلت افتادند و مددکاریشان در راه خیر «وَعَامَّتِهِمْ» و نصیحت عوام به ارشاد و راهنمایی‌شان به سوی آنچه صلاح دنیا و آخرت‌شان در آن است، و مددکاری‌شان به سوی درست‌کاری و گذشت از نادانی‌شان و تعلیم آنچه آنان را به

حقوق‌شان آشنا سازد و ستر عورات‌شان و دفع ضرر از آنان و آوردن سود برایشان و امر به معروف و نهی از منکر و احترام بزرگسال‌شان و مهربانی با خردسال‌شان و اندرز و پندشان به خوبی و جلوگیری از غش و حسد نسبت به آنان و دوست‌داشتن خوشی و رستگاری برایشان و دفاع از مال و ناموس‌شان و توشیح‌شان بر خوش‌خلقی و خوگرفتن به آن صفات پسندیده که یاد شد، و تحمل در راه واداشتن‌شان به رستگاری و صبر در راه سعادت‌مند ساختن‌شان که تعلیم عوام و امر آنها به معروف و نهی آنها از منکر صبر و حوصله فراوان می‌خواهد، و اخلاص و پاکی دل و درون می‌خواهد، خداوند همگی را بر آنچه رضایتش در آن است توفیق دهد.

این حدیث را مسلم روایت نموده است، و این تنها حدیثی است که مسلم از تمیم داری روایت نموده است، اما این حدیث از غیر تمیم داری نیز روایت شده است. بخاری آن را روایت کرده به صیغه تعلیق یعنی یادکردن حدیث بدون ذکر اسناد آن و اشاره به این که این حدیث را کسانی دیگر با اسنادشان روایت کرده‌اند، و نیز از غیر از تمیم روایت شده است.

این حدیث را عبدالله بن عمر و ابوهریره و غیرهما نیز روایت کرده‌اند، و آن را با اختصاری که دارد می‌توان در جمله‌ها شرح نمود؛ زیرا نصیحت چنانکه گفتیم جامع شریعت است، و یاد شد که نصیحت برای خدا و کتاب خدا ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. «در کتاب قرآن هیچ کوتاهی نشده است» و امور دین از اصل و فرع و عمل و اعتقاد در آن یاده شده است.

تمیم الداری: یکی از یاران پیغمبر است، نام او تمیم بن اوس بن حارثه است، و «داری» نسبت او به جدش «دار بن هانی» است و تمیم دیری نیز گفته‌اند، نسبت به دیری که قبل از مسلمان شدنش موقعی که نصرانی بوده است، در آن عبارت می‌نموده است. کنیه او ابورقیه است؛ زیرا بیش از یک دختر به نام رقیه نداشت، و برادرش نعیم که او نیز از صحابه است، دارای فرزند و نواده است. تمیم داری در سال نهم هجری به خدمت حضرت شرفیاب و مسلمان شد، و در غزوات در رکاب پیغمبر شرکت کرد، اوست صاحب جام که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَدَةُ بَيْنِكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۶]. در باره او نازل شد، و تفصیل آن در تفسیر ما در شرح آن آیه مذکور است.

تمیم اولیت کسی است که به افروختن چراغ در مسجد مبادرت کرد، و هم اوست

که به آوردن قصه پیشینیان و حکایت امم گذشته پرداخت. وی یکی از عبادت‌کاران به نام است که شب را با تهجد و نماز به سر می‌آورد، و گاه قرآن را در یک رکعت ختم می‌نمود. گویند شبی این آیه: ﴿أُمُّ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ﴾ [الجاثیه: ۲۱]. آیا گمان کرده‌اند مردمی که بزهکارند، آنان را مانند مردمی که ایمان آورده و عمل صالح نموده‌اند بگردانیم. این آیه را تا صبح تکرار کرد.

تمیم داستان گذشتگان را به منظور موعظه می‌آورد و پوشیدن لباس گرانبها و شکل و ظاهر خوب را از عادات او دانسته‌اند، وی در مدینه بود، ولی پس از شهادت عثمان به فلسطین انتقال یافت، و در سال چهل هجری درگذشت و در بیت جبرین از روستاهای خلیل بیت المقدس دفن شد ﷺ.

حدیث هشتم

عن ابنِ عُمَرَ رضی اللہ عنہما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى» رواه البخاري ومسلم.

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عمر - خدا از آن دو خوشنود باد - روایت شده که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: مأمور شده‌ام به آن که با مردم بجنگم، تا این که گواهی دهند که هیچ معبود به حقی نیست جز خدای یکتا، و این که محققاً محمد پیغمبر خداست، و نماز را برپا بدارند و زکات را بدهند. پس هرگاه آن مأمورات را انجام دادند، از من خون‌هایشان و مال‌هایشان را نگهداشته‌اند، مگر آنچه به حق اسلام ثابت شود و حساب و کتاب و کتاب‌شان بر خدای تعالی است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. (و در شرح می‌آید که «إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ» در صحیح مسلم، در روایت دیگر «إِلَّا بِحَقِّهَا» می‌باشد).

شرح حدیث:

در این فرمایش حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «أُمِرْتُ» من مأمور شدم، یعنی خدا مرا امر فرمود: «أَنَّ أَقَاتِلَ النَّاسَ» تا با مردم بجنگم. نظر به این که کسانی که تحقیق ندارند موقع شنیدن این فرمان اظهار نظر می‌کنند که اسلام دینی است که بر جنگ پایه‌گذاری شده است، و این گفتار را از دشمنان اسلام یعنی خاورشناسان بی‌انصاف که اکثر مقاله‌های خود را به دشمنی با اسلام اختصاص می‌دهند شنیده‌اند. آن وقت همین افراد نمی‌دانند جنگ برای دفاع از حقوق کار بسیار معقولی است که تا زمانی که بشر بیماری حق ناشناسی را دارد، جز آن راه دیگری را نمی‌توان تصور نمود.

آنهایی که می‌گویند نباید جنگ باشد و باید تحریم شود، نمی‌دانند چه کسی این نغمه را ساز کرده است؟ نمی‌دانند که انگلیسی‌ها در مستعمرات خود همیشه این فکر را می‌خواهند در اذهان استعمارشدگان فرو کنند، تا کسی برای بیرون کردن آنها قد علم نکند، و آنها همیشه در مستعمرات به مکیدن خود استعمارشدگان ادامه دهند. آنهایی که می‌گویند جنگ نباشد به خاطر بیاورند، اگر هند برای استقلال خود نمی‌جنگید، آیا ممکن بود انگلیس‌ها هند را از دست بدهند؟ هندی که ضرب‌المثل انگلیسی‌ها بود، هرکه هند را داشته باشد، یا هر دولتی که هند را داشته باشد، همه چیز را دارد. بنابراین، آیا هندی‌ها برای بیرون‌راندن انگلیسی‌ها غیر از جنگ راهی دیگر داشتند؟

یا این که اگر ملت اندونزی علیه هلند نمی‌جنگید، چه موقع هلندی‌ها اندونزی را رها می‌کردند؟ مثال نزدیکتر: فرض کنیم اگر ملت الجزایر در راه استقلال و بیرون‌آمدن از زیر یوغ فرانسه نمی‌جنگید، چه موقع استقلال می‌یافت؟ (زیاد به دور نرویم اگر برای نجات آذربایجان دست به سلاح نمی‌بریم، ارجاع آذربایجان عزیز چه وقت ممکن می‌شد؟).

پس باید دانست اگر اسلام برای دفاع از حوزه خود نمی‌جنگید، چگونه از شر مشرکان رهایی می‌یافت، و چگونه خود را برای سعادت‌مندساختن بشر آماده می‌ساخت؟ سیزده سال تمام حضرت رسول در مکه اقامت گزید و انواع فشار و شکنجه را متحمل شد، با این حال بازهم مشرکان در صدد قتل پیغمبر برآمدند وقتی که حضرت از مکه هجرت نمود و در مدینه رحل اقامت افکند، هر روزی از طرفی تهدید می‌شد، ولی حضرت رسول که اعتماد و اطمینان داشت به این که راه حق را گرفته است، وسایل دفاع از حوزه دین را مهیا ساخت و با یاری پروردگار در سرعتی برق آسا پایه‌های شرک را درهم کوبید، و پرتو دین خدایی را در جهان منتشر فرمود.

برخی از دیگر به پیروی از دشمنان اسلام این استهزا را ساز می‌کنند که مسلمانان در هنگام جنگ صحیح بخاری می‌خوانند، و چون نمی‌دانند که چه می‌گویند، معنی این سخن را هم نمی‌دانند. آری، مسلمانان موقع جنگ صحیح بخاری را می‌خوانند و باید هم بخوانند، چرا؟ برای این که در صحیح بخاری یک باب مخصوص به نام کتاب «جهاد» است که در آن کتاب چگونگی جهاد پیغمبر و خویشان و یاران پیغمبر و فداکاری و جان‌بازی و از خودگذشتگی آنان را شرح می‌دهد و خواندن آن در میدان جنگ روح دلاوری و از خودگذشتگی به سربازان مسلمان می‌دهد.

دنباله این مطالب دراز است، و این کتاب مبنی بر اختصار است، گفتیم که جنگ برای دفاع از حوزه از ضروریات زنده ماندن است. حضرت رسول ﷺ در ابتدای هجرت که حتی هنوز روزه و حج فرض نشده بود، اجازه دست بردن به سلاح برای دفاع از حوزه و نگهداری از کسانی که اصول انسانیت را گردن می‌نهند اعلام داشت. اصول انسانیت از توحید و اقرار به نبوت، انجام دادن صف برادری برای اظهار بندگی در پیشگاه پروردگار به نام نماز، و دادن مقداری مال برای از بین بردن نیازمندی‌های اجتماع به نام زکات را شرح داد.

فرمود: «أَمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ» به من از پروردگار فرمان داده شد که برای دفاع از نشر دین اسلام با کسانی که می‌خواهند از این نور سعادت بخش جلوگیری کنند و کار خود را در خفه کردن این دعوت دنبال کنند، چنانکه در مکه می‌کردند، مأمور شدم با آنان به جنگ برخیزم، این جنگ به خاطر مال و جاه و منصب نیست، به خاطر دعوت به سوی خدا و گواهی بر یکتایی خداست، و به خاطر دعوت به سوی پذیرفتن راهنمایی و رسالت پیغمبر است، و به خاطر دعوت به سوی همبستگی و همدستی در رو آوردن به خدا و چاره جستن از او در توفیق بر سعادت همگانی است، به خاطر دعوت به سوی به کار بردن مال در راه رفاه و آسایش عمومی است.

این است که فرمود: من مأمور شدم برای دفاع از این دعوت به جنگ برخیزم و آن را ادامه دهم، تا وقتی که برهان و دلایل قطعی این دین مانند روز روشن و آشکار گردد که در آن موقع متانت اصول و رسوخ قواعد پایداری پایه‌های این دین مانند کوهی پابرجا و بلند ثابت می‌ماند و روشنایی و فروغ آفتاب حجت آن جهان را زیر روشنایی خود می‌گیرد، و مانند باران رحمت در همه سرازیر می‌گردد. در آن موقع دیگر خودش معرف خود خواهد شد، و حتی از میان دشمنان آن کسانی که به عظمت آن پی می‌برند و در برابر آن زانو می‌زنند و سر تعظیم فرود می‌آورند و از آن دفاع می‌کنند، و کاری می‌شود که دست آخر تنها دین دنیا خواهد شد و سراسر جهان را جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» فرا می‌گیرد، و آن روز به یاری خدا نزدیک است.

حضرت فرمود: من به تبلیغ این دین سراپا نور و سراسر رحمت مأمور و برای آن همه سختی‌ها را تحمل کرده و در راه نشر آن می‌جنگم «حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» تا این که گواهی دهند که معبودی به حق نیست مگر خدای

یکتا، و آن که به حقیقت محمد فرستاده و پیغمبر خداست، و بدیهی است که گواهی همیشه مستلزم یقین است و نمی‌توان گواهی داد، مگر در برابر آنچه شخص در گواهی به آن یقین داشته باشد. و هرکس به یکتایی خدا و رسالت محمد یقین کند مسلمان است، البته گواهی به توحید مستلزم اقرار به نبوت است، و اولین درس نبوت درس برادری مردم با همدیگر و برابری آنها در بندگی خدا و همبستگی آنها در صف واحد نماز و همکاری آنها در دستگیری افتادگان و راهنمایی گم‌شدگان و مددکاری یک دیگر در راه اجرای حق و عدالت از راه بذل زکات است.

می‌بینید که چقدر فرمایشات پیامبر متناسب و شیرین و معجزه‌آساست، و از این حدیث برمی‌آید که هرکس شهادتین را بر زبان بیاورد و به آن یقین داشته باشد محققاً مسلمان است. چنانکه محققان و همه سلف و خلف برآن هستند و تا آن که «یُقِيمُوا الصَّلَاةَ» نماز را برپا بدارند و برآن مداومت نمایند، به طوری که به آن امر شده‌اند، و قبلاً نماز و شرط و ارکان و غیرها ذکر شد.

از این حدیث برمی‌آید که تارک الصلوة مستحق قتل است، و حدیث اگرچه در خصوص کافران است که اگر شهادتین گفتند و نماز کردند و زکات دادند، خون و مال خود را نگهداشته‌اند و اگر نپذیرفتند، نه و چنانکه ظاهر است وقتی کافر مأمور به نماز باشد، برای نگهداری خون و مالش مأمور بودن مسلمان به نماز خیلی ظاهرترست؛ اما کسی که وجوب نماز را انکار نماید و قبلاً مسلمان بوده و بعد به انکار نماز برخیزد مرتد است، و ارتداد یعنی کافرشدن بعد از مسلمانی و به مناسبت این کلمه اهل ردت در تاریخ اسلام معروفند، و عبارت از کسانی هستند که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ قسمتی از عرب از اسلام برگشتند و مرتد شدند، و قسمتی دیگر از دادن زکات خودداری کردند. آنهایی که از اسلام برگشتند و از نو به بت‌پرستی پرداختند، کسانی به «مسيلمه کذاب» مانند بنی حنیفه و قسمتی به «أسود عنسی» که در یمن ادعای پیامبری کردند پیوستند، و در تمام روی زمین فقط سه مسجد بود: مکه - شرفها الله - و مسجد مدینه و مسجد جواثا از منطقه بحرین که امروز به نام الاحساء در عربستان سعودی است.

در چنین موقعی «ابوبکر صدیق» به خلافت برگزیده شد، این سرور بزرگ که در تاریخ دلاوران جهان کمتر نظیر دارد، با تصمیم قاطع و نطقهای آتشین خود و دلایل دندان‌شکن که از نصوص قرآن و سنت سرچشمه می‌گرفت، بزرگان یاران پیغمبر را به

موافقت با خود قانع ساخت، و با این که در تاریخ معروف است که در روز وفات پیغمبر ﷺ یاران پیغمبر از هول این مصیبت بزرگ دست و پای خود را گم کرده بودند، ابوبکر به منبر رفت و سخنرانی خود را که مستدل بر قرآن و رساننده حقیقت وفات نسبت به پیغمبر مانند همه برادران پیامبرانش که پس از انجام وظیفه به درگاه حق رهسپار می‌گشته‌اند شروع کرد، و حمایت خدا را از قرآن و دین اسلام اعلام داشت، و با این طریق قدرت خود را در دنبال کردن هدف پیغمبر از نشر دین و بسط عدالت و اجرای حق به ظهور رسانید، و تاریخ گواه است که ابوبکر صدیق در هر مسأله که اقدام نموده به نفع مسلمانان بوده است، و هر مسأله از مهمات مسایل که مورد شور و مشورت میان او و بزرگان اصحاب پیغمبر قرار می‌گرفته است، وسعت اطلاع و دلیل قاطع و این که حق با ابوبکر است، ظاهر می‌شده است. ابتداء «اسامه» را در اجرای دستور پیغمبر ﷺ روانه ساخت و به عرب دیگر نشان داد که اسلام بر قدرت خود باقی است، و جانشین پیغمبر بر اداره کشور پهناور اسلام کمال قدرت را دارد.

روانه‌شدن «اسامه» برای تلافی جنگ با رومیان و برگشتن پیروزمندانه او قدرت شگرفی بود که برای اولین بار بعد از رحلت پیغمبر - ارواحنا له الفداء - به ظهور رسید، و پس از آن برای سرکوبی مرتدان عرب لشکری را به سرداری دلاور بلند نام اسلام «خالد بن ولید» که پیغمبر اکرم او را «سیف الله» یعنی شمشیر خدا لقب داده بود روانه ساخت، و تاریخ گواه است که یاران پیغمبر در این نبرد چه کاری کرده‌اند، و ای کاش رجال اسلام در عصر حاضر جریان آن جانبازی‌ها را برای نسل معاصر که شیفته هوسرانی امثال ناپلئون در پشت پرده زورگویی و ظلم و روغن مالی ملتش هستند منتشر می‌ساختند، تا اقلا نسل معاصر می‌دانست که یاران پیغمبر برای سرافرازی آزادی بشر چه کارهایی کرده‌اند.

خدا می‌داند که انسان به حیرت می‌افتد که ابوبکر با دست خالی چگونه توانست آن همه فتنه و آشوب را خاموش سازد و از نو دین اسلام را زنده و سربلند کند. سردار بزرگ اسلام «خالد» در سرکوبی مرتدین کاری کرد که لکه رده را برای ابد از آن دیار شست، در این بین سبّی و چپاول مرتدین هم پیش آمد، بعضی از کسانی که دل‌شان بیماری جهل را دارد، از این که خالد یکی از زنهایی را که شوهران‌شان به حال ردت کشته شده بوده گرفته، اعتراض گرفته‌اند، غافل از این که سر سلسله متقیان جهان بعد از پیغمبر یعنی: علی بن ابی طالب نیز زنی از بنی حنیفه را گرفت که از آن

فرزندی بلند نام دارد که به نام «محمد بن الحنفیه» معروف است، و البته همین بنی حنیفه بودند که پیرو «مسيلمه کذاب» شدند و مورد چپاول و سرکوبی قرار گرفتند. خلفاء راشدین از ابوبکر صدیق تا علی مرتضی همه با هم برادر و در نشر اسلام همکار همدیگر و هدف همه بالابردن کلمه «الله» بود، و بر سر این راه جان خود را فدا نمودند، در سیرت ابوبکر صدیق مجلدها کتاب نوشته شده و قصد ما بیان اهل رده بود که نام ابوبکر از لحاظ این که نابودکننده رده و برگرداننده قدرت مجدد اسلام بود به میان آمد، و هیچ تردیدی نیست که علی بن ابی طالب مانند دیگران یاران بزرگ پیغمبر ﷺ همه در وجوب نماز و زکات و برپاداشتن و اجرای این دو و دیگر واجبات و احکام دین با ابوبکر موافقت داشته‌اند.

قتال و جنگ با تارک الصلوة و همچنین با مانع الزکوة در عهد خلفاء راشدین از مواردی بود که اجماع مسلمانان بر آن بود، و این اجماع مستند است بر این نص که حضرت فرمود: من مأمور شدم بجنگم با مردم، تا این که شهادتین را بگویند و نماز را برپا بدارند و زکات را به مستحقین بدهند؛ یعنی اگر زکات ندادند، خون و مال خود را نگه نداشته‌اند و همچنین باقی فرایض اسلام؛ زیرا شهادتین به رسالت حضرت محمد ﷺ متضمن ایمان به همه دستوره‌های پیغمبرست.

فرقی که در تشدید بر ترک نماز است و تارک الصلوة را مستحق قتل دانسته‌اند، این است که اگر کسی زکات نداد حاکم به اجبار، مقدار زکات را از مال او می‌گیرد، روزه اگر نگرفت حاکم او را حبس می‌نماید و خوراک و آب را از او منع می‌کند، ولی نماز بدون نیت قلبی منعقد نمی‌گردد و اجبار بر آن صورت نمی‌پذیرد، مگر با موافقت نمازگذار. پیغمبر اسلام ﷺ ابتداء به گفتن شهادتین اکتفاء می‌فرمود، و کسی که شهادتین را می‌گفت، ریختن خون او را جایز نمی‌شمرد و بعد نماز فرض شد و مسلمانان مأمور به نماز شدند، بعد زکات و به این ترتیب احکام یکی پس از دیگری به تدریج انجام می‌گرفت.

امام احمد روایت می‌کند که حضرت رسول در ابتدای اسلام اگر کسی به خدمت‌شان شرفیاب می‌شد و می‌گفت مسلمان می‌شوم، ولی به جهاد نمی‌روم، قبول می‌فرمود، نظر به این نظر که بیرون آوردن شخصی از کفر به ایمان خودش کار مهمی است. وقتی که با گفتن شهادتین به اسلام داخل شد، آن وقت بر او گفته می‌شود که او هم مانند دیگر مسلمانان مکلف به نماز و زکات و جهاد و غیره است؛ زیرا قبول شرط

فاسد اثری ندارد و کسی که می‌خواهد مسلمان بشود، به شرط نماز نخواندن، از او از این جهت قبول می‌شود که از کفر رها شده؛ زیرا وقتی که مسلمان شد، دیگر شرط نماز نخواندن باطل است و باید نماز بخواند.

همچنین دیگر فرایض اسلام را باید گردن نهد، و این که مسلمان مأمور به انجام شرایع به تدریج می‌شده‌اند، در احادیث صحیحه ظاهر است: «لما بعث النبي معاذًا إلى اليمن، أمره أن يدعوهم أولاً إلى الشهادتين وأن من أطاعه بهما أعلمه بالصلاة ثم بالزكاة» موقعی که حضرت رسول ﷺ «معاذ» را به یمن فرستاد، به او امر فرمود تا ابتدا آنان را به سوی گفتن «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله» دعوت کند و موقعی که این را پذیرفتند، آنها را از نماز باخبر سازد، و پس از آن آنها را با زکات آشنا کند.

به این ترتیب و همچنین در روز خیبر موقعی که پرچم را به دست علی ابن ابی طالب دادند، علی گفت: «علی ماذا أقاتلهم؟ قال ﷺ: علی أن يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله فإذا فعلوا ذلك عصموا منك دماءهم وأموالهم إلا بحقها» (رواه مسلم). علی گفت: برچه شرطی با آنان بجنگم؟ حضرت فرمود: بر این که گواهی دهند که هیچ معبود برحق نیست مگر خدای یکتا، و گواهی دهند که محمد پیغمبر خداست. اگر این را انجام دادند خون و مالشان را از تو نگهداشتند، مگر آنچه حق کلمه شهادتین است از وجوب نماز و زکات و غیره به آنها اعلام می‌شود. «إذا فعلوا ذلك» پس هرگاه انجام دادند آنچه ذکر شد، از هرچه که به وسیله گفتار انجام می‌گیرد، مانند: شهادتین که به زبان گفته می‌شود و آنچه به گفتار و کردار است که قول و عمل هردو در آن هست، مانند: نماز و یا آنچه فعل محض است مانند دادن زکات، هرگاه اینها را انجام دادند، «عصموا مني دماءهم وأموالهم» خون‌ها و مال‌های‌شان را از من نگه داشته‌اند، «إلا بحق الإسلام» مگر آنچه به حق اسلام برایشان ثابت شود. یعنی اگر کسی بعد از گفتن شهادتین و ادای نماز و دادن زکات مسلمانی را کشت، حق اسلام قصاص را بر او واجب می‌سازد، یا اگر بعد از این احکام دیگری پیش آمد، مانند: روزه و حج و غیره، حق اسلام آن واجبات دیگر را بر او واجب می‌سازد.

آنچه ذکر شد تعلق به احکام ظاهر دارد، اما در خصوص مسایلی که ظاهر نمی‌شود، حضرت فرمود: «وحسابهم علي الله» به حساب آوردن در باره آنچه ظاهر نمی‌شود با خداست، زیرا خداست که بر دل‌ها آگاه است، و اگر کسی در ایمان خود مخلص باشد،

جزای اخلاص او نزد خداست، اگر کسی به ظاهر مسلمان باشد و در دل مسلمان نباشد، اسلامش سطحی و ظاهری است، اگرچه در آخرت جزو کافران محسوب گردد، در فرمایشات پیامبر: «تحکم الظواهر والله يتولى السرائر» ظاهر را می بینی و حکم باطن به خدا مرجوع است.

حدیث نهم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صَخْرِ س قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ» رواه البخاري ومسلم.

ترجمه حدیث:

از ابی هریره: عبدالرحمن بن صخر - خدا از او خوشنود باد - روایت شده که گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: آنچه شما را از آن باز داشتم، از آن دوری جوید، و آنچه شما را به آن فرمان دادم پس از آن تا آنجا که توانایی دارید انجام دهید؛ زیرا به حقیقت مردمی را که پیش از شما بودند بسیاری سؤال و پرسش شان و مخالفت شان بر پیغمبران شان به هلاکت کشانید. این حدیث صحیح را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

شرح حدیث:

ابوهریره رضی الله عنه از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله از افرادی است که حدیث بسیار از پیغمبر روایت نموده است، و در شرح حال او به اختصار یاد شد. در مسجد نبوی در مدینه منوره سکویی است که در عهد حضرت دارای سقف بوده و به نام «صفه» معروف بوده است، روی آن سکو یعنی در آن صفه در حدود سی صد تن از یاران پیغمبر که از جمله آنان ابوهریره است نشیمن داشته اند، این افراد که در نهایت زهد زندگی می کرده اند، از جهتی شاگردان حریصی بر فراگرفتن علم دین و حفظ قرآن و سنت بوده اند، زیرا در مدینه هیچگونه علاقه ای از زن و فرزند و غیره نداشته اند، و از این حیث همیشه ملازم پیغمبر بوده اند، و معیشت آنها از طریق کمک رسانی مسلمانان انجام می گرفته است. گاه می شده است که یکی دو روز می گذشته بدون این که غذایی بیابند.

ابوهریره که یکی از آنهاست می گوید: دو روز گذشته بود که غذایی نیافته بودم، روز سوم از گرسنگی بی تاب شدم، در راهی که ابوبکر عبور می نمود نشستم، موقعی که

عبور می‌کرد، مسأله‌ای از او پرسیدم: او جواب گفت و رفت. قصد من این بود که شاید متوجه حال من بشود، ولی متوجه نشد. پس از آن عمر عبور نمود، از او هم سؤالی کردم: جواب مرا گفت و رفت، و هیچ یک از آن دو مطلب مرا نگرفتند. پس از ایشان حضرت رسول الله آمد و همین که مرا دید فرمود: اثر گرسنگی را در تو می‌بینم ای ابا هریره! گفتم: بلی، یا رسول الله! امروز سومین روزی است که غذا نیافته‌ام. حضرت فرمود: بیا با من برویم منزل. من همراه حضرت به منزل رفتم، در این اثناء کاسه‌ای شیر از منزل یکی از انصار آوردند، در دل گفتم اگر حضرت رسول این کاسه شیر را به من بدهند، سیر خواهم شد. ولی حضرت رسول دستور دادند بروم و اصحاب صفه را دعوت کنم، من در پاسخ به فرمان ایشان رفتم و اصحاب صفه را دعوت کردم تا ده نفر ده نفر بیایند، اهل صفه ده نفر ده نفر می‌آمدند و از آن کاسه شیر می‌آشامیدند و می‌رفتند، نوبت آنان که تمام شد، حضرت فرمود: حالا تو بیاشام، من که از گرسنگی بی‌تاب بودم، فکر می‌کردم که آن شیر مرا سیر نمی‌کند، ولی هرچه می‌خوردم تمام نمی‌شد و حضرت رسول تکرار می‌فرمود: بیاشام. گفتم: یا رسول الله! این قدر آشامیدم که احساس می‌کنم شیر می‌خواهد از زیر ناخن‌هایم بیرون آید. آنگاه حضرت رسول ﷺ خود کاسه را به دست گرفت و نام خدا یاد کرد و بقیه آن شیر را سرکشید.

از جهت دیگر اهل صفه قشون آماده به خدمت بودند که اگر پیش‌آمدی رخ می‌داد، تا موقعی که مهاجرین و انصار باخبر می‌شدند، اهل صفه دفاع مقدماتی را تهیه دیده بودند؛ زیرا مهاجرین و انصار غیر از اهل صفه - همه در مدینه کار و شغل داشتند و مشغول تجارت و فلاح و کارهای زندگی بودند، و در موقع جهاد که حضرت دستور می‌داد همگی متفقاً آماده می‌شدند، از جهت دیگر اهل صفه معلمین آماده برای تبلیغ بودند، و هرگاه فرستادن معلمین مورد نیاز می‌شد، اکثر از این طبقه فرستاده می‌شدند.

این فداکاران هم در میدان کارزار قربانی می‌دادند و هم در موقع تعلیم، چنانکه بعضی از قبایل به خدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند که قبایل ما آماده پذیرفتن اسلام هستند، افرادی را با ما بفرست تا امور دین را به مردم بیاموزند. حضرت رسول هفتاد تن از اهل صفه که به «القراء» یعنی خوانندگان قرآن معروف بودند با آنان همراه فرمود، این هفتاد تن که با دست برهنه و قصد تبلیغ همراه آن تبه‌کاران روانه شدند، نمی‌دانستند که سرنوشت برایشان شهادت در راه تبلیغ دین را ثبت کرده است، موقعی که به محل قبایل رسیدند، آن نابخردان قبایل خود را صدا زدند تا آن هفتاد تن

را از دم تیغ بگذرانند، همه این هفتاد تن به شهادت رسیدند و خبر کشتار آنان طوری حضرت رسول را متأثر کرد تا یک ماه در هر پنج نماز به آن قبایل نفرین می فرمود تا این که آیه ۱۲۸ سوره آل عمران ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. نازل شد.

ابوهریره از بین رفقاییش از اهل صفة جان به سلامت برده و **چهل سل بعد** از حضرت رسول به روایت حدیث اشتغال داشته است، نظر به این که احادیث بسیاری را روایت نموده کسانی که آشنا به حال اصحاب پیغمبر ﷺ نیستند، بر او اعتراض گرفته اند که چرا این همه حدیث روایت نموده است، و البته این مطالب مفصلاً در کتاب های مخصوص تراجم و علماء حدیث که رجال اسناد را تعریف کرده اند مشروح است.

در حدیث بالا ابوهریره رضی الله عنه گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ» آنچه شما را از آن منع کردم، از آن دوری بجوید. در این جا طرف خطاب پیغمبر ﷺ صحابه و یاران او هستند، و البته این حکم شامل همه امت می باشد، زیرا خطاب بر دو قسم است: خطاب عام که طرف گفتگو عموم افراد هستند، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۱۰۴]. ای مردم با ایمان که شامل همه مؤمنان است، این خطاب و همه خطاب های عمومی دیگر که در قرآن وارد است، همیشه مورد خطاب آن یاران پیغمبر هستند، ولی حکم آن شامل همه امت است، زیرا خطاب همیشه به حاضران می شود، و همچنین ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [البقرة: ۲۱]. ای مردم که اینگونه خطاب را خطاب عام می نامند.

قسمت دوم خطاب خاص است که مقصود از آن عموم می باشد، مانند: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از مال مسلمانان زکاتی را بگیر که با آن صاحبان مال را پاکیزه می سازی و مایه برکت شان را با آن فراهم می آوری» که در این جا خطاب به حضرت رسول و مقصود شامل همه امت است که زکات را بدهند، و به کسی مأمورگرفتن و جمع آوری آن برای رسانیدن به مستحقین است؛ از حضرت تا جانشینان او.

البته مقصود این نیست که فقط زکات به حضرت بدهند و بعد از حضرت رسول زکات ندهند؛ مثل این که و ﴿وَأْتُوا الزَّكَاةَ﴾ [النور: ۵۶]. «زکات را بدهید» شامل صحابه و همه امت است، ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ [الإسراء: ۷۸]. «نماز را برپا بدار از زوال آفتاب»

تا آخر آیه که خطاب به خود حضرت است، ولی مأمور برپاداشتن نماز همه امت هستند، چنانکه ﴿أَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ خواندن نماز خطاب به صحابه و شامل همه امت است.

همچنین ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ [الطلاق: ۱]. «ای پیغمبر! هرگاه زنان را طلاق دادید» که اگرچه خطاب به پیغمبر است، حکم آن شامل همه امت است، نه این که طلاق فقط به پیغمبر اختصاص دارد، از این لحاظ که خطاب فقط به اوست، و مانند این موضوع، بسیار است.

سوم خصایص است، یعنی آنچه به شخص پیغمبر تعلق دارد و در خصوص خود ایشان است، مثل نماز تهجد که بر خود پیغمبر واجب بوده است که در دل شب به عبادت خدا و راز و نیاز با پروردگار بپردازد، و این هم در موارد کمی است.

در حدیث بالا حضرت فرمود: آنچه شما را از آن منع کردم، پس همیشه بر دوری از آن بکشید، آنچه حضرت منع فرموده بر دو قسم است: حرام که اجتناب از آن فرض است، و در شرح حدیث بیان کردیم که حرام چیست و انواع آن را یاد نمودیم. دوم مکروه است و اجتناب از آن سنت است و فرمانبری از حضرت وقتی فراهم می‌آید که از حرام و مکروه هر دو اجتناب شود؛ زیرا مرتکب حرام، عاصی و گناهکار است و مرتکب مکروه مخالف سنت است، مکروه به معنی ناپسند و برخلاف سنت است.

مثلاً: در حال نماز رو را به این سو و آن سو گردانیدن مکروه است؛ زیرا برخلاف سنت است که در نماز سر را به زیر اندازد و خشوع و فروتنی نماید؛ زیرا خلاف سنت است. سنت نگه‌داشتن ادب و به خاطر آوردن عظمت پروردگار در حال نماز است. حضرت رسول الله ﷺ از بسیاری پرسیدن منع فرمود، مخصوصاً موقعی که ملاحظه فرمود سئوالات فقط جنبه عناد دارد، مثلاً: وقتی که حضرت فرمود: خداوند بر شما حج را فرض فرمود، پس به حج بروید. مردی گفت: یا رسول الله! هر ساله حج برویم؟ حضرت فرمود: اگر بگوییم بله، واجب می‌شود و شما از آن عاجز می‌مانید، هر وقتی من چیزی گفتم، مرا به حال خود بگذارید؛ زیرا مردم پیش از شما هم از همین راه اختلاف بر انبیاءشان و بسیاری سئوالاتشان نابود شدند، و از این جهت بزرگان صحابه هرگاه سئوالی از آنان می‌شد، می‌پرسیدند آیا این مسأله واقع شده است؟ اگر می‌دیدند واقع شده است فتوی می‌دادند، و اگر می‌گفتند واقع نشده می‌گفتند پس باشد تا وقتی که واقع شد، حکم آن به میان می‌آید.

از امام اوزاعی نقل شده است که می‌گفت: هرگاه خدا بخواهد برکت علم را از بنده‌ای بگیرد، مغالطات علمی بر زبانش جاری می‌سازد، اوزاعی می‌گوید: مغالطه‌کنندگان را کمترین مردم در دانش یافتیم.

امام احمد روایت نموده است که پیغمبر ﷺ از اغلوطات نهی فرمود که مسأله‌های سخت و دشوار و غیر مورد احتیاج است، و در این باب بر سه قسم شده‌اند: قسمتی که باب مسایل را یک مرتبه مسدود کرده و در حقیقت در فهم مسایل را به روی خود بسته‌اند، و به جایی کشیده‌اند که به حدود ما أنزل الله نیز جاهل آمده‌اند، و قسمتی به یکباره در مسایل را به روی خود گشوده، و در این زمینه بحث خود را به جایی رسانیده‌اند که مسایل واقع نشده را ساخته و تکلف جواب آن را متحمل شده‌اند. و نظر به این که توسعه این حد و تصویر مسایل غیر واقعی باعث اختلاف و خصومت و مستلزم مجادله و کشمکش می‌گردد، و بدیهی است که مجادله هم به تیرگی و نفرت می‌کشد و سبب می‌گردد که هرکدام برای رأی خود دلیل بیاورد، در نتیجه محبت پیروزی بر خصم و جلب نظر مردم برابر با از دست‌دادن اخلاص و پیروی هوای نفس می‌گردد، و این عینا چیزی است که شریعت آن را تقبیح کرده و به دوری از آن دستور داده است. قسم سوم که در حدیث پیغمبر مطلع و در فقه و فهم قرآن و حدیث و استنباط از این دو استاد شده‌اند، همت خود را متوجه بحث در معانی قرآن و سنت پیغمبر و گفتار صحابه و تابعین و مسایل حلال و حرام و اصول سنت و زهد و آنچه باعث صفای قلوب و جمع کلمه و وحدت مسلمانان می‌گردد ساخته‌اند، تا مردم را به اخلاص برای پروردگار متعال بکشانند، خداوند ما و شما را از جمله این دسته فرماید.

این حدیث که از سئوالات بیجا برحذر داشت، یکی از اصول مطالب و یکی از پایه‌های بزرگ دین است، و فهم و از برکردنش و عمل به آن شایسته است، سؤال‌کننده که در حدیث بالا ذکر شد، در جواب آن فرمود: پرسنده أفرع بن حابس بوده است، و آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. «ای مردم که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر آشکار شود، بدتان می‌آید مپرسید».

این آیه چنانکه در صحیح بخاری مذکور است، هنگامی که سؤال‌های بیپهوده مطرح شد نازل گردید، و در روایت‌های بسیاری سبب نزول را همان سؤال تکرار حج دانسته‌اند که ذکر شد، و در روایتی آمده است که حضرت رسول برون آمد در حالی که

خیلی خشمگین بود و بر منبر رفت، مردی برخاست و سؤال کرد و پرسید: پدرم کجاست؟ حضرت فرمود: پدرت در دوزخ است. دیگری برخاست که پدرم کیست؟ حضرت فرمود: پدرت حذافه است، در این موقع عمر جلو حضرت زانو زد و گفت: «رضینا بالله ربا وبالإسلام دینا وبمحمد رسولا» و از نادانی آن مردم معذرت آورد تا خشم حضرت فرو نشست و آن آیه نازل شد.

معروف است که مادر آن مردی که پرسید پدرم کیست؟ به او گفت: ای فرزند من! از تو ناخلفتر ندیده‌ام و نشنیده‌ام، تو جلو مردم از حضرت می‌پرسی پدرم کیست؟ یعنی اگر خدای ناخواسته لغزشی داشتم، می‌خواستی جلو همه مرا رسوا کنی.

حاصل این که تعدد سبب نزول مانعی ندارد، و این که از جمله اسباب نزول آن آیه این است که از مسایلی که فهم آن برای پرسنده بد می‌آید نباید سؤال شود، مثل این که پدرش که فوت کرده کجاست؟ و یا این که پدرش کیست؟ و همچنین سؤالی که مبنی بر استهزاء باشد و یا این که از راه عناد باشد، چنانکه منافقان از روی استهزاء می‌پرسیدند: مثلاً: گمشده من کجاست؟ و مشرکان و اهل کتاب از روی عناد می‌پرسیدند که قیامت کی به پا می‌شود و روح چیست؟ و همچنین سؤال‌هایی که ممکن بود باعث تشدید شود.

در حدیث است که بزرگترین مسلمان گناهکار کسی است که در باره چیزی که حرام نیست بپرسد، و بر اثر پرسش او حرام شود. وقتی که شخصی در خصوص «لعان» از حضرت پرسید، حضرت آن سؤال را ناپسند دانست و از آن انتقاد فرمود و اتفاقاً همان پرسنده مبتلی به همان مسأله شد که در باره آن قبل از وقوعش پرسیده بود و آیه لعان نازل شد، در باره کسی که پرسیده بود اگر کسی مرد بیگانه را با زوجه خود ببیند که تفصیل مسأله لعان در کتب فقه مذکور است.

اما اگر اضطرار باشد، مانند خوردن گوشت مردار وقتی که بر اثر قحط و گرسنگی به هلاکت می‌افتد که در اینجا به قدر سد رمق اجازه داده شده؛ زیرا در حال اضطرار و ناچاری شریعت اجازه داده است که مضطر از مرده تناول نماید و در این حال معصیت نامیده نمی‌شود؛ زیرا از استطاعت بیرون است، «وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» و آنچه شما را به انجام‌دادنش فرمان دادم پس آن را تا اندازه توانایی‌تان انجام دهید.

آنچه امر فرموده شامل دو قسمت است: فرض و انجام دادن به حسب توانایی فرض است، یعنی انجام دادن فرض، فرض است، کما این که انجام دادن سنت، سنت است. قسم دوم سنت است که انجام دادن آن بر حسب توانایی سنت است، و شرح کلمه سنت در شرح حدیث در مقدمه صفحات ۳۱ و ۳۲ گذشت.

حضرت فرمود: آنچه شما را به آن امر کردم، بر حسب توانایی تان به انجامش برسانید، و این حدیث به منزله شرح برای این آیه است: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]. «آنچه پیغمبر به شما داد آن را بگیرید، و آنچه شما را از آن منع کرد از آن خودداری کنید» و در آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «خداوند هیچ کسی را تکلیف نمی فرماید، مگر به حسب تواناییش» که این آیه بعدی مقصود از آیه اولی را که فرمانبری پیغمبر ﷺ بر حسب توانایی است روشن می نماید. آیه های قرآن بعضی از آن روشن کننده مقصود بعضی دیگر است و حدیث، آیات را شرح می کند. ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. «از خدا بترسید، چنانکه شایسته ترسیدن از اوست». یاران پیغمبر گفتند: حق تقوی به معنی آن که خدا را یاد کنیم و هیچگاه او را فراموش نکنیم، و او را اطاعت کنیم و هیچگاه نافرمانیش نکنیم، از مقدور ما بیرون است. این آیه برای روشن کردن معنی حق تقوی آمد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]. «به حسب توانایی تان از خدا بترسید».

آنگاه امر در شرع مطلق می آید، و در این حال براقل آن حمل می شود، مثلاً: اگر کسی نذر کرد نماز بخواند یا روزه بگیرد یا صدقه بدهد، حمل بر دو رکعت نماز یک روز روزه داری و در صدقه کمترین مال مثلاً یک مشت گندم؛ اما هر جا که در شرع امر مقید آمد، باید آن را با همه قیود و اوصاف آن انجام داد، و اگرچه تکلیف باشد. نماز وقتی که چهار رکعت است، نمی توان آن را دو رکعت کرد. روزه که از فجر تا غروب است، نمی توان آن را نصف کرد؛ زیرا این تکالیفی است که برای زندگی صحیح و داشتن اسلام ضرورت دارد، و کسی که بخواهد شانه از زیر بار روزه خالی کند، به حجت این که تکلیف است، شانه از زیر بار هرکار اجتماعی که در یک زندگی شرافتمندانه ضرورت دارد، خالی می کند و در برابر ناملازمات زندگی فقط کسانی می توانند ایستادگی کنند که ایمان شان قوی و تکالیف دینی را انجام می دهند، و گرنه به خزه های اجتماع می مانند که در مقابل کوچکترین ناملازمات به انتحار می افتد.

هرجا که در تکالیف شرعی مشقتی پیش آید، شریعت تخفیف آن را روشن ساخته است، اگر نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند نشسته بخواند، اگر در موقع سفر و بیماری و بارداری نمی‌تواند روزه بگیرد، موقعی که مقیم شد و بهبود یافت و وضع حمل نمود قضا بگیرد. در قسمت امر قید شد که بر حسب توانایی انجام گیرد، در قسمت نهی این قید نبود، و از اینجا دانسته می‌شود که باید کاملاً از نهی‌شده‌ها دور بود، اما اگر در جایی دو مفسده باشد، در این حال ارتکاب أخف مفسدتين می‌شود؛ مثلاً: هرگاه میان دو کس دشمنی باشد و بتوان به دروغ سب نزدیک شدن آن دو شد، مانعی نیست؛ زیرا این دروغ مصلحت‌آمیز از دوام دشمنی که به مفاصد متعدد دیگر می‌کشاند بهتر است، هرچند که دروغ خوب نیست، زیرا شریعت در سه مورد به آن اجازه داده است: یکی در جنگ، دوم برای اصلاح بین دو کس که دشمنی میان آنها هست، سوم کسی که دو زن دارد و به یکی از آن دو دروغ می‌گوید برای خوشنودساختنش که در این سه مورد دروغ جایز شده است؛ زیرا فساد آن کمتر است.

حضرت رسول الله فرمود: آنچه به آن امر کردم به حسب توانایی به جا آورید، و آنچه از آن منع کردم از آن دور شوید، و از سؤال‌های بیجا خودداری کنید: «فَأَيُّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ» زیرا محققاً مردم پیش از شما را بسیاری سؤال و پرسش و مخالفتی که با پیغمبران‌شان می‌کردند نابود ساخت، و این که چرا از اختلاف منع شده، علت این منع آن است که اختلاف سبب تفرقه و دوری دل‌ها از همدیگر و ضعف دین می‌گردد.

حدیث دهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ٥١]. وَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ١٧٢].

ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ، يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبُّ.. يَا رَبُّ، وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَغُدِّي بِالْحَرَامِ، فَأَتَى يُسْتَجَابُ لَهُ؟» (رواه مسلم).

ترجمه حدیث:

از ابی هریره - خدا از خوشنود باد - روایت است که گفت: پیغمبر خدا فرمود: محققاً خدای تعالی پاک است و نمی‌پذیرد مگر پاکیزه را، و به حقیقت خدا مؤمنان را امر فرمود به آنچه پیغمبران را به آن فرمان داد؛ زیرا خدای تعالی فرمود: «ای پیغمبران! از پاکیزه‌ها بخورید و کار شایسته را انجام دهید» و فرمود: «ای مردمی که ایمان آورده اید! از پاکیزه‌هایی که روزی‌تان نمودیم بخورید». پس از آن پیغمبر مردی را یاد فرمود که به مسافرت طول می‌دهد و به حال پراکنده مویی و گردآلود رویی دو دستش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: ای پروردگار من! در حالی که خوراکش حرام و آبش حرام است، و پوشاکش حرام است و تغذیه شده به حرام - با این حال چگونه دعایش اجابت می‌شود؟.

این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است.

شرح حدیث:

حدیث بالا اهمیت خوراک حلال و پوشاک و آشامیدنی حلال را می‌رساند، و این که عمل صالح و کار شایسته همیشه همراه با لقمه حلال است، و از آن برمی‌آید که دعا

وقتی به اجابت می‌رسد که از دلی روشن و ذهنی پاک و جسمی پاکیزه که از غذای حلال پرورش یافته است برآید.

در این حدیث یکی از نامهای پروردگار را طیب... به معنی بسیار پاک آورده است، یعنی ذات پر عظمت پروردگار منزّه از هر نقص و پاک از هر عیب است، خداوند پاک عملی را می‌پذیرد که پاکیزه از فساد باشد. در این باره حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ» محققاً خدا از هر نقصی منزّه است، و از هر صفتی که از کمال مطلق خالی باشد نیز منزّه و پاک خواهد بود، «لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا» پروردگار پاک از کردارها و گفتارها فقط آنچه را که پاک باشد می‌پذیرد، اما کارهایی که به ریاء و خودپسندی آلوده باشد، به درگاه خدا راه نخواهد یافت، از کردارها فقط طیب و خالص را که دور از مفسدات باشد می‌پذیرد، و از مالها آنچه حلال باشد قبول می‌نماید، زیرا طیب و خبیث دو چیز متضاد هستند. پاک و ناپاک یک جا جمع نگردند. حرام اگر هم کسی تصور نماید، در صدقه به کار برده است، پذیرفته نمی‌شود. مالی که کسی از راه غصب به دست آورد، اگر صدقه نماید گناه دیگری را برگناه غصب افزوده است، به غصب مال را از دست صاحبش گرفته و به صدقه کردنش تصرف به ناحق در مال دیگری نموده است.

حرام چگونه می‌تواند مورد قبول واقع شود؟ قبول نشدن در فقه به دو معنی تعبیر می‌شود: یکی قبول نشدنی که دلالت بر فساد عمل می‌کند، مانند این حدیث: «خدا نماز بدون وضو را نمی‌پذیرد». بنابراین، نماز بدون وضو باطل است. دوم قبول نشدنی که فساد عمل دلالت نمی‌کند، بلکه مایه حرمان از ثواب است، چنانکه در حدیثی به روایت احمد آمده است: «من صلي في ثوب قيمته عشرة دراهم فيه درهم حرام لم يقبل له صلوة» کسی که در جامه‌ای که ده درهم ارزش دارد و یک درهم حرام در آن است، آن نماز پذیرفته نیست.

در اسناد این حدیث نظری است، و علماء گفته‌اند که نماز در چنان جامه‌ای ثواب ندارد، نه این که مأمور به اعاده آن نماز باشد، بعضی گفته‌اند که قسم سوم معنی قبول شدن: خوشنودی خدا و ستودن او تعالی از کننده آن کار است، اگر مالی از حرام به دست آورد و بعداً نتوانست آن را به مالکش برگرداند، مثلاً او را نشناسد، در این حال صدقه کردن آن مال که ثواب آن عاید صاحبش بشود جایز است، و این در صورتی است که امید به دست آمدن صاحبش نباشد.

از «فضیل بن عیاض» خداشناس بلند نام نقل شده است که مال حرام که صاحبش مشخص نباشد تلف می‌شود. و این بعید به نظر می‌رسد، در بیان معنی طیب بعضی گفته‌اند که طیب به معنی لذیذ است که شرع بر لذت آن موافقت کرده باشد و این تعبیر بعید است؛ زیرا گوشت خوک لذیذ است در حالی که یقیناً حرام است، و صبر تلخ است در حالی که یقیناً حلال است.

بعضی طیب را به معنی حلال تفسیر کرده‌اند، و در این حال آیه ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [البقرة: ۱۶۸]. «حلال و طیب به یک معنی است، و طیب به معنی آنچه خوشمزه باشد که هرگاه حلال باشد، پسندیده است».

بعضی گفته‌اند که ملک باشد و این بعید است؛ زیرا طفل شیر مادر می‌خورد، در حالیکه شیر مادر ملک طفل نیست، علوفه به حیوان داده می‌شود، در حالیکه علوفه ملک حیوان نیست، و حضرت فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ». فَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَتَأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ۵۱]. وَقَالَ تَعَالَى: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۲]. و خدا مؤمنان را امر فرمود به آنچه پیغمبران را به آن امر فرمود.

به پیغمبران فرمود: ای فرستادگان! از حلال خالص بخورید و کار شایسته را انجام دهید. و به مؤمنان فرمود: ای مردم باایمان! از پاکیزه‌هایی که روزیتان نمودیم بخورید، علماء گفته‌اند که از این آیه چنین برداشت می‌شود که حرام هم از روزی به حساب می‌آید، زیرا خداوند فرمود: از آنچه روزیتان کردیم از حلال و پاکیزه آن را تناول کنید، زیرا روزی هم حلال دارد و هم حرام، به دلیل آیه: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶]. جنبیده‌ای در زمین نیست، مگر این که روزیش به عهده خداست، و پیداست که همه جنبندگان از حلال نمی‌خورند، زیرا بنی آدم که از جنبندگان است، بعضی حلال می‌خورند و بعضی حرام، و حدیث «إِنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا» محققاً هیچ کس نخواهد مرد، مگر پس از آن که روزی خود را کاملاً دریافت دارد.

«ثُمَّ» پس از آن که در خصوص تناول حلال و امر پروردگار به آن و مزایای آن در مورد نتیجه خوراک حرام چنین فرمود: «ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ» و از شخصی یاد

کرد که به مسافرت و سفر طول می‌دهد که به آن اشاره شد، نظر به این است که مسافرت و دوری از وطن دیدن ناملایمات موجب شکسته نفسی است.

در حدیث ابوداود و ترمذی آمده است که حضرت فرمود: سه دعا به اجابت می‌رسند بدون شک: دعای مظلوم، دعای مسافر، دعای پدر برای فرزند. با این حال که شخصی مسافر است و به سفر طول داده و «أَشَعَثَ» یعنی پراکنده موسست به سبب دوری از شستشو و شانه‌زدن. «أَغْبَرَ» یعنی غبارآلود است برای حج و جهاد و یا زیارت ارحام است، «يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ» دو دوست را به سوی آسمان برمی‌افزارد و می‌گوید: «يَا رَبُّ» ای پروردگارم! مرا خوشی‌ها بده. «يَا رَبُّ» ای پروردگارم! ناخوشی‌ها را از من دور بدار. با این حال که مسافر است و سفر طاعت است و از اسباب اجابت دعاست و پراکنده مو و گردآلود است، با این شکل شکسته نفسی آور دو دست را به سوی آسمان افراشته دو کلمه ترحم: یا رب یا رب می‌گوید، بازهم دعایش به اجابت نمی‌رسد، زیرا غذایش حرام است، آبش حرام، لباسش حرام و تغذیه‌اش بر حرام بوده، پس چگونه دعایش به اجابت می‌رسد؟

پس کسی که عمر را به غفلت می‌گذراند و روزگار را به معصیت به سر می‌آورد، باید وضع خود را بسنجد که دعایش به کجا می‌رسد، «وَمَطَّعُمُهُ حَرَامًا، وَمَلْبَسُهُ حَرَامًا، وَغُذِّي بِالْحَرَامِ» در حالی که خوراک او حرام، آشامیدنی او حرام و تغذیه او حرام است؛ یعنی خوراک و آشامیدنی و پوشاک حرام اثر سفر و غربت و پریشانی و بالابردن دست را بی‌نتیجه کرده است؛ زیرا دل او که مورد تجلی است تباه گشته و تیرگی قلب بر اثر حرام مانع از استجاب است، «فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لَهُ؟» پس چگونه دعای چنان شخصی به اجابت برسد؟ و بنا به قول شاعر:

در دل همه شرک و سجده بر خاک چه سود؟ با جسم پلید، جامه پاک چه سود؟
 زهر است گناه و توبه تریاک وی است چون زهر به دل رسید، تریاک چه سود؟
 زیرا اجابت دعا شروطی دارد: طهارت قلب، چون هر طهارتی که در نماز می‌باید، در دعا نیز لازم است، برای این که دعا مغز عبادت است، اگر دل دارای طهارت نباشد و به بیماری حسد و کینه و بغض آلوده باشد، راهی برای صفا در آن نیست، و در واقع آن دلی است پلید که طهارت آن به حسن ظن و قصد خیر و صفاء و روآوردن به خدا حاصل می‌شود. جامه و لباس باید پاک باشد، زیرا لباس حرام و ناپاک مانع نماز و باعث

عدم استجاب است. محل پاک می‌باید، زیرا دعا در محل پلید حرام است. زبان پاک لازم است، زیرا زبان آلوده به غیبت و دروغ نمی‌تواند قابلیت دعا و یاد خدا را بیابد. دل حاضر باشد، خشوع و فروتنی همراه باشد، بدن پاک باشد که دعا در پاکی بدن و زبان و دل و لباس به اجابت نزدیکتر است، و دعاء برابر شرع باشد، زیرا دعای حرام به اجابت نمی‌رسد، دعای به ناحق، باعث حرمان می‌گردد، دعاء به محال نباشد، آنگاه رعایت سنن طبیعت به جا آید، دعاء را برابر انصاف باید در نظر گرفت، یعنی کسی که به معصیت آلوده نشده و در خوشی خدا را فراموش نمی‌کند، خدا هم او را فراموش نمی‌فرماید، اما کسی که همیشه نافرمانی را پیشه کرده و از یاد خدا غفلت دارد، فقط وقتی به یاد خدا می‌افتد که شدایدی که نتیجه تبهکاری اوست متوجه او گردد، و اگر اضطراب و ناچارگی دست دهد و حالتی پیش آید که دست بنده از همه جا قطع و فقط متوجه خدا باشد، اگر این حالت پیش آید، نیز نظر به این که کسی دیگر برای چاره‌سازی نمانده است، خدای توانا معرفت خود را مبذول می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. «یا چه کسی است که

دعای بیچارگان را به اجابت می‌رساند و بدی‌ها را برطرف می‌نماید جز خدا؟».

الحاصل هر قدر دعای از دل و زبان پاکتر و برابر شرع صادر شود به اجابت نزدیکتر است؛ زیرا حضور قلب و یقین اجابت هرگاه با راستی زبان و پاکی دل همراه شد، در اجابت دعا بی‌اندازه اثر دارد.

در حدیث است که دعای هریک از شما به اجابت می‌رسد مادامی که شتاب ننموده باشید؛ به این که بگوید دعا کردم و به اجابت نرسید، زیرا گذشته از این که بی‌ادبی است، دلالت بر جهل بر اسرار دعا دارد. خدا می‌فرماید: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾ [الأعام: ۴۱]. «بلکه تنها او را می‌خوانید و اگر بخواهد مشکلی را که برایش دعا کرده اید حل می‌کند».

کلمه اُنّی: به معنی چگونه و برای استفسار حالات می‌آید، و به معنی (وقتی که) و جایی که است. ﴿حَرِّثْ لَكُمْ فَاَتُوا حَرِّثَكُمْ اَللّٰهُ سَتُّمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۳]. «زنان شما محل کشت و زرع شما هستند» پس هرگونه و هر وقتی و هر جایی که خواستید، بیایید به کشتزارتان. البته مقصود از آن این است که موافق شرع باشد، زیرا وطء حیض روا نیست، همچنین از عقب جایز نیست، زیرا منظور از کشتزار جایی است که برای

حصول فرزند باشد.

این حدیث یکی از قواعد اسلام است، و مورد اعتماد در تناول حلال و دوری از حرام می‌باشد، و این که چه چیز وسیله اجابت دعاست، و مهم‌ترین شرط دعا خوراک و لباس و آداب حلال می‌باشد، و این که لقمه حرام مانع اجابت دعاست، زیرا دعاء‌کننده از راه دعا از خدا می‌خواهد اعمالش را بپذیرد و در موقعی که دستش از همه جا کوتاه شد، می‌داند فقط یک درگاه است که همه کاینات در اختیار اوست و آن درگاه خداست، و این خودش در حقیقت توحید و اخلاص است، و به همین خاطر هم دعا مغز عبادت است. و از این حدیث استفاده شد که انفاق هم باید از حلال باشد و از غیر حلال مقبول نیست، و خوراک و آب و پوشاک شایسته است که حلال باشد، و کسی که می‌خواهد دعایش به اجابت برسد، باید بیشتر به لقمه حلال اعتناء نماید تا دعا و عبادتش مقبول درگاه پروردگار قرار گیرد، و البته از شخص مؤمن قبول می‌شود.

حدیث یازدهم

عن أبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، سِبْطِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِيحَانَتِهِ حَمِيمَةَ قَالَ:
حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ:

«دَعُ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ».

«رواهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ، وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ».

ترجمه حدیث:

از ابومحمد حسن بن علی بن ابی طالب پسر دختر پیغمبر خدا ﷺ و ریحانه پیغمبر، روایت شده که گفت از پیغمبر خدا این جمله را از برکردم: آنچه تو را به شک می اندازد آن را رها کن، و آنچه تو را به شک نمی اندازد بگیر.

شرح حدیث:

در فرمایش بالا: آنچه تو را به تردید اندازد ترک کن، و آنچه تو را به شک نمی اندازد بگیر. (قال) امام حسن رضی الله عنه فرمود و ترجمه ایشان در پایان این حدیث می آید، «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» سخنی از پیغمبر از برکردم که فرمود: «دَعُ» به معنی ترک کن، فعل مستقبل آن «یدع» ترک می نماید. «ذر» به معنی ترک کن، فعل مستقبل آن «یذر» به معنی ترک می نماید.

این دو فعل ماضی ندارد، زیرا معنی آن در ماضی تَرَكَ به معنی کرد است، «مَا يَرِيْبُكَ» آنچه تو را به شک می اندازد. راب: به شک افتاد يَرِيْبُ: شک می کند. ریهة: شک. گفته اند که در زبان عربی هرچه شک در آن یقینی باشد فعل آن را از «راب» می آورند، و آنچه شک و تردید در آن موهوم باشد فعل آن «أراب» می آورند. فعل مستقبل آن «يَرِيْبُ» می باشد که به همان معنی به شک انداختن است، «إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ» به سوی آنچه تو را به شک نمی اندازد، یعنی آنچه که از شبهات است و ترا به

شک می‌اندازد، آن را ترک کن و برو به سوی آنچه که تو را به شک و تردید نمی‌اندازد. حدیث ششم «الْحَلَالُ بَيْنٌ» تا آخر که گذشت، مانند شرحی است برای این حدیث که نهی تنزیهی بود از افتادن در شبهه‌ها. ابوذر غفاری گفته است: کامل‌شدن پرهیزکاری عبارت از این است که قسمتی از حلال را ترک نمایی تا در حرام نیفتی، یعنی آنچه حلال‌بودنش به درستی روشن و آشکار نباشد، ترک نمایی و نیز آنچه حلال باشد ولی جنبه زاید داشته باشد، ترک شود؛ زیرا زیادت‌جویی انسان را به بی‌احتیاطی و بی‌احتیاطی انسان را به گنجهکاری می‌کشاند، زیرا که نهی تنزیهی همیشه از چیزهایی است که احتمال حرام را دارد، مثلاً: حیلۀ در سودخوری حرام است، زیرا وسیله رسیدن به حرام است و حیلۀ هیچگاه بر خدا پنهان نمی‌ماند.

در مورد حیلۀ حضرت رسول ﷺ فرمود: «لعن الله اليهود، حرم الله عليهم شحم الخنزير، فجملوه و باعوه و اكلوا ثمنها» خدا یهودیان را لعنت کند، زیرا پیه را بر آنان حرام نمود و آن نابخردان آمدند پیه را بر آتش گذاشتند و فروختند و بهای آن را خوردند، به گمان این که پیه حرام است، ولی گذاخته آن حرام نیست و آن وقتبهای آن مانعی ندارد، در حالی که می‌دانستند که این حیلۀ برای استفاده از حرام است. وقتی کسی یک صد تومان برای مدت یک ماه مثلاً به یک صد و ده تومان بدهد، ریاست حالا اگر برای حیلۀ خانه‌اش را به یک صد تومان بخرد و ماهی ده تومان از او بگیرد، باز همان ریاست و تفاوتی نکرده، ولی افراد حیلۀ‌گر به خیال خودشان حیلۀ می‌تواند حرام را حلال سازد از این قبیل کارها می‌کنند، حقیقت همین حدیث اصل بزرگی است که برای دنیا و آخرت سودمند است و ریبۀ و شک در عبادات و معاملات و نکاح و دیگر باب‌های احکام می‌آید، و در زیر این حدیث می‌توان فروع و بخش‌های بی‌شماری داخل نمود.

مثلاً: اگر کسی شک دارد که نماز ظهر سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، رکعت چهارم که شک دارد، بیندازد و یقین را بگیرد که سه رکعت است و رکعت چهارم را بخواند، اگر شک دارد که وضو دارد یا نه، شک را بیندازد و یقین کند که وضو ندارد و از نو وضو بسازد، اگر شک دارد که بدهی خود را پرداخته است یا نه، و طلبکار می‌گوید که نپرداخته است، شک را بیندازد و جانب یقین را بگیرد و بدهی خود را بپردازد، اگر شک دارد که فلان زن می‌گوید برای تو و فلانۀ شیر داده‌ام، شک دارد که راست

می‌گوید یا نه، در این حال دچار شک نشود و با چنین زنی ازدواج نکند، بلکه زنی دیگر بگیرد و به این ترتیب شک را رها کند و یقین را بگیرد.

این حدیث که قسمتی از یک حدیث طولانی است و در آن به قنوت وتر: «اللهم اهدنی» یاد شده و نزد ترمذی این زیادت است: «فإن الصدق طمأنينة وإن الكذب ريبة» محققاً راست‌گویی آرامش دل است، و در حقیقت دروغ مایه شک و ناراحتی است، و در لفظ ابن حبان: «فإن الخیر طمأنينة وإن الشر ريبة» محققاً خوبی مایه آرامش قلب می‌باشد و بدی باعث شک و تردید و ناراحتی است.

به این لفظ امام احمد از انس و طبرانی از ابن عمر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند. در حدیث وارد است: «رحم الله امرأً أحب الغيبة عن نفسه» خدا بیامرزد کسی را که غیبت را از خود قطع نمود، یعنی کارهایی را که باعث شک و تردید و مایه ظنین شدن و پشت سرگویی دیگران می‌شود نکند.

در حدیث ضعیف آمده است که مردی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: چگونه بدانم چه کاری حلال و چه کاری حرام است؟ (البته مقصود در کارهای دارای شبهه است) حضرت فرمود: هرگاه خواستی کاری بکنی دست را به سینه بگذار، زیرا دل در موقعی که انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد، به طپش می‌افتد و ناراحت می‌شود و هرگاه کاری حلال خواهد، دل آرام گیرد. و گفتند پرهیزگار چه کسی است؟ فرمود: کسی که نزد شبهه می‌ایستد، یعنی آنچه دانست شبهه است، به آن نزدیک نمی‌شود، و در حقیقت ورع و پرهیزگاری مدار تقوی و دینداری است.

از این راه دانشمندان و صالحان بسیار بوده‌اند که گاه دست از میراث خود شسته‌اند تا در شبهه نیفتند، مانند «یزید بن زریع» که از پاکان بلندنام است، از گرفتن میراث پدرش که پانصد هزار بود امتناع ورزید، زیرا پدرش در خدمت حکام مستبد بود. نامبرده با بافتن برگ‌های درخت خرما امرار معاش می‌کرد. از «حسان بن سنان» از اولیاء مشهور آمده است که می‌گفت: کاری نیست که از پرهیزگاری آسانتر باشد، هرگاه از چیزی به شک افتادی آن را ترک کن، البته برای ایشان آسان بوده، برای عموم از کوه سنگین‌تر است.

از «مسور بن مخرمه» حکایت کنند که گندم بسیاری به انبار زد، در هنگام پاییز لکه ابری در آسمان دید، در دلش ناخوشایند آمد، با خود گفت: ببین به خاطر گندمی که داری، از آنچه که برای مسلمانان سودمند است نفرت داری، سوگند یاد کرد که در

آن گندم هیچگونه فایده‌ای در نظر نگیرد و به قیمت خرید آن را به فروش برساند. فضیل ابن عیاض گفت: مردم ادعا می‌کنند که پرهیزکاری دشوار است و من هرگاه دو کار برایم پیش آمده، سخت‌ترین آن را پیش گرفته‌ام، هرگاه از چیزی دچار شک شدی آن را ترک کن، و چیزی که شک ندارد بگیر.

گرفتن پرهیزکاری و دوری از شک و سخت‌گیری برای نگهداری خود وقتی پسندیده است که برابر با شریعت باشد، بدین معنی که اگر شریعت کاری را آسان کرده باشد و کسی ببیند که نمی‌خواهد آن آسانی را بگیرد، در این حال گرفتن آن آسانی بهتر است، مثلاً قصر و کوتاه کردن نماز در سفر بیست و چهار فرسخ نزد بعضی علماء واجب است، و قصر نمازهای چهاررکعتی در سفر از رخصت‌های شریعت است، کسی که ببیند دلش قصر نماز را نمی‌پسندد، بهتر است که نماز را قصر نماید و گرفتن راه باریک در سخت‌گیری بر خود برای کسانی پسندیده است که تقوی و پرهیزکاری در کارشان است، اما کسانی که ربا می‌خورند، آنگاه اگر قطره خونی در جامه ببینند، به سؤال و پرسش می‌آیند که آیا با آن قطره خون در آن جامه نماز رواست؟

این طبقه به افرادی می‌مانند که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما راجع به خون پشه خاکی سؤال می‌کردند، عبدالله بن عمر گفت: من از کار شما به شگفت آمده‌ام. پس دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌کشید و باک ندارید، آنگاه از خون پشه سؤال می‌کنید؟ شما عراقیان چگونه مردمانی هستید؟ در حالی که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در باره حسن و حسین می‌فرمود: «هما ریحانتای من الدنیا» این دو ریحانه من از این دنیا هستند.

مردی از امام احمد بن حنبل اجازه خواست تا با قلم او بنویسد، احمد گفت: بنویس این ورع مظلوم و پرهیز تارک و ناپسندی است، و به دیگری گفت که پرهیز من و تو به این جا نرسیده است، (اگر وقتی می‌بینید برای احمد به عنوان امام احمد یاد می‌نمایم و آنگاه حسن بن علی می‌نویسم، مقصود این است که حسن بن علی شهرتش بیش از آن است، و لفظ امام برای احمد معرف است).

حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما:

حضرت رسول او را حسن نامیده و کنیه او را ابومحمد قرار داد، پدرش علی بن ابی طالب، مادرش فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین و جدش رسول الله صلی الله علیه و آله. ریحانه پیغمبر و سبط او مستغنی از توصیف است، ولادت با سعادتش در نیمه ماه مبارک

رمضان سال سوم هجری بود. حسن علیه السلام به پیغمبر شباهت داشت، روز هفتم ولادتش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای عقیقه او گوسفندی ذبح نمود و دستور داد موی سر او را تراشند و برابر وزن آن موی از نقره صدقه نمایند.

حسن پنجمین فرد اهل کساء بود، از ابن الاعرابی روایت شده است که نام حسن و حسین در جاهلیت مرسوم نبود، ابن الاعرابی از مفضل روایت نموده است که گفت: خداوند این دو نام را محفوظ داشت، تا این که پیغمبر صلی الله علیه و آله سبطین را به این دو نام موسوم ساخت. همچنین می‌افزاید: به مفضل گفتم: پس آن دو شخصی که در یمن این نام را دارند چیست؟ گفت خیر، این دو نام حسن (به سکون سین) و حسین به فتح حاء و کسر سین است.

حسن علیه السلام از ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب شیر خورد و ام فضل حسن بن علی و قثم بن العباس را باهم شیر داد، آورده‌اند که امام حسن چندین بار پیاده از مدینه برای حج به مکه رفت، و گفت از خدا شرم دارم او را دیدار کنم و پیاده به حج خانه‌اش نرفته باشم، چندین بار نیمه مال خود را صدقه نمود، بسیار بردبار و کریم و خیلی پرهیزکار بود، از جمه نصرت‌دهندگان عثمان رضی الله عنه بود.

از پرهیزکاری حسن بن علی رضی الله عنه بود که دنیا و خلافت را ترک کرد و عظمت و بزرگی مقام او بالاتر از این بود که به خاطر خلافت به کشتار مسلمانان رضایت دهد، با این که در روز شهادت پدرش علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در روز نوزدهم رمضان با او بیعت شد، و بیش از چهل هزار تن که با پدرش بیعت کرده بودند با او بیعت کردند، و هفت ماه در حجاز و یمن و عراق و خراسان و غیر آنها خلافت داشت، پس از آن معاویه رضی الله عنه به سوی امام حسن رضی الله عنه آمد و امام حسن به سوی او شتافت، در این موقع امام حسن ملاحظه فرمود که با این جمعیت انبوه که طرفین آمده‌اند، موقعی یکی از طرفین پیروز می‌شوند که بیشتر گروه دیگر نابود شده باشد، از این رو امام حسن برای جلوگیری از خونریزی خلافت را به معاویه واگذار نمود، ضمن شروطی که از آن جمله خلافت بعد از معاویه به حسن بن علی برسد و مردم حجاز و عراق مرود فشار در برابر نصرتی که به علی داده‌اند قرار نگیرند.

در اینجا معجزه پیغمبر ظاهر شد که فرمود: «ان ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين» محققاً این پسر من کسی است که به وسیله او خدا میان دو

گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح می‌کند، و نظر بزرگوار امام حسن ظاهر شد که در پایان معاهده صلح فرمود: «وإن أدري لعله فتنه لكم وممتاع إلى حين» چه می‌دانم شاید این خلافت برای شما امتحانی از خدا و یک خوشی زودگذری باشد، این مصالحه در بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یک هجری بود.

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: کسی غیر از حسن نبود که شجاعت پیغمبر را داشته باشد، و در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده که براء گفت: پیغمبر را دیدم که حسن را بر دوش گرفته و می‌گفت: خدایا! به راستی من حسن را دوست می‌دارم، پس تو نیز او را دوست بدار. بخاری از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند که ابوبکر می‌گفت: نگهداری پیغمبر را در نگهداری اهل بیت او بدانید.

مسلم در صحیحش از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت فرمود: «أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا كتاب الله واستمسكوا به فحث علي كتاب الله ورغب ثم قال: وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي» من در میان شما بعد از خود دو چیز گرانبها به جا می‌گذارم، نخستین آن دو: کتاب خدا قرآن است که راه راست و روشنایی در آن است، پس کتاب خدا قرآن را بگیرید و به آن تمسک جویند، و در این باره برای گرفتن تعالیم قرآن تشویق فراوان فرمود، پس از آن اهل بیت را یاد کرد و فرمود: من شما را یادآوری می‌کنم در باره اهل بیت من، شما را یادآوری می‌کنم در باره اهل بیت من.

در سنن ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة» حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.

مناقب او رضی الله عنه بسیار است، وفات او در ماه ربیع الاول سال چهل و نه هجری در مدینه بود، سعید بن العاصی که آن موقع امیر مدینه بود بر او نماز خواند، فرزندان امام حسن عبارتند از حسن بن الحسن که مادرش خولة دختر منظور فزاری است، و زید و ام الحسن که مادرشان دختر عقبه بن مسعود بدری است، و عمر که مادرش ثقیفه است، و الحسین الاثرم که مادرش ام الولد است، و طلحه بن الحسن که مادرش ام اسحاق دختر (طلحه بن عبیدالله می‌باشد که در واقعه جمل شهید شد) و ام عبدالله مادرش ام الولد است.

حسن دارای پسرانی است که عبارتند از حسن بن حسن بن علی و عبدالله و ابراهیم و محمد و جعفر و داود، عبدالله و حسن و داود هر سه در زندان منصور خلیفه عباسی درگذشتند، و محمد معروف به النفس الزکیه و ابراهیم پسران عبدالله، محمد در مدینه منوره که قبرش معروف است و ابراهیم در باغمرآ شانزده فرسخی کوفه به دستور منصور کشته شدند.

انسان به حقیقت از نوشتن این مطالب شرم می‌کند که منصور که از پسر عموهای خاندان علی بن ابی طالب است، با آل بیت این چنین رفتار می‌کند. ادریس پسر عبدالله بن الحسن بن الحسن به اندلس رفت و اندلس را به چنگ آورد و در آنجا حکمرانی نمود، نظر به این که شخصیتی عالی‌قدر و باتقوی و صلاح مانند پدر و اجدادش در مرتبه بلند بود، موقعی که ادعای خلافت نمود، رجال اسلام از جمله امام مالک و امام ابوحنیفه با محمد النفس الزکیه مذکور بیعت کردند، و موقعی که محمد بن عبدالله بن حسن نامبرده در مقابل منصور مغلوب شد و شهید گشت، امام مالک و ابوحنیفه مورد بهانه‌گیری منصور قرار گرفته و در ظاهر به عنوان این که قضاوت را نمی‌پذیرند و در باطن برای این که با محمد النفس الزکیه بیعت کرده بودند، چوب زد و کتک‌کاری نمود و مدعی شد که محمد ادعای مهدویت کرده است.

از ناحیه پیروان او احادیثی نیز وارد گردیده است، حسن بن حسن به حسن مثنی معروف است، مجموعه احادیثی که در ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از امام حسن روایت شده سیزده حدیث است، و از جمله صحابه عایشه صدیقه و دیگران او از امام حسن روایت کرده‌اند. (حدیث بالا را نسایی و ترمذی و ابن حبان و حاکم روایت کرده‌اند).

نسایی: الامام الحافظ شیخ الاسلام ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب النسایی الخراسانی، تولد او به سال ۲۱۵ هجری قمری بوده است، برای سماع حدیث به خراسان و حجاز و عراق و شام و مصر و غیره سفرها نمود، و در این زمینه از سرآمدهای روزگار شد، از جمله شیوخ او: قتیبه بن سعید، اسحاق بن راهویه، هشام بن عمار، عیسی بن زغبه، محمد بن نصر مروزی امثال‌شان، از روایت‌کنندگان از او: ابوبشر دولابی و ابوعلی حسین بن محمد نيسابوری و حمزه کنانی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و دیگرانند. الامام الحافظ ابوعلی نيسابوری در باره نسایی می‌گفت که او در حدیث امام است.

دارقطنی گوید که ابوبکر بن الحداد شافعی که به کثرت حدیث معروف است، بیشتر روایت خود را از نسایی روایت می‌کرد، و می‌گفت خوشنودم که میان من و خدا نسایی حجت باشد، و دارقطنی می‌گوید: وفات نسایی در مکه است و میان صفا و مروه مدفون است، و قول معروف این است که در «رمله» فلسطین مدفون است، وفات نسایی در شعبان سال ۳۰۳ هجری بوده، بنا به گفته دارقطنی و به گفته ابوسعید بن یونس وفات نسایی در سیزدهم شوال سال ۳۰۳ بوده، رحمه الله تعالی.

ترمذی: الامام الحافظ ابو عیسی: محمد بن عیسی ترمذی. امام ابو عیسی ترمذی چهارمین نفر از صاحبان کتاب صحاح می‌باشد، زیرا صحاح ششگانه در حدیث بدیت ترتیب است: ۱- صحیح بخاری. ۲- صحیح مسلم. ۳- سنن ابی داود. ۴- جامع ترمذی. ۵- سنن نسایی. ۶- سنن ابن ماجه قزوینی.

از جمله شیوخ ترمذی: قتیبه بن سعید، ابا مصعب، ابراهیم بن عبدالله هروی، اسماعیل بن موسی سدی، فقه حدیث را از بخاری فرا گرفت، از جمله روایت‌کنندگان از او: مکحول بن الفضل، محمد بن محمود بن عنبر، حماد بن شاکر، و احمد بن علی بن حسنویه و ابوالعباس محبوبی و خلقی بسیار. این حبان در کتاب «ثقات» می‌گوید: ابو عیسی ترمذی از جمله کسانی است که جمع حدیث و تصنیف در آن و حفظ آن و مذاکره در باره آن برایش فراهم شد، ابوسعید ادیسی گوید: ابو عیسی ترمذی در حفظ ضرب المثل بود. حاکم می‌گوید: از عمر بن علک شنیدم که می‌گفت: امام بخاری در خراسان بعد از خودش کسی را مانند ابو عیسی ترمذی در علم و حفظ و ورع و زهد باقی نگذاشت، وی چندان بگریست که در آخر عمر چند سالی نابینا شد. ابو عیسی گوید: کسی که کتاب جامع من در خانه‌اش باشد، چنان است که در خانه‌اش پیغمبری سخن گوید. جامع ترمذی با نقل احادیث حکم حدیث و اقوال علماء را یاد می‌نماید، و از این نظر کتابی گرانبهاست، وفات او در «ترمذ» خراسان در سیزدهم رجب سال ۲۷۹ هجری بود، رحمه الله تعالی.

حدیث دوازدهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْينُهُ». (حدیث حَسَنٌ رواه التِّرْمِذِيُّ وَغَيْرُهُ هكذَا).

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضي الله عنه روایت شده که گفت: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: از زیبایی اسلام شخص این است که چیزهایی را که به او مربوط نیست ترک کند. این حدیث حسن را ترمذی و دیگران به این لفظ روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

در حدیث بالا: از نیکویی اسلام شخص ترک کردنش آنچه را که مورد عنایتش نیست، می‌باشد «عناہ الامر: تعلقت به عنایتہ» عنایتش بستگی به آن دارد، «مَا يَعْينِي» آنچه که به انسان مربوط است و «مَا لَا يَعْينِي» آنچه که مورد توجه انسان است، مانند ضروریات معیشت و لوازم زندگی از آنچه رفع گرسنگی می‌کند و دفع تشنگی می‌نماید و بدن را می‌پوشاند و انسان را از گرما و سرما ننگه می‌دارد و مایه پاک‌دامنی انسان می‌شود و پایه بقاء آدمی می‌گردد، مانند خوراک و آب و لباس و خانه و همسر و فرزند. کوشش برای اینها که از راه مشروع و حلال و دست رنج آدمی خودش باشد، محبوب و مطلوب شریعت است، و همچنین آنچه فراهم آمدنش مورد توجه انسان است و زندگی جاوید و آرامش قلب به آن بستگی دارد، از عقیده خوب و مسلمانی به معنی واقعی و ایمان صحیح و کارهای شایسته که سلامت و نیک‌بختی در معاد بستگی به آن دارد، شریعت به آن امر فرموده، و یا به عبارت دیگر: شریعت برای تعلیم و به کار بستن آن آمده است.

اما آنچه نمی‌تواند مورد اعتناء باشد، و عنایت آدمی به آن بستگی ندارد، بلکه سلامت در ترک آن است، از زیادت‌جویی و گردآوردن مال و صرف‌کردنش در ملذات پست و خوشی‌های ناروا که به ظاهر خوشی است، و در حقیقت هزاران ناخوشی دربر دارد، ترک آنها لازم است و دوری از آنها مایه سلامتی از آفت‌ها و دشمنی‌ها است.

اما آنچه باید مورد عنایت باشد از خوش‌بینی و صفای قلب و کوشش برای سعادت اجتماع و گرمی‌داشتن وقت و صرف آن در کارهای سودمند و نکوکاری و گذشت و اخلاق پسندیده، اینها همه مورد نظر و مقصود هستند.

از نشانه‌های خوبی مسلمانی شخص است، روآوردن به سوی خدا، و انجام کارهایی که در دو جهان سودمند باشد و دوری از آنچه که از شهوت‌های پلید و غرض‌ورزی و کینه‌توزی و دوستی ریاست و منصب است و به خاطر آنها پیش می‌آید، از جمله دشمنی و افتادن در محرمات و تعدی در حقوق و سخن‌های پوچ و چیزهایی که نفعی دربر ندارد، و وقت را ضایع می‌سازد که اینها «لَا يَعْني» و مایه تباهی دنیا و ناراحتی ضمیر و بدنامی و نامرادی است.

اما اگر شخصی از لحاظ دینی دارای ایمان قوی و از لحاظ دنیا دارای کفاف باشد، و مردم او را برای ریاست انتخاب کنند و بدانند که از عهده برمی‌آید و حقوقی نزد او پایمال نمی‌شود، در این جا قبول آن خودش خدمتی اجتماعی است، هرگاه کسی بتواند از آنچه «مَا لَا يَعْني» و آنچه برای دین و دنیا سودمند نباشد دست بردارد و بندگی خدا را پیشه سازد و به قصد نزدیک‌شدن به خدا به انجام فرمان او و خیرخواهی خلق گام بردارد، در وجود او شرم و حیایی پدید می‌آید که او را از زشتی‌ها باز می‌دارد.

در حدیث است: «الاستحياء من الله تعالی، أن يحفظ الرأس مما حوي، والبطن وما وعي، وليذكر الموت والبلى، فمن فعل ذلك فقد استحي من الله حق الحياء» (رواه الترمذی و غیره). شرم‌آوردن از خدا در نگهداری سر و آنچه سر شامل آن است و نگهداری شکم و آنچه تابع آن است، و به یادآوردن مرگ و پوسیدگی است، کسی که اینها را انجام داد به حقیقت از خدا شرم کرده است.

در این حدیث اشاره شده که اقسام فعل و ترک بر چهارگونه است: انجام «مَا يَعْني» و آنچه سودمند است و انجام‌ندادن «مَا لَا يَعْني» و آنچه زیانمند است، و این دو پسندیده است. دیگر: انجام «مَا لَا يَعْني» و آنچه زیانمند است و انجام‌ندادن «مَا يَعْني» و آنچه

سودمند است، و این دو ناپسندیده است.

حدیث بالا را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند، و «ابن عبدالبر» به تصحیح این حدیث اشاره کرده و گفته روایت‌گندگان همه معتبرند و دو اسناد دارد: یکی مرسل است و این را مالک در موطا آورده است، و احمد و بخاری و ابن معین گفته‌اند که همین مرسل بودنش صحیح است، (در مقدمه کتاب بیان شد که مرسل به چه معنی است)، اسناد دوم آن متصل است و این را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند، و ابن عبدالبر گفته است روایت‌کنندگان آن معتبرند.

این حدیث به گفته ابوداود ربع اسلام است، چنانکه در اقسام چهارگانه بالا گفتیم، و به گفته «ابن حجر هیتمی» این حدیث نصف اسلام است، زیرا اعمال از دو قسم بیرون نیست: «مَا يَعْنِي» و «مَا لَا يَعْنِي» که حدیث بالا تصریح بر نکردن «مَا لَا يَعْنِي» دارد، و می‌رساند که سخنان پیغمبر با لفظ اندک معنی بسیاری را دربر دارد.

گویند: موقعی که لقمان در میان جمع بسیاری نشسته بود، مردی بر سر او ایستاد و گفت: مگر نه این است که تو بردهٔ فلانی‌ها هستی؟ گفت: بلی. آن مرد گفت: پس چگونه بدین مقام رسیدی؟ لقمان گفت: به تقدیر خدا، و راستی گفتار، و ترک «مَا لَا يَعْنِي». در موطا آمده که به لقمان گفتند: چه کاری تو را به این پایه رسانیده است؟ گفت: راست‌گویی، امانت‌داری و ترک «مَا لَا يَعْنِي». از حسن بصری نقل شده که نشانه رویگردانی خدا از بنده آن است که او به «مَا لَا يَعْنِي» و «بیهوده‌کاری» مشغول شود.

ابن الصلاح از ابن ابی زید نقل نموده است که سرآمد آداب خیر از چهار حدیث سرچشمه می‌گیرد: «مَنْ حُسِنَ إِسْلَامَ الْمَرْءِ تَرَكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ. ۲- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. ۳- مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ. ۴- لَا تَعْصَبْ».

۱- معنی ترک «مَا لَا يَعْنِي» یاد شد. ۲- هیچکدام از شما ایمان نیاورده، مگر موقعی که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد. ۳- کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخنش در راه خیر باشد و گرنه خاموش شود. ۴- خشمگین مشو.

در صحیح ابن حبان آمده که در صحف ابراهیم آمده است: شایسته خردمند چنان است که ساعات زندگی را چهار قسمت نماید: ساعتی که با پروردگار به راز و نیاز

بپردازد، و ساعتی که به خوب و بد خود رسیدگی نماید، و ساعتی که در مصنوعات خدا بیندیشد، و ساعتی که نیازهای خود را برآورده سازد و شایسته عاقل چنین است که تلاش خود را به سه چیز اختصاص دهد: ۱- توشه به دست آوردن برای معاد. ۲- ترمیم معاش. ۳- لذت در غیر حرام، و شایسته عقل است: بینایی به زمانه، رو آوردن به کار و چیزهای شایان او، نگهداری زبان.

در حدیث ترمذی حضرت رسول به معاذ گفت: «ثکلتک أمک یا معاذ» وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار إلا حصائد ألسنتهم؟ آیا مردم را بر بینی‌شان به دوزخ می‌اندازد، به جز نتیجه زبان‌هایشان؟. و در حدیث ترمذی: «کلام ابن آدم علیه إلا الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر و ذکر الله تعالی» همه سخن‌های آدمی زاد به زیان اوست، مگر آنچه در امر به معروف و نهی از منکر باشد.

عقیلی حدیثی را روایت کرده است که به پیغمبر می‌رسد: بیشترین مردم در گنهکاری، بیشترین آنها در گفتن «مَا لَیَعْنِي» است. الحاصل حدیث بالا یک اصل بزرگ در تهذیب نفس و ترتیب اخلاقی فاضله و دوری از رذایل و پستی‌هاست.

حدیث سیزدهم

عن أبي حمزة أنس بن مالك رضي الله عنه - خادم رسول الله صلى الله عليه وآله - عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». (رواه البخاري ومسلم).

ترجمه حدیث:

از ابی حمزه: انس بن مالک رضي الله عنه که خدمت کار پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله بوده است، روایت شده که او از پیغمبر روایت نمود که حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: هیچیک از شما ایمان نیاورده، مگر این که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد.

(این حدیث را بخاری و مسلم روایت نموده‌اند).

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر ایمان کامل در این ذکر شده که آنچه را برای خود دوست می‌داری برای برادرت نیز دوست بداری، «لَا يُؤْمِنُ» به ایمان کامل نمی‌رسد «أَحَدُكُمْ» یکی از شما، «در این جا کلمه احد به معنی واحد است»، هرگاه احد به معنی واحد آمد، در نفی و اثبات استعمال می‌شود، اما اگر به معنی نفی عموم بیاید، در این حال کلمه احد به معنی هیچکس می‌آید و فقط در نفی استعمال می‌شود، چنانکه «ما في الدار احد» هیچکس در خانه نیست.

«حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ» تا این که برای برادرش دوست بدارد. در روایت احمد و نسایی اینطور آمده است: «حتى يحب لأخيه المسلم من الخير» تا آن که برای برادر مسلمانش خیر و خوبی را دوست بدارد، و بنا به روایت بخاری و مسلم «لِأَخِيهِ» برای برادرش، شامل برادری است حتی برادران انسانی. تا همانطور که برای خودش دین اسلام را دوست می‌دارد، برای کافران هم آرزو کند که توفیق مسلمان شدن بیابند و به دست آوردن دین اسلام را برای آنها دوست بدارد.

پس شایسته هر مسلمانی است که مسلمان شدن کافران را دوست بدارد، و در این راه بکوشد برای برادران از خیر و خوبی دوست بدارد، «مَا» آنچه را یا مانند آنچه را که «يُحِبُّ لِتَفْسِيهِ» برای خودش دوست می‌دارد، تا جایی که خودش و برادرش مسلمان مانند یک جسد واحد باشند. چنانکه حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند در حدیث صحیح: «مثل المؤمنین في توأدهم وتراحمهم مثل الجسد الواحد، إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحى والسهر» مثال مردم باایمان در همدوستی و مهر و محبت همدیگر، مثال جسد واحدی است که هرگاه یکی از اعضای آن بیمار شد، همه بدن به همکاری آن به تب و بیداری دچار شوند، و دوست داشتن چیزی برای برادر خود مانند آنچه برای خود دوست می‌دارد، بر صاحبان عقل سلیم و دیده واقع بین هیچگونه سختی ندارد.

این دوست داشتن دلالت می‌کند بر این که باید آنچه را برای خود دوست نمی‌دارد برای برادرش دوست ندارد، و این را در حدیث یاد نمود؛ زیرا از مفهوم آن واضح است، چنانکه «سرابیل تقيكم الحر» لباس‌هایی که شما را از گرما نگهدارد یعنی و شما را از سرما نیز نگه دارد، و در سنن ترمذی «أحب للناس ما تحب لنفسك، تكن مسلماً» دوست بدار برای مردم آنچه را برای خودت دوست می‌داری تا مسلمان واقعی باشی. و در حدیث: «أفضل الأيمان أن تحب للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك» بهترین ایمان آن است که برای مردم دوست بداری آنچه را برای خود دوست می‌داری، و در حدیث احمد: «أتحب الجنة؟ قلت: نعم. قال: فأحب لأخيك ما تحب لنفسك» آیا بهشت را دوست می‌داری؟ گفتم: بلی. فرمود: پس دوست بدار برای برادرت آنچه را که برای خودت دوست می‌داری.

در حدیث است: «انظر ما تحب أن يؤتیه الناس فآته إلیهم» بنگر چه دوست می‌داری که مردم برای تو بیاورند، همان را برای مردم ببر. اگر دوست می‌داری به احترام تو برخیزند، به احترام ایشان برخیز. اگر دوست می‌داری که طلب‌های تو را پردازند، تو نیز بدهی‌های خود را پرداز، و بدان همانطور که در حدیث نبوی است «كما تدین تدان» همانطور که با مردم رفتار کنی، همانگونه با تو رفتار می‌کنند. هرچه بکاری همان درو می‌کند، هرکس که دری کوید کوبندش در.

از احنف بن قیس پرسیدند که بردباری را از چه کسی آموختی؟ گفت: از خودم. هرگاه کاری را از کسی زشت دیدم، خودم از آن پرهیز کردم تا کارم در نظرها زشت نیاید. فضیل بن عیاض به سفیان بن عیینه گفت: اگر دوست بداری که مردم مانند تو باشند، در این حال نصیحت را برای خدای بزرگوار انجام نداده‌ای، پس چه رسد به این که دوست بداری که مردم کم‌تر از تو باشند، یعنی نصیحت دینی و اخلاص در آن حداقل را می‌رساند که مقدر همه است، و آن دوست داشتن برای برادران مانند آنچه که خود دوست بداری. ولی شایسته مقام شخصی مانند تو سفیان بن عیینه که پیشوا هستی، این حداقل نیست، بلکه اکمل را بگیری و دوست بداری که همه مردم از تو بهتر باشند، و در این راه با نصیحت بکوشی تا آنها سیر پیشرفت‌شان متوقف نشود، و آنچه از نقایص و معایب در وجود تو هست - اگر باشد - آن نقایص در باره برادران پیش نیاید و تجارب خود را برای جلوگیری از آن نقیصه‌ها به کار ببری.

انسان نمی‌داند که افراد خداشناس که علم و زهد را باهم همراه می‌دارند و اخلاص همراه با تقوی را به کار می‌برند، به چه جایی می‌رسند که امامی مثل سفیان مورد نصیحت آنان قرار می‌گیرد، و روح سعدی شادباد که گفت: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» و به تعبیر دیگر این گفته فضیل بن عیاض که باید دوست بداری که برادران از تو بهتر باشند، یعنی تا از دیدن بهتری و برتری آنان تو همیشه در تلاش و کوشش بهتر شدن و به بهتران رسیدن باشی، زیرا انسان وقتی دید که عقب است، می‌تواند همت خود را به جنبش وادارد و به جلو افتد؛ زیرا رقابت و هم‌چشمی در راه خیر و برای پیشرفت در خیر یک دستور دینی است: ﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶]. در مانند آن (از راه‌های خیر رساننده به بهشت) باید هم‌چشمی کنند، هم‌چشمی کنندگان. حدیث بالا را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، و لفظ مسلم: «والذي نفسي بيده لا يؤمن عبد حتى يحب لأخيه أو قال لجاره - ما يحب لنفسه» سوگند به خدایی که روان من در دست اوست که ایمان نمی‌آورد بنده‌ای تا آنکه دوست بدارد برای برادرش یا فرمود، تا آنکه دوست بدارد برای همسایه‌اش آنچه را برای خود دوست می‌دارد. در روایت ابی نعیم: «لا يؤمن عبد حتى يحب لأخيه ولجاره ما يحب لنفسه» ایمان نمی‌آورده بنده‌ای که دوست بدارد برای برادرش و همسایه‌اش آنچه را برای خود دوست می‌دارد. روایت احمد: «لا يبلغ أحد حقيقة

الأیمان حتی یحب للناس ما یحب لنفسه» کسی به حقیقت ایمان نمی‌رسد تا وقتی که دوست بدارد برای مردم آنچه را برای خودش دوست می‌دارد، یعنی حقیقت ایمان در دوست داشتن برای مردم آنچه را برای خود دوست می‌دارد، است.

این حدیث احمد مانند شرحی بر حدیث بخاری و مسلم و ابی نعیم است، و حدیث هم بعضی از آن برای بعضی دیگر مانند شرح است و معنی (ایمان ندارد) به حقیقت ایمان نمی‌رسد: آن است که به ایمان کامل نمی‌رسد، مگر موقعی که مردم را مانند خود بداند و یا این که (ایمان ندارد)، ایمانی که به کارش بیاید؛ زیرا ایمانی که انسان را از تعدی باز نداشت و از زشتی جلوگیری ننمود و به خوبی وادار نکرد، مانند نبودن ایمان است، چنانکه «لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مومن ولا یسرب الخمر حین یشربها وهو مومن ولا یسرق حین یسرق وهو مومن» زناکار در موقع زنا ایمان ندارد، شراب‌خوار در موقع شراب‌خواری ایمان ندارد، و دزد در وقت دزدی ایمان ندارد، یعنی اینان ایمانی ندارند که به کارشان بیاید برای این که ایمان برای جلوگیری از این پلیدی‌هاست.

الحاصل، حدیث بالا یک پایه بزرگ دینداری است؛ زیرا مقصود از دین جمع کردن بر راه حق و تشویق‌شان به همدستی و همکاری و همدوستی است، وقتی که هریک از مردم برای باقی مردم دوست بدارد آنچه را برای خود دوست می‌دارد، و از آزردن مردم و آنچه را برای خود دوست ندارد، خودداری کند؛ در این حال مهر و محبت بین همه منتشر می‌شود و همدیگر را دوست می‌دارند، و همه برای رسانیدن خیر و خوبی به یکدیگر می‌کوشند و خیر و خوبی فراوان می‌شود و بدی از میان می‌رود، و امور معاد و معاش به نظم می‌آید و سعادت همگانی فراهم می‌آید، و این منتهای مقاصد دین است.

حدیث چهاردهم

عن ابن مسعود رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«لا يَجِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: الثَّيِّبِ الزَّانِي، وَالنَّفْسِ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكِ لِدِينِهِ الْمُفَارِقِ لِجَمَاعَةٍ». (رواه البخاري ومسلم).

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ریختن خون شخص مسلمان روا نیست، مگر به سبب یکی از این سه کار: بیوه‌ای که زنا نماید و کسی که دیگری را بکشد، در مقابل کشته می‌شود، و کسی که دینش را ترک کند و از جماعت مؤمنان جدا شود.

این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبری: ریختن خون مسلمان را از سه جهت تجویز نموده است: یکی این که پس از نکاح صحیح زنا نماید. دوم این که کسی را کشته باشد و در مقابل آن کشته شود. سوم کسی که دین خود را ترک گوید.

«لا يَجِلُّ» درست نیست «دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ» ریختن خون مسلمان «إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ» مگر به یکی از این سه سبب: بیوه‌ای که زنا کند و قصاص تن به تن و رده که ترک دین اسلام است، ریختن خون مسلمان بدون یکی از سه سبب بالا حرام است. اما غیر مسلمان که کافر باشد، بر دو قسم است: کافران ذمی که در ذمت مسلمانند، چه کافرانی که در دیار اسلام زندگی کنند و تابع مقررات اسلام باشند، در حقوق و جزایی و اینها را فقهاء موسوم به ذمی ساخته‌اند، و چه کافرانی که در شهرهای خود هستند و با مسلمانان پیمان بسته‌اند، و چه کافرانی که به مسلمانان پناهنده شوند و اینان را مستأمن نامند و پیمان بستگان را معاهد می‌نامند، اینها همه

مانند مسلمانان ریختن خون‌شان بدون یکی از آن سه سبب روا نیست. قسم دوم کافران حربی هستند که با مسلمانان جنگ داشته باشند، و اینان ریختن خون‌شان رواست، و تشریح این موضوع در شرح حدیث گذشت، کلمه «دم» به معنی خون، در اصل «دمی» بوده و تثنیه آن «دمیان» و جمع آن «دماء» به معنی خونهاست، هرگاه یکی از آن سه سبب فراهم شد، کشتن به آن سبب‌ها بر عهده فرمان‌روایان است، زیرا در اجرای این حکم مصلحت عموم و حفظ جان و نسب و دین مردم رعایت می‌شود.

این سه سبب، یکی: خوی نادرست «الثَّيْبِ الزَّانِي» بیوه‌ای است که زنا نماید؛ زیرا موقعی که پس از نکاح و همسرگرفتن زنا نمود، می‌رساند که قصد او تعرض به ناموس و شرف دیگران است، و منظور از «الثَّيْبِ» همانا «محصن» است، و مقصود از کلمه «محصن» آزاد بالغ عاقل و طء‌کننده در نکاح صحیح است، و منظور از درست‌بودن ریختن خون زانی محصن سنگسارکردن اوست. «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ» و تن به تن یعنی کسی که دیگری را کشت، در برابر آن به قصاص کشته می‌شود، و قصاص شروطی دارد که تفصیل آن در کتب فقه یاد شده است، از آن جمله این که قتل عمد محض و عدوان باشد، یعنی این که قصد کشتن شخص معینی نماید به چیزی که کشنده است و کشته شده «محقوق الدم» باشد و کشنده پدر و مادر، یعنی اصل کشته شده نباشد؛ زیرا اگر پدری فرزند را کشت، پدر در مقابل فرزندش کشته نمی‌شود، اما اگر فرزندی پدر را بکشد، کشته می‌شود و برابری و همتایی کشنده با کشته شده لازم است، یعنی هردو آزاد و مسلمان باشند، زیرا در کشتن مسلمان به کافر و کشتن آزاد به برده بین علماء اختلاف است.

قول جمهور علماء این است که مسلمان به کافر کشته نمی‌شود و مقصود از کافر همان ذمی است؛ زیرا کافر حربی حرمت ندارد و کلمه «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ» تن به تن یعنی این که قصاص عمومیت دارد، و چه بردگانی که از ده‌ها آزاده بهتر بوده‌اند، قصاص به معنی همانندی است و می‌رساند که همانندی در یک اجتماع وقتی محقق می‌شود که قصاص اجراء شود و در قصاص نحو قتل رعایت می‌شود تا اگر سر کسی را به سنگ خرد کرد، سر خودش هم به سنگ خرد شود، و جلوگیری از خونریزی موقعی فراهم می‌آید که «النَّفْسِ بِالنَّفْسِ» رعایت گردد.

فقهاء احادیثی را که در مورد کشتن مسلمانان در مقابل کافر آمد ضعیف دانسته‌اند، و در این مورد به حدیث بخاری: «لا یقتل مسلم بکافر» مسلمان به کافر کشته نمی‌شود، اعتماد کرده‌اند. و حدیث: «أَنَّهُ قَتَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ مُسْلِمًا بِكَافِرٍ» حضرت رسول ﷺ در روز خیبر مسلمانی که کافری را کشته بود، آن مسلمان را در مقابل کافر کشت، این حدیث را منقطع دانسته‌اند.

حدیث: «من قتل عبده قتلناه» کسی که برده‌اش را بکشد، او را می‌کشیم. گفته‌اند: منقطع است و جبران آن را از این لحاظ که قصاص همیشه زیر نظر حاکم انجام می‌گیرد، و حاکم به وضع و مصلحت در قصاص و یا کوشش برای به دست آوردن عفو و گذشت از اولیاء مقتول می‌کوشد دانسته‌اند. «وَاللَّارِكِ لِذِينِهِ» و کسی که دین خود را ترک کند و از دین اسلام برون آمد کشته می‌شود، چه کسی که همه دین را ترک گوید، مانند «مرتد» و چه کسی که بعضی از دین را ترک نماید، مانند «تارک الصلوة» و ترک دین یا در باطن حاصل می‌شود، مانند انجام کاری که برخلاف دین است، مانند: سجود برای مخلوق، از نوع سجود است سینه را به احترام کسی خم کردن و ذبح حیوان به اسم مخلوقی برای تقرب جستن به او و بی‌احترامی به قرآن یا حدیث نبوی یا علم شرعی و یا گفتن همراه با استهزاء یا عناد یا عقیده‌ای که به کفر می‌کشاند، کسی که از دین برگشت، خواه مرد باشد یا زن فرقی نمی‌کند، چنانکه صراحت به آن دارد حدیث: «من بدل دینه فاقتلوه» کسی که دین خود را عوض کند، او را بکشید.

از حدیث برمی‌آید که مسلمانی که از دین برگردد یا دین را عوض کند، کشته می‌شود. اما اگر کافری دین خود را عوض کند، چنانکه به دین اسلام مشرف شود، مورد احسان قرار می‌گیرد، و اگر از دین خود به دین دیگر غیر اسلام برود، کشته می‌شود.

با تفصیلی که در این مسایل در کتب فقه یاد شده است، و برای این که درک شود از کجا معلوم می‌شود کسی از دین خود برگشته است، فرمود: «الْمُفَارِقِ لِلْجَمَاعَةِ» کسی که از جماعت مسلمانان جدا شد، چه به دل و اعتقاد از جماعت مسلمانان جدا شد، چه به بدن و زبان، جدا شدن از جماعت مسلمانان چه از طریق بدعت باشد، مانند خوارج و چه از طریق یاغی شدن و حربی شدن و یا حمله‌ور شدن و یا خودداری از شعایر اسلام باشد فرقی نمی‌کند.

این حدیث در تناسب احکام یکی از معجزات است، زیرا زناکار هرگاه زنای محصنه نمود و با داشتن زن به زنا پرداخت، معلوم است نکاح را برای پاک‌دامنی و حفظ نسل نمی‌داند، و برای اجرای هوس‌های آنی از ریختن شرف‌ها پاک ندارد. نتیجه اینگونه زناکاری‌ها قتل بیگناهان و برون‌آمدن از شرف دینداری است، از روزی که قوانین فرنگ در دنیا معمول شده است، زناکاری از اهمیت افتاده است، و چه شرف‌ها که بربادرفته و چه فرزندان بی‌پدر که تحویل اجتماع شده‌اند و چه قتل و خونریزی‌ها که در این راه صورت گرفته آمده و چه الحاد و بی‌دینی که به بار آورده است.

قتل یکی از درمان‌های اجتماعی است که تا هر موقع که بشر به رشد فکری و شرف پیروی از دین اسلام نرسد، تنها درمان دردهای اجتماعی است، در کشورهایی که با اصطلاح پیش‌رفته‌اند و زناکاری را از مظاهر تمدن دانسته‌اند و قتل و جنایت را به قصاص درمان نمی‌کنند، کارشان به جایی رسیده است که بر سر خود می‌زنند، در امریکا سه میلیون جنایت کار وجود دارد که همه اخلاف و وراث جنایت‌کاران پیشین هستند که حکم قصاص از آنها برداشته شده تا از تناسل و ایجاد افراد جانی عالمی را به ستوه آورند.

خدای متعال پایه این جهان را بر عدالت نهاده است، آنهایی که مال را در راه خیر به کار نمی‌برند، در راه دارو و درمان و جریمه به کار خواهند برد، و آنهایی که جنایت‌کاران را کیفر نمی‌دهند، در جنگ‌های بی‌مورد جوانان خود را قربانی می‌کنند و پا روی حقوق دیگران می‌کشند، خودکشی می‌کنند. جهان همیشه محل عبرت است، ولی دیده عبرت بین لازم است.

فرمایشات پیامبر همیشه درمان دردهاست، ولی توفیق اجرای آنها لازم است، افسوس قرآن و حدیث، صدها سال است که به عنوان رهبر نیک‌بختی زندگی شناخته نمی‌شود، و از تعالیم عالیه آن دو نتیجه گرفته نمی‌شود، خداوند متعال دانشمندان را توفیق دهد تا اول خود به عمل به علم آراسته شوند و دگر مردم را به آن وادارند.

حدیث پانزدهم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصُمْتُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيفَهُ».

(رواه البخاري ومسلم)

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضي الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید گفتار نیک بگوید یا خاموش شود، و هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس میهمانش و همسایه‌اش را گرمی بدارد. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر نشانه ایمان به خدا و روز قیامت را در گفتار خیر و خاموشی از سخن شر و در گرمی داشتن همسایه و در گرمی داشتن میهمان قرار داد، همین یک حدیث برای نیک‌بختی دنیا و آخرت کافی است، زیرا اگر اجتماعی در نظر گرفته شود که افراد آن همه راست‌گو باشند و سعی‌شان بر سخنان خیر باشد و از گفتار شر پرهیزند، در چنین اجتماعی کشمکش و دشمنی به وجود نمی‌آید، افراد آن همه برادروار به محبت یکدیگر قیام کنند و احترام یکدیگر را حفظ نمایند، همسایه نسبت به همسایه احترام و بزرگداشت را رعایت کند، میزبان میهمان را احترام بگیرد، و وسایل رفت و آمد و تعاون و همکاری مقرر گردد.

وقتی که همه از خیر و خوبی سخن گفتند و هیچیک پشت سر دیگری بدگویی نکرد، راه عداوت مسدود می‌گردد، همسایه که احترام همسایه را رعایت کند و به خاطر خواهی و احترام او اقدام کند، معامله به مثل پیش می‌آید و همسایگان به جای حسد

به مهرورزی و به جای کینه به محبت اندوزی برمی‌خیزند، میهمان که احترام دید، به تمجید میزبان زبان می‌گشاید و سخن‌ها همه در خوبی همدیگر گفته می‌شود، اما برای کسی که گفتار خیر میسر نباشد، درمان آن خومشی است و با خاموش شدن مردم را از گزند زبان نگه می‌دارد و خود را از بدزبانی می‌رهاند و به دستی و بدون سبب دشمن برای خود نمی‌تراشد. منظور از میهمان این نیست که غریب باشد و شبانه روز در منزل دیگران به سر آرد، بلکه هرکسی که نزد شما آید، میهمان شما دانسته شود.

منظور از همسایه این نیست که دیوار به دیوار باشد، بلکه تا چهل خانه از هر طرف همسایه یکدیگرند، و به این ترتیب هر شهر از وجود همسایگان تشکیل شده و راحتی مردم هر شهر از احترام و همدوستی همسایگان نسبت به یکدیگر است، و راحتی مردم هر اجتماعی در غیبت نکردن و محبت یکدیگر است، و این هم با گفتار میسر می‌گردد. در حقیقت بیان معجزه‌آسای حضرت ختمی مرتبت تا دنیا هست، درمان دردهای اجتماع است، امروز در جامعه‌شناسی روشن شده است که دشمنی، مولود جریحه‌دار ساختن شخصیت است؛ برای این که هر فردی خود را محترم می‌شمارد، و از این راه بهترین راه ایجاد دوستی اجتماعی بزرگداشت و گرمی‌داشتن یکدیگر است.

گفتیم که حضرت ختمی مرتب ﷺ نشانه ایمان را در گفتار خیر و یا خاموشی دانست، خدای متعال در قرآن فرمود: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰]. «ای مردمی که ایمان آورده‌اید، تقوی و پرهیزگاری پیشه کنید که ترس از خدا حاصل آید و سخن محکم و سودمند را بگویید تا کردارهایتان را شایسته سازد».

در مسند امام احمد به روایت انس ابن مالک آمده است که پیغمبر ﷺ فرمود: «لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم حتى يستقيم لسانه» ایمان بنده درست نمی‌شود، مگر موقعی که قلب او درست شود و قلب کسی درست نمی‌شود، مگر موقعی که گفتارش درست شود، راستی زبان و استقامت زبان مایه استقامت و راستی دل خواهد بود، و راستی و استقامت قلب مایه راستی و درستی همه اعضای بدن خواهد بود.

در حدیث آمده است که همه سخنان آدمی زاده به زبان اوست، مگر آنچه یاد خدا و یادداشتن به خوبی و بازداشتن از بدی باشد، در حدیث وارد است که هر مجلسی که مردم نشینند و یاد خدا در آن نکنند، مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود، از این رو در هر نشستی یاد خدای تعالی و درود بر پیغمبر ﷺ لازم است.

مردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت: مرا سفارشی ده که مفید باشد. گفت: سخن مگو. آن مرد گفت: آدم زنده بدون سخن نمی‌تواند. سلمان گفت: پس سخن را در راه حق بگو و یا خاموش شو.

عبدالله بن مسعود گفت: چیزی نیست که سزاوارتر باشد به زندان از زبان. و هب بن منبه گفت: اتفاق حکماء بر این است که سرآمد حکمت‌ها خاموشی است، مگر در راه خیر. مردی به حضور رسول الله ﷺ شرفیاب شد و گفت: یا رسول الله به من کاری بیاموز که مرا به بهشت برساند. فرمود: گرسنگان را غذا بده و تشنگان را سیراب ساز و امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر آن را نتوانی پس زبانت را نگهدار، مگر در راه خیر.

خلاصه هرکه سخن را از جمله عمل شمارد به کم‌گفتن گراید و عاقل کسی است که بی‌تأمل نگوید، و به قول شیخ اجل:

مزن بی‌تأمل به گفتار دم نکو گواگر دیر گویی چه غم
و به قول حکیم نظامی:

کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد
سخن و خاموشی را به حسب موقعیت آن باید سنجید، زیرا مواردی پیش می‌آید که خاموشی خلاف دستور پیغمبر اکرم ﷺ می‌شود، و به قول سعدی رحمته: «اگر بینی که نایبنا و چاه است، اگر خاموش بنشیننی گناه است» گاهی سکوت و خاموشی به قدر قتل نفس و یا بیشتر عقوبت دارد، اگر همسایه مورد جنایت قرار گیرد و تو را به مدد خواهد و تو خاموش بنشیننی تا کشته شود، تو در همین خاموشی با کشنده به یک اندازه گناه داری. این است که در کلام معجزیان، سخت را در خیر مجاز دانست، هرگاه سخن در تعلیم و آموزش عام باشد، سراسر طاعت است. هرگاه سخن در پند و اندرز باشد، طاعت است. هرگاه سخن در یاد خدا و تشویق بر تعاون و همکاری در راه خیر باشد، طاعت است، و هرگاه سخن در دلداری مصیبت‌زدگان باشد، طاعت است. هرفردی که جوانب امور را بسنجد، موارد برتری و خاموشی را درمی‌یابد.

مثل معروفی هست که از لقمان پرسیدند: پست‌ترین اعضاء بدن چیست و برترین اعضاء بدن کدام است؟ گفت: دل و زبان. چون اگر این دو راست باشند، تمام بدن به راستی و درستی گرایند، و اگر این دو ناراست باشند، ناراستی همه اعضاء را به بار

می‌آورند، و همین معنی است: «المرء بأصغریه قلبه ولسانه» «وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ» کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه را گرامی بدارد. گرامی داشتن همسایه به احترام او و احترام بستگان او و احسان به او و دفاع از او و تحمل و خوشرویی در روی او است، و غیر اینها از راه‌های خوبی است که بر افراد سعادت‌مند پوشیده نمی‌ماند.

در مورد همسایه چنانکه در مراسیل زهری وارد است، مردی به خدمت حضرت رسول الله ﷺ آمد و از همسایه خود شکایت کرد. حضرت رسول به بعضی از یاران فرمود: تا جار زند که تا چهل خانه همسایه محسوب است، و مسلمان مأمور خوبی با آنهاست، و گفتند کسی که در محله و یا شهر همنشین باشد، همسایه است. در حدیث صحیح است که حضرت ﷺ فرمود: «لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره بوائقه» به بهشت نخواهد رفت کسی که همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد.

در آیه: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۳۶]. خداوند دستور می‌دهد به خوبی در باره پدر و مادر و در باره خویشاوندان و در باره یتیمان و در باره همسایگان نزدیک و همسایگان دور و در باره همسر و همچنین دوستان و رهگذران و در باره مملوکان. پس به این معنی خداوند متعال دستور می‌دهد به احسان و خوبی در باره همسایه دور و نزدیک. در صحیح بخاری آمده که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، قسم به خدا ایمان نمی‌آورد، چه کسی یا رسول الله ایمان نمی‌آورد؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شر او ایمن نیست».

در حدیث آمده است که حضرت ختمی مرتب همسایگان را بر سه قسم دانستند: همسایه‌ای که دارای یک حق باشد و آن همسایه‌ای است که کافر باشد که فقط حق همسایگی دارد. همسایه‌ای که دو حق دارد، همسایه مسلمان است که حق اسلام و حق همسایگی دارد، و همسایه‌ای که سه حق دارد همسایه‌ای است که خویش و مسلمان و همسایه باشد که حق خویشی و حق اسلام و حق همسایگی دارد.

سعید بن جبیر «الصاحب بالجنب» را رفیق سفر دانسته است، زید بن اسلم گفته است که منظور از آن همنشین در حضر و رفیق در سفر است، و در مسند امام احمد و

ترمذی وارد است که حضرت فرمود: بهترین دوستان نزد خدا بهترین آنان نسبت به دوستان است، و بهترین همسایگان نزد خدا، بهترین آنها در حق همسایگان است، «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَیْفَهُ».

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «ما زال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت أنه سیورثه» به حدی جبریل مرا در باره همسایه سفارش به خوبی می‌داد که گمان کردم شاید میراث از همسایه ببرد، یعنی: از میراث که بگذریم، هر نوع احسان و خوبی در باره همسایه به جاست.

در حدیث آمده که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «لا تشیع المؤمنون دونه جار» شخص باایمان نباید خود را سیر کند، در حالی که همسایه‌اش با شکم گرسنه می‌خسبد. در مسند امام احمد و حاکم از عمر رضی الله عنه روایت شده که حضرت فرمود: «أیما أهل عرصة أصبح فیهم امرؤ جائع، فقد برئت منهم ذمة الله ﷻ» هر اهل محله‌ای که در میان آنها یک نفر گرسنه باشد، ذمت خدای ﷻ از آنها بری است.

در میهمانداری از تکلف و خود را به زحمت انداختن نهی شده است. در حدیث مدت ضیافت سه روز تعیین شده است، و باید دانست که قبول میهمان بر کسی لازم است که توانایی داشته باشد. بنابراین، میهمان شدن نزدی کسی که عاجز از میهمانداری است حرام است، مگر در صورتی که از ایمان قوی به درجه‌ای باشند که بتوانند ایثار کند. در حدیث آمده که مردی به خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول! در زحمت هستم. حضرت رسول الله فرستاده‌ای نزد همسران خود فرستاد که آیا به قدر غذای شب برای یک میهمان دارید؟ همه گفتند: قسم به آن خدایی که تو را به حق به پیغمبری برگزید، به غیر از آب چیز دیگری در خانه نداریم. آنگاه حضرت فرمود: چه کسی این میهمان را امشب پذیرایی می‌کند؟ یکی از انصار گفت: یا رسول الله! من امشب او را به خانه می‌برم و او را با خود به خانه برد و به همسرش گفت: میهمان پیغمبر را گرمی بدار. زن گفت: غیر از غذای کودکان چیز دیگر نداریم. آن مرد گفت: کودکان را دلخوش کن تا به خواب روند و آن غذا را برای میهمان بیار، چراغ را خاموش کنیم و دهان را به هم زنیم تا میهمان گمان کند که خودمان هم غذا می‌خوریم، و به این ترتیب همگی‌شان با شکم گرسنه خفتند و میهمان را پذیرایی کردند! و در قرآن در باره ایشان آیه ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. نازل شده است.

حدیث شانزدهم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله : أَوْصِنِي . قَالَ :
لَا تَغْضَبْ .
فَرَدَّدَ مِرَارًا ، قَالَ : لَا تَغْضَبْ .

(رواه البخاري).

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضي الله عنه روایت شده که مردی عرض کرد یا رسول الله! مرا سفارش ده به کرداری سودمند. فرمود: خشم مگیر. آن مرد چند بار همین سؤال را پرسید، و باز پیامبر فرمود: خشم مگیر. (این حدیث را بخاری روایت کرده است).

شرح حدیث:

این فرمایش نبوی هم احتمال دارد که حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله از حال خواهش کننده دانست که مردی است عصبی و زودخشم، و از این راه درمان او را در رفع غضب دانست، و نیز ممکن است که قصد حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله این بوده باشد که شخص در صدد اسبابی برآید که خوش خویی و خوش خلقی به بار آورده، از کرم و بخشندگی و بردباری و حلم و شرم و تواضع و پرحوصله‌یی خودداری از آزاررسانیدن و گذشت و عفو و فروخوردن خشم و خوش‌رویی و گشاده‌رویی و مانند اینها که وقتی شخص به این صفت‌ها آراسته شد، عادت در موقع خشم و غضب می‌تواند جلوی خشم خود را بگیرد، و احتمال هم دارد که ارگ خشم گرفتگی به مقتضای خشم رفتار نکنی، بلکه بکوشی تا خون سردی خود را حفظ کنی، زیرا اگر انسان به مقتضای خشم عمل کند، گرفتاری‌های فراوانی برای خود به بار می‌آورد و پشیمانی بسیار می‌برد.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۷]. «و هرگاه خشمگین شوند، پیامرزد و گذشت نمایند، و بر خشم عمل نکنند». خدای توانا

مردانی را ستوده است که خشم فروخورند، و در این باره می‌فرماید: ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴]. «و دفع‌کنندگان خشم را می‌ستایم که چون خشم گیرند، به جای انتقام‌گرفتن خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند، و هرگاه خشم‌شان باعث ناراحتی زیردستان شود، به احسان و خوبی آن را جبران کنند، و خدا نکوکاران را دوست می‌دارد».

نقل است که یکی از بردگان زین العابدین علی بن حسین بن علی ابی طالب علیه السلام ظرفی را که دارای قاتق گرم و داغ بود، بر لباس زین العابدین ریخت، چون از این جهت امام در خشم شد، برده گفت: ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾. امام گفت: «کظمت غیظی». گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾. امام گفت: «عفوت عنک» برده گفت: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ امام گفت: «اذهب فأنت حر لوجه الله» برو که در راه خدا آزاد هستی.

به قول سعدی رحمته در بیان معنی این حدیث صحیح: «لیس الشدید بالصرعة، إنها الشدید الذي يملك نفسه عند الغضب»:

نه مرد است آن به نزدیک خردمند
که با پیل دمان پیکار جوید
بلی، مرد آن کس است از روی تحقیق
که چون خشم آیدش باطل نگوید
در تکرار خواهش نامبرده در حدیث بالا و تکرار حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خشم مگیر،
دلیلی است روشن که خشم ریشه و اساس شرها و آفت‌هاست، و دلیلی است واضح بر
این که دوری‌جستن از خشم سرآمد خوبی‌هاست.

در خصوص شخص خواهش‌کننده که نام او چیست، از روایت طبرانی معلوم می‌شود که «ابوالدراء» است، و از روایت احمد چنین برمی‌آید که خواهش‌کننده «حارث بن قدامه» بوده است، به هر حال خواهش‌کننده هرکه باشد نتیجه یکی است، و این که بهترین راه سعادت دوری از خشم و غضب است. به عبدالله بن مبارک گفتند که معنی حسن خلق را در یک کلمه برای ما جمع کن. گفت: حسن خلق خشم و غضب است. امام احمد و «اسحاق بن راهویه» معنی حسن خلق را در دوری از خشم دانسته‌اند.

در حدیث است که مردی عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! چه کاری بهترین کارهاست؟ فرمود: حسن خلق. مرد نامبرده چندین بار سؤال خود را تکرار کرد،

حضرت رسول ﷺ فرمود: چرا نمی فهمی؟ حسن خلق این است که خشمگین نشوی اگر بتوانی. این حدیث را محمد بن نصر مروزی روایت نموده است.

در علاج خشم و غضب در احادیث نبویه دستورهایی داده شده است، یکی این که اگر ایستاده است بنشیند؛ اگر نشسته باشد به پهلو افتد. امام احمد و ابوداود از ابوزر ﷺ روایت کرده اند که حضرت رسول ﷺ فرمود: «إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ. فَإِنْ ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَإِلَّا فَلْيُضْطَجِعْ» اگر یکی از شما خشم گرفت، در حالی که ایستاده بود بنشیند؛ اگر خشم او برطرف شد که هیچ و گر نه به پهلو بخوابد.

در حدیث است که پیغمبر ﷺ فرمود: «الغضب جمره في قلب الإنسان توقد ألا تري إلي حمرة عينيه وانتفاخ أوداجه. فإذا أحس أحدكم من ذلك شيئاً فليجلس ولا يعودنه الغضب» خشم اخگر آتشی است در دل آدمی، آیا نمی نگری به سرخی چشم و بادکردن رگ های گردن شخص خشمگین؟ پس هرگاه یکی از شما احساس خشم نمود، بنشینید و مبادا که خشم او را به تعدی وادارد.

امام احمد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت محمد ﷺ فرمود: «إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْكُتْ. قَالَهَا ثَلَاثًا» هرگاه یکی از شما خشمگین شد پس خاموش شود، و این جمله را سه بار تکرار فرمود. این خود درمان بسیار خوبی است برای خشم، زیرا شخص در حال خشم کلماتی بر زبان می راند که زیان آن بیرون از شمار است، و هرگاه خاموش شود از پشیمانی ایمن گردد. امام احمد و ابوداود از روایت «عروة بن محمد السعدی» آورده اند که مردی او را خشم آورد و او پا شد وضو گرفت و گفت: پدرم به من گفت که پدرش روایت نمود که پیغمبر ﷺ فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش است و آتش با آب خاموش می شود، پس هرگاه یکی از شما خشم گرفت وضو بگیرد.

در حدیث است به روایت ابوداود که حضرت رسول فرمود: کسی که به خاطر رضای خدای تعالی خشم خود را فرو خورد، خدا درون او را از ایمنی و ایمان پر می کند. عمر بن عبدالعزیز گفت: رستگار شد کسی که از هوی و غضب و طمع نگهداری شد. حسن بصری می گوید: چهار خصلت هست که هرکسی این چهار خصلت در او باشد، خدا او را از شیطان ننگه می دارد و از دوزخ دور می دارد، کسی که بتواند از بیم و امید و شهوت و غضب خود را ننگه دارد، در حقیقت این چهار چیز سرآغاز شرها و آفت هاست؛ زیرا

هرگاه امید و شوق قوت گیرد، برای به دست آوردن آن بکوشد، و چه بسا که از این راه در حرام و گناه افتد و هرگاه از چیزی بیمناک شود، برای دفع آن به وسایل گوناگون متوسل شود، و چه بسا که از این راه به گنهکاری و عصیان افتد، و هرگاه شهوت قوت گیرد و از اختیار برون شود، چه بسا که باعث گناهان کبیره و آلودگی‌های نابخشودنی شود، و هرگاه آتش خشم شعله‌ور گردد، عنان اختیار از کف برآید و به قتل و ضرب و دشنام و تعدی و بسیاری از محرمات بکشاند.

خشم نمی‌تواند مانع از وقوع جریمه بشود، اگر کسی در حال خشم زوجه‌اش را طلاق بدهد طلاقش واقع است، و اگر کسی در حال خشم مرتکب قتل شود قصاص از او گرفته می‌شود، و در حال خشم بودن عذر نمی‌شود.

همچنین آنچه از محرمات در حال خشم انجام گیرد، عقوبت دارد و خشمگین معذور نیست، شاید بیشتر مصایب از راه خشم پیش آید، خشم وقتی به جا است که برای دفاع از دین و حفظ شرف و ناموس باشد و خشم گرفتن برای خدا باشد، چنانکه در عادت مطهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است که هیچگاه برای خود به انتقام‌جویی برنخاسته است، و لکن هرگاه می‌دیده‌اند لطمه به حرمت الله وارد می‌آید، هیچ چیز در برابر خشم او نمی‌ایستاده است.

در سیرت پاک حضرت رسول صلی الله علیه و آله خشم وجود نداشته است، مگر هر جا که خشم برای خدا باشد. انس بن مالک گوید: ده سال به پیغمبر خدمت کردم، در این ده سال یک روز هم اظهار خشم نفرمود و نگفت أف. این است که موقعی که از عایشه همسر محبوب پیغمبر خدا در باره اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند، گفت: «کان خلقه القرآن» اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر قرآن بود، آنچه مورد ستایش قرآن بود مورد رضای او بود، و آنچه مورد نکوهش قرآن بود مایه خشم او بود.

موقعی که حضرت رسول غنیمتی را قسمت می‌کرد، مردی نادان گفت: این قسمت کردن برابر رضای خدا نیست. عبدالله بن مسعود این کلمه را به پیغمبر رسانید، با این که روی مبارک‌شان دگرگون شد و به خشم آمد، ولی بر این کلمه نیفزود که «رحم الله أخي موسی. لقد أؤذي بأكثر من هذا فصبر» خدا رحمت کند برادرم موسی را که بیش از این اذیت شد و صبر پیشه کرد.

از جمله دعاهای پیغمبر است: «أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا» از خدا

می‌خواهم که به ما کمک کند تا چه در خشم و چه در خوش وقتی حق را بگوییم، معلوم است ملازم کلمه حق بودن در همه حال چه در رضا و چه در غضب تا چه حد دشوار است. در حدیثی به روایت طبرانی از انس روایت شده حضرت رسول الله ﷺ فرمود: سه چیز از اخلاق ایمان است: کسی که خشم باعث افتادنش در باطل نشود و خوش‌وقتش او را به ناحق نبرد، کسی که در حال قدرت و توانایی افزون از حق خود نخواهد، کسی که خشمش او را به باطل نمی‌اندازد و رضایش او را از حق خارج نمی‌سازد و در حال قدرت آنچه حق ندارد نمی‌خواهد، در حقیقت باایمان است.

یکی از اسباب ناخلف‌شدن فرزندان همین نفرین پدر و مادر است که در موقع خشم آنچه بر زبان‌شان آمد، می‌گویند: و وقتی که از نفرین خودشان فرزندان‌شان فاسد شدند، می‌نالند. معروف است که مردی نزد حسن بصری از پسرش شکایت کرد، حسن پرسید: آیا گاهی نفرین در حق او نموده‌ای؟ مرد نامبرده گفت: بسیار. حسن گفت: پس خودت او را فاسد ساخته‌ای، و خود کرده را تدبیر نیست.

بیشتر ترس دانشمندان از این است که مبادا در آخر عمر از شوم خشم کلمه‌ای بر زبان برانند که عمر پنجاه ساله را برباد بدهد، باید دانست که مریض و کسی که به سبب بیماری حوصله و صبر را از دست داده باشد فی الجمله در خشم گرفتن معذور است، ولی تا جایی که وضع بیماریش اقتضاء کند و همچنین است بی‌حوصلگی مسافر ولی مادامی که از حدود خود تجاوز نکنند.

در هر حال، بهترین سفارش همان است که در بیان معجزآسای حضرت سید الانام است ﷺ که فرمود: خشم مگیر و از غضب دوری گزین، و هر عاقلی باید از نفرین کردن در حال خشم بپرهیزد، مبادا که در نفرین بر خود و بستگان نفرینش موافق ساعت اجابت افتد و به بدبختیش تمام شود.

در پایان هم از بهترین دعاها حضرت ختمی مرتبت ﷺ همان دعاست: «اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا» خدایا! از تو خواهم گفتار و کردار حق در حال خشم و خوشنودی، زیرا سرآمد کارها خوشنودی تو است، و خوشنودی تو در ملازمت حق است، والسلام.

حدیث هفدهم

عن أبي يعلى شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه عن رسول الله ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ، وَلِإِحْسَانِكُمْ شَفْرَتُهُ وَلِإِخْرَاجِ ذَبْحَتِهِ».

(رواه مُسْلِمٌ).

ترجمه حدیث:

از ابی یعلی که نام او شداد بن اوس است - خدا از او خوشنود باد - روایت شده که رسول الله - درود خدا بر او باد - فرمود: خدا نکویی نمودن در حق هرچیز را واجب کرد، پس هرگاه چیزی را کشتید، کشتن را به بهترین صورت انجام دهید، و هرگاه ذبح نمودید، پس به بهترین حالت ذبح کنید و کارد خود را تیز کنید و حیوان مورد ذبح را زود راحت کنید.

این حدیث را امام مسلم روایت کرده است.

شرح حدیث:

در فرمایش پیامبر دنیایی معنی نهفته است. فرمود: خدای تعالی که حسن و زیبایی در همه کارهای او هست، و در حقیقت جهان را برای زیبایی و خوبی آفرید، و اگر به هرچیز از روی تحقیق نظر شود، خوبی و زیبایی در آن آشکار است. خدای متعال از بندگان خواست تا در همه کار احسان و نیکویی به کار برند و در حق همه چیز خوبی و احسان را رعایت نمایند.

در آیات دیگر قرآن آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰]. «خداوند محققاً فرمان می‌دهد به داد و عدالت و نیکوکاری و احسان». و این می‌رساند که احسان واجب است، و آیه: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵]. «نیکوکاری کنید، زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

در حدیث بالا: خداوند نکوکاری را در حق همه چیز واجب ساخت، و لفظ «کتب» به معنی واجب نمود، چنانکه ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ [البقرة: ۱۸۳]. «بر شما روزه‌داری ماه رمضان فرض شد». ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾ [البقرة: ۲۱۶]. «جهاد در راه خدا بر شما فرض شد». و ﴿كُتِبَ﴾ به معنی ثابت نمود و واقع ساخت. مانند: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵]. «و هرآینه در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح مالک زمین خواهند بود، و پادشاهی و فرمانروایی در زمین به بندگان صالح خواهد رسید که وقوع این امر و رسیدن فرمانروایی به صالحان محققاً به وقوع پیوست». و ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾ [المجادلة: ۲۲]. آنانند که خدا در دل‌هایشان ایمان را تثبیت کرد و واقع‌شدن ایمان‌شان حتمی است. بنابراین، خدای مهربان خوبی را در باره هرچیز لازم دانست، حتی به جایی که «فَإِذَا قَاتَلْتُمُ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ» هرگاه کسی را که مستحق کشتن است کشتید، کشتنش را به خوبی انجام دهید، اگر وصیتی دارد بشنوید، اگر گرسنه است غذایش دهید، اگر تشنه است سیراب سازید، آنگاه هیئت کشتنش را طوری قرار دهید که عذاب نکشد و با وسیله‌ای باشد که به زودی روحش خارج شود.

در شریعت مطهره اسلام «مثله» یعنی زشتی در آوردن در باره مقتول به بریدن بینی و گوش منع شده است، کشتن به وسیله سنگ و آنچه طولانی و پرشکنجه است نهی شده از سوختن اکیداً منع شده؛ زیرا حق سوزانیدن ندارد مگر خدای تعالی، مگر در صورتی که راهی دیگر نباشد و «مثله» برای عبرت و اندرز باشد. چنانکه روایت است از علی ابن ابی طالب که مرتد را باید سوزاند.

در حدیث صحیح است که حضرت رسول در باره «عرنین» دستور مثله داد، زیرا نسبت به چوپانان پیغمبر چنین کرده بودند، و داستان‌شان از این قرار است: در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است که گروهی از عرنین به مدینه به خدمت رسول الله آمدند، در مدینه بیمار شدند. حضرت رسول دستور داد به نزد چوپانان بروند، و از شیر شتران بیاشامند تا بهبود یابند، آنان همچنان کردند، پس از این که بهبود یافتند، از دین برگشتند و چوپانان را کشتند. موقعی که خبر به پیغمبر رسید، دستور تعقیب آنان را صادر فرمود، مسلمانان آنان را اسیر کردند و به مدینه آوردند. حضرت رسول دستور داد تا همان رفتاری که در باره چوپانان بی‌گناه کرده بودند، در باره خودشان عملی

شود، چوپانان را دست و پا بریده بودند و در چشم و زبانشان خار فرو کرده بودند، نسبت به خودشان هم همین رفتار شد، چشمشان کور شد و دست و پایشان بریده شد و در سنگزار گرم انداخته شدند تا حرارت آفتاب مایه تعذیب آنان و عبرت دیگران گردد.

اما در غیر اینگونه موارد که مصلحت اقتضا می کند، هر نوع تعذیب حرام است، شریعت منع فرمود که حیوانی ایستاده شود، تیر بر آن انداخته شود تا بمیرد، و منع فرمود خوراک و آب از حیوان منع شود تا به گرسنگی و تشنگی بمیرد، در باره ذبح حیوان فرمود: «وَإِذَا دَبَّحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ» و هرگاه حیوانی را ذبح نمودید، ذبح نمودن تان به خوبی و زیبایی باشد، حیوان را در حال خستگی مکشید، در حال تشنگی ذبح مکنید، جای ذبح محل نرم باشد، خوابانیدن حیوان به نرمی و مهربانی باشد، قبل از ذبح خوراک و آبی به آن بدهید، در جلوی حیوانی دیگر را ذبح مکنید، در جلوی حیوان کارد را تیز مکنید، قبل از ذبح کارد را تیز کنید، «وَلْيُجِدَّ أَحَدَكُمْ شَفْرَتَهُ» باید یکی از شما قبلاً کارد را تیز کرده باشد، «وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ» و حیوان مذبوح را راحت کنید، پس از بریدن حلقوم آن بگذارید تا دست و پا بزند، و خلاصه چه در قتل و چه در ذبح نکوکاری را نباید فراموش کرد.

آن وقت در شریعت چنانکه ذکر شد، موقع بردن حیوان به محل ذبح هم به خوبی دستور داد، و از گرفتن گوش حیوان و یا کشیدنش بر زمین منع نمود، و ذبح حیوان ماده و شیرده را منع فرمود، و از ذبح حیوانی در جلو مادرش نهی فرمود و تا زمانی بچه حیوان نیاز به شیر خوردن دارد، از ذبح آن نهی نمود، جدایی میان مادر و بچه اش را سبب جدایی میان شخص و محبوبانش دانست.

در حدیثی که در سنن ابی داود وارد است، حضرت فرمود: صبر بنمایی تا بچه حیوانی به جایی برسد، بهتر از این است که در کوچکی ذبح نمایی که نه گوشتی داشته باشد که به کار آید، و مادرش هم شیر را قطع کند و از فراق بچه اش نزدیک به جنون شود، و همچنان که بنی آدم از فراق فرزندان ناراحت می شود، حیوان هم همین احساس را دارد. گفتیم بنا به این حدیث که شرح آن گذشت، تعذیب و شکنجه در اسلام ممنوع شده است، و به تجربه ثابت شده با رعایت احسان کارها بهتر فراهم گردد، و حتی حیوان را هم با مهربانی بهتر می توان مطیع کرد، و به قول شاعر رحمته:

به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که کوهی به مویی کشی
آنچه از گزندگان که دفع آن به جز آتش میسر نباشد، مانند زنبورهای مودی، علماء سوزاندن آن را تجویز کرده اند، اما در این دوره که به وسیله د.د.ت. و داروهای مشابه

آن به راحتی نابود می‌شوند، سوزاندن شان جایز نیست.

خلاصه اعمال صادره از شخص یا تعلق به معاش و زندگیش دارد، مانند نگهداری و حفظ تندرستی خود و رعایت نفس و اهل و فرزندان و بستگان و برادران و مردمان و یا تعلق به معاد دارد، مانند ایمان و عبادات و آنچه در معاد به کار آید از اعمال خیر. کسی که در همه اینها احسان به کار برد و نکوکاری کند، خوشا به حال او؛ زیرا نیکبختی دو جهان را به دست آورده است، و از زیان‌ها و عقوبات رهایی یافته است.

صحابی: ابویعلی و گفته‌اند ابوعبدالرحمن نامش شداد و نام پدرش اوس، برادر حسان بن ثابت انصاری خزرجی است، ابویعلی پسر برادر حسان است. عبادة بن الصامت و ابوالدرداء که هر دو از اصحاب پیغمبرند، گفته‌اند که «ابویعلی» از کسانی است که خداوند علم و حکمت به وی ارزانی داشته است.

ابویعلی در بیت المقدس اقامت کرد و فرزندان و نوادگان در آنجا به یادگار گذاشت، و هم در آنجا زندگی را به درود گفت، (به سال چهل و یک یا پنجاه و هشت و یا شصت و چهار در سن ۷۵ سالگی).

از او پنجاه حدیث روایت شده است که از آن جمله «بخاری» فقط یک حدیث از او روایت نموده و مسلم دو حدیث، یکی این حدیث که شرح آن گذشت، و دومی حدیث سیدالاستغفار، و آن این است «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ. أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي كَلِمَةً فَأَغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا أَنْتَ، مَنْ قَالَهَا مَوْقِنًا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَمْسَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ مَوْقِنًا بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يَصْبِحَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

معنی دعای مذکور این است: «خدایا تو پروردگار من هستی! هیچ معبودی به حق نیست، مگر تو. مرا آفریدی و من بنده تو هستم، و من بر پیمان تو هستم و در انتظار نوید تو آنجا که بتوانم پناه می‌برم به تو از شر کردارم، اقرار می‌کنم به تو به نعمت‌هایی که بر من دادی، و اقرار می‌کنم به گناهانم همه، پس مرا بیامرز، زیرا در حقیقت گناهان را نمی‌آمرزد مگر تو. کسی که این را بگوید و به آن یقین داشته باشد و در آن روز پیش از آمدن شب بمیرد پس او از اهل بهشت است، و کسی که این را به شب و با یقین به آن بگوید، و پیش از صبح شدن بمیرد، او از اهل بهشت است.

این همان یک حدیث است که بخاری از ابویعلی روایت کرده، و همین حدیث است که مسلم از او روایت نموده است.

حدیث هجدهم

عن أبي ذرٍّ جُنْدُبِ بْنِ جُنَادَةَ وَأبي عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنه عن رسولِ الله صلوات الله عليه وآله قال:

«اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ، وَاتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقِي حَسَنٍ». (رواه الترمذی، وقال: حدیثٌ حَسَنٌ وَفِي بَعْضِ الشُّبُحِ «حَسَنٌ صَحِيحٌ»).

ترجمه حدیث:

از ابوذری که نام او جندب بن جناده است و از ابوعبدالرحمن که نام او معاذ بن جبل است - خدا از هردوشان خوشنود باد - روایت شده که فرستاده برحق خدا - درود و سلام خدا بر او باد - فرمود: «بترس از خدا هر جا که باشی و به دنبال بدی کار خوبی را انجام ده، تا آن کار نیک بدی را پاک کند، و با مردم به خلق و خوی خوش رفتار کن. این حدیث را ترمذی روایت کرده، و گفت این حدیث حسن است» و در بعضی نسخه‌های ترمذی، نوشته است: این حدیث حسن صحیح است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر صلوات الله علیه امر فرمود به تقوی به معنی ترس از خدا و در این راه فرمود: هر جا باشی از خدا بترس. در حضر و سفر، در نهان و آشکارا، در بی‌نیازی و نیازمندی، در سلامتی و بیماری، در خوشی و ناخوشی. و کلمه تقوی شامل همه صفات خیر و مانع همه خصال بد است، زیرا فعل واجبات و ترک محرمات و شبهات همه را شامل می‌شود، و همچنین فعل مندوبات و ترک مکروهات. به عبارت مختصرتر: کلمه «تقوی» شامل خیر دنیا و آخرت است، زیرا مقصود از تقوی انجام چیزی است که انسان به آن امر شده، و اجتناب از چیزی است که انسان از آن نهی شده است و کسی که چنین نماید، از جمله متقیان است که خدای متعال آنان را ستوده است.

کلمه تقوی و شخص متقی مورد مدح و ستایش است، چنانکه در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶]. آمده است، یعنی «اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید، پس محققاً این کار از کارهای مورد پسند خدا و از امور مطلوب است». و تقوی باعث مصونیت از دشمنان است، چنانکه در آیه ۱۲۰ سوره آل عمران: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً﴾ [آل عمران: ۱۲۰]. آمده است، «و اگر شکیبایی و پرهیزگاری پیشه کنید، مکر دشمنان به شما زبانی نمی‌رساند». تقوی مایه تأیید خدا و نصرت است، چنانکه در آیه ۱۲۸ سوره نحل آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸]. «به تحقیق خدا همراه مردم باتقوی است که آنان را تأیید و نصرت می‌دهد، و خدا همراه مردمی است که نکوکارند».

تقوی مایه نجات از سختی‌ها و گرفتاری‌ها است، چنانکه در آیه ۲ و ۳ سوره طلاق آمده است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ۚ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]. «و کسی که تقوی پیشه نماید خداوند برای او راه نجات از شداید و سختی‌ها می‌گذارد، و روزیش را از جایی که گمان نمی‌برد می‌رساند». ابوذر گوید: حضرت رسول الله ﷺ این را خواند پس از آن فرمود: اگر همه مردم این آیه را عملی سازند، برایشان کافی است.

تقوی مایه اصلاح عمل و آمرزش گناهان است، چنانکه در آیه ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً ۗ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱]. «ای مؤمنان» بترسید از خدا و سخن درست بگویید، تا از برکت تقوی خدا کارهایتان را شایسته سازد و گناهان‌تان را ببامزد، زیرا تقوی مایه شایستگی اعمال و آمرزش گناهان است».

تقوا باعث دو برابر شدن رحمت خداوند و مایه روشنی دل و جان است، چنانکه در آیه ۲۸ سوره حدید آمده است: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾ [الحدید: ۲۸]. «از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا خدای متعال دو برابر از رحمتش را به شما بدهد، و برای شما نور و روشنایی قرار دهد که در آن راه بروید» تقوی مایه قبول اعمال است، چنانکه در آیه ۲۷ سوره مائده آمده

است: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷]. «خداوند تنها کارهای پرهیزگاران را قبول می‌نماید» تقوی مایه اکرام و بزرگواری و عزتمندی است، چنانکه در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «به راستی گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماس» تقوی مایه رهایی از دوزخ است، چنانکه در آیه ۷۲ سوره مریم آمده است: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ [مریم: ۷۲]. «پس از آن مردم پرهیزکار را از دوزخ نجات می‌دهیم».

تقوی مایه جاویدماندن در بهشت است، چنانکه در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است: ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]. «بهشت جاویدان آماده شده است برای پرهیزکاران».

خلاصه تقوی سرآمد نعمت‌هاست که محبت خدا و دوستی او و دورکردن ترس و اندوه و حصول بشارت و مژده ولایت است، چنانکه در آیه ۶۲ - ۶۴ سوره یونس می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲-۶۴]. «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه اندوهگین می‌شوند، دوستان خدا مردمی هستند که ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه ساخته‌اند، مژده و بشارتی باد ایشان را در زندگی دنیوی در آخرت، هیچ تغییر در آیات خدا نیست، و آن است پیروزی بسیار بزرگ». و اگر در تقوی فقط همین یک خصلت بود که دوستی خدا را به بر می‌آورد، کافی بود.

باید دانست که تقوی متوقف بر علم است، زیرا جاهل نمی‌داند از چه پرهیزد. از اینجا است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «ما عبدالله بشيء أفضل من فقه في دين» خداوند هرگز مانند این که از روی دانایی و اطلاع در دین باشد پرستیده نشده، و فرمود: «من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین ویلهمه رشه» کسی که خداوند به او اراده خیر دارد او را در دین دانا می‌سازد، و مقصود ما از علم همانا علم عینی است که هیچ فردی نمی‌تواند آن را ترک کند و قصد از آن، دانستن خوب و بد آن است که بدان مشغول است، یعنی اگر می‌خواهد نماز بخواند، باید شروط و ارکان آن را بداند، اگر بخواند روزه بگیرد، باید شروط و ارکان آن را بداند، اگر مال دارد، بداند که زکات بر او واجب است یا نه، و شروط و ارکان آن کدامند؟ و

اگر حج بر او لازم شد، شروط و ارکان آن را بداند، اگر بخواهد زناشویی نماید، حقوق زناشویی را بداند، اگر عاقد است، صحیح و فاسد آن را بشناسد و شروط و ارکان آن را بداند، خلاصه هر پیشه‌ای که در پیش می‌گیرد، صحیح و فاسد آن را بداند. پس کسی که لزومیات خود را بداند و در خود صحیح و فاسد آن را تشخیص دهد و آنچه به آن امر شده انجام بدهد و آنچه از آن نهی شده خودداری و از آن دوری کند، پرهیزگار است.

در احادیث متعدد یاد شده است که سرآمد کارها تقوی و ترس از خداست، و کسانی که از حضرت رسول الله ﷺ می‌خواسته‌اند آنان را سفارشی دهد، آنان را به تقوی و ترس از خدا سفارش می‌کرده و می‌فرموده‌اند: «تقوی سرآمد کارهاست».

برگردیم به حدیث: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ» از خدا بترس هر جا باشی، «وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا» و به دنبال هر بدی خوبی انجام بده تا خوبی بدی را نابود کند، یعنی اگر بدی از تو سر زد با خوبی کردن آن را محو کن، «وَخَالِقِ النَّاسِ يَخْلُقِ حَسَنًا» و با نیک‌رویی و خوش‌رفتاری با مردم برخورد کن.

در حدیثی که امام احمد و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند، و ابن حبان آن را صحیح دانسته، آمده است که از پیغمبر سؤال شد: «ما أكثر ما يدخل الناس الجنة؟» قال: «تقوي الله وحسن الخلق» بیشترین چیزی که مردم را به بهشت می‌برد چیست؟ فرمود: تقوی و حسن خلق. در فرمایش پیامبر تقوی و پرهیزگاری پیشه‌ساختن و به دنبال هر بدی خوبی کردن تا خوبی بدی را بپوشاند، و با مردم به نیکی رفتار نمودن مهمترین دستور و جامع سعادت‌ها دانسته شده است.

گفتیم تقوی به معنی پرهیزگاری است، و هرگاه همراه نام خدا یاد شد، مانند: «اتَّقُوا اللَّهَ» منظور از آن پرهیز از خشم و غضب خداست، و هرگاه همراه نام دوزخ یاد شد: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [البقرة: ۲۴]. «بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان و سنگ‌هاست» و منظور از آن پرهیز از کارهایی است که شخص را به دوزخ می‌کشاند.

پس دانستید که تقوی برای پرهیز از خشم و غضب خداست، و محل ظهور آن روز قیامت است، چنانکه: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱]. «و بپرهیزید از

روزی که در آن روز به سوی خدا بازمی‌گردید». در حدیث بالا یاد شد که پس از بدی خوبی کن، در این خصوص بین علماء اختلاف است که اعمال صالحه و کارهای شایسته و نکوکاری‌ها کفاره گناهان کبیره هم می‌شوند، یا فقط کفاره گناهان صغیره‌اند؟ اجماع علماء بر این است که کارهای خوب کفاره گناهان کوچک‌اند، زیرا در همین حدیث تصریح شده است. در صحیح بخاری و مسلم از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمود: «الصلوات الخمس والجمعة إلي الجمعة ورمضان إلي رمضان مكفرات لما بينهن ما اجتنبت الكبائر» نمازهای فرض پنجگانه و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر کفاره هستند، برای آن گناهان صغیره‌ای که در میان اینها پیش می‌آید، مادامی که از گناهان بزرگ اجتناب شود.

و در حدیث بالا: «وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا» بعد از بدی خوبی کن تا بدی را محو کند، اشاره به این است که اگر در روز قیامت خوبی‌های کسی بر بدی‌های او چربید و خوبی‌هایش بیشتر از بدی‌هایش بود نجات می‌یابد، چنانکه احادیث دیگر هم بر این دلالت می‌کند.

حاکم و بزار از حضرت رسول الله روایت کرده‌اند که «يُؤْتِي بِحَسَنَاتِ الْعَبْدِ وَسَيِّئَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقْتَصُّ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ. فَإِنْ بَقِيَ لَهُ حَسَنَةٌ وَسِعَ لَهَا فِي الْجَنَّةِ» خوبی‌ها و بدی‌های بنده در روز قیامت آورده می‌شود و در تقاضا یکدیگر قرار می‌گیرند، اگر یک خوبی برای بنده باقی مانده که در مقابل آن بدی نبود، به برکت همین خوبی به بهشت فرستاده می‌شود، در حقیقت چه سعادت‌مند کسانی که از بدی‌ها بپرهیزند، اما آنهایی که از بدی کردن خود را مفلس ساخته‌اند، جز بدبختی بهره‌ای ندارند.

روزی حضرت رسول الله از یاران سؤال فرمود: آیا می‌دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نه پول نقد دارد و نه کالا. حضرت رسول الله فرمود: مفلس کسی است که روز قیامت می‌آید، نماز دارد، روزه دارد، صدقه و زکات و خیرات دارد، ولی کسی را زده است یا به آن دشنام داده و مال آن دیگر را خورده است، ابتداء حسنات او را به طلب کارانش می‌دهند، اگر چیزی باقی نماند، و هنوز حقوق مردم به گردن دارد از بدی‌های آنان به گردن او می‌اندازند و روانه دوزخش می‌کنند. پس روشن شد که نتیجه درست و عاقبت خیر برای کسانی است که تقوی پیشه ساخته‌اند و کاری نکرده‌اند که از تضييع حقوق آتش گیرند.

در باره حسن خلق احادیث بسیار آمده است، چنانکه «أثقل ما وضع في الميزان، حسن الخلق» سنگین‌ترین چیزی که در کفه حسنات گذاشته می‌شود حسن خلق است، «أكمل المؤمنين إيمانا، أحسنهم خلقا» کامل‌ترین مؤمنان در ایمان خوش‌خلق‌ترین آنهاست، «أفضل ما أعطي المرء المسلم، الخلق الحسن» بهترین چیزی که به مرد مسلمان داده شد، خلق خوب است.

در حدیث بالا: «وَخَالِقِ النَّاسِ مُخْلِقٍ حَسَنٍ» و با مردم با خوی خوش و حسن خلق رفتار کن، می‌رساند که انسان اختیار خوش‌خویی و بدخویی را در دست دارد، و گرنه امر به آن نمی‌شد که با مردم خوش‌خویی کن، از جمله دعا‌های پیغمبر است: «اللَّهُمَّ كما حسنت خلقي، حسن خلقي» خدایا! همانطور که خلقت مرا خوب ساختی، اخلاق مرا هم خوب بساز. حسن بصری می‌گوید: کسی که روی خوب و خلق خوب و زن خوب به او داده شد، در حقیقت خیرهای دنیا و آخرت به او داده شده است.

أبوذر: از صحابه پیغمبر و از سابقین در اسلام است، از او روایت شده که گفت: پنجمین کسی هستم که اسلام آوردم، زیرا اولین شخص از مردان ابوبکر صدیق، از کودکان علی مرتضی، از بردگان آزادشده زید بن حارثه، از بردگان مملوک بلال مؤذن پیغمبر و پنجمین أبوذر بوده است، و یقیناً اولین زن مسلمان همسر رسول الله خدیجه اکبری است. ﷺ.

پیغمبر اسلام در چند حدیث أبوذر را ستود که راست‌ترین مردم در گفتار است. علی بن ابی طالب ﷺ در باره أبوذر گفت: ظرفی است که از علم پر شده و سر آن بسته شده است، پس از ظرف چیزی بیرون ریخت تا درگذشت.

أبوذر اولین کسی است که سلام اسلامی را به حضرت رسول عرض کرد و گفت: (السلام علیکم) از أبوذر دویست و هشتاد و یک حدیث روایت شده است که از این جمله بخاری و مسلم بر دوازده حدیث اتفاق دارند، و بخاری به تنهایی دو حدیث و مسلم به تنهایی هفده حدیث روایت کرده‌اند.

أبوذر موقعی به خدمت حضرت رسول شرفیاب شد، و اسلام آورد که هنوز پیغمبر ﷺ اسلام را آشکار نساخته بود، أبوذر مایل بود در مکه بماند، ولی نتوانست. حضرت رسول الله حدیث بالا را به عنوان توصیه به وی فرمود، و او را به نزد قومش فرستاد تا شاید قوم و جماعتش به وسیله او مسلمان شوند و با تبلیغ او عده بسیاری از جماعتش

مسلمان شدند.

ابوذر به سال سی و یک، یا سی دو هجری در ریزه نزدیک مدینه درگذشت و همانجا مدفون شد، رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً.

معاذ بن جبل: از انصار مدینه است، در سن هجده سالگی مسلمان شد، در عقبه همراه انصار مدینه به خدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد و در تمام مشاهد و غزوات از بدر تا آخر همراه پیغمبر ﷺ حاضر بود، پیغمبر در چند حدیث معاذ بن جبل را ستود و او را داناترین امت به حلال و حرام دانست، و فرمود: ای معاذ! تو را دوست می‌دارم.

عبدالله بن مسعود در باره وی گفت: «كان إماماً قانتاً لله حنيفاً ولم يك من المشركين» او پیشوایی فرمانبری برای خدا و از همه دین‌ها به سوی اسلام روی آورده بود و از شرک‌آوران نبود، وی از جمله کسانی بود که همه قرآن را در حیات پیغمبر جمع کرد.

وفات او به سال هجدهم هجری در «طاعون عمواس» در روستایی میان «رمله» و «بیت المقدس» روی داد و در همانجا دفن شد.

حدیث بالا را حضرت رسول موقعی که وی را به یمن فرستاد، به عنوان توصیه به وی فرمود، عمر او در موقع وفات سی و سه، یا سی و چهار و یا سی و هشت سال بوده است، رضی الله عنه و جزاه عن الإسلام خیراً.

حدیث نوزدهم

عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمًا، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ، إِنِّي أَعَلَّمْتُكَ كَلِمَاتٍ؛ أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ مُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ» رواه الترمذی، وقال: حدیثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَفِي رِوَايَةٍ غَيْرِ التِّرْمِذِيِّ: «أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ، تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ، وَاعْلَمْ أَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ، وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ التَّصَبُّرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكُرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

ترجمه حدیث:

از ابوالعباس عبدالله بن عباس - خدا از هردوشان خوشنود باد - روایت شده که گفت: من روزی پشت سر پیغمبر ﷺ بودم، فرمود: ای جوان! من تو را چند کلمه می‌آموزم: خدا را نگهدار تا خدا تو را نگه دارد، خدا را نگه دار تا او را روبرویت بیابی، هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه، و هرگاه خواستی کمک بجویی پس از خدا کمک بجوی، و یقین بدار که اگر همه امت شوند تا نفعی به تو برسانند نمی‌توانند، مگر نفعی که خدا بر تو نوشته باشد، و اگر همه امت جمع شوند تا زبانی به تو برسانند نمی‌توانند، مگر زبانی که خدا بر تو نوشته باشد، قلم‌ها برداشته شدند و نامه‌ها خشک شدند. این حدیث را ترمذی روایت نمود و گفت: این حدیث حسن و صحیح است، و در روایت غیر از ترمذی به این لفظ است: خدا را نگهدار تا او را جلو خلوت بیابی، خودت را به خدا بشناسان در خوشی، تا خدا تو را در سختی بشناسد، و یقین بدان که در واقع آنچه به تو نرسید، امکان نداشت که به تو برسد، و آنچه به تو رسید، ممکن نبود که به

تو نرسد، و یقین بدان که در حقیقت یاری خدا همراه شکیبایی است و گشایش همراه سختی است، و با هر دشواری آسانی است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر دنیایی حکمت و معنی نهفته است. عبدالله بن عباس که پسر عموی پیغمبر است می‌گوید: روزی من و پیغمبر بر اشتیری سوار بودیم و من پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم، فرمود: ای جوان! چند کلمه به تون می‌آموزم که شامل نیک‌بختی دنیا و آخرت باشد: خدا را نگه دار به انجام‌دادن آنچه امر فرمود و دوری‌جستن از آنچه منع فرمود، و انجام هرآنچه مایه خوشنودی اوست و خودداری از آنچه مایه خشم اوست، تا او نیز تو را نگهدارد در جان و مال و بستگان و در دین و دنیا، خدا را نگهدار تا خدا تو را نگهدارد، آنچه از تو خواسته است انجام بده تا آنچه از او می‌خواهی انجام دهد، و در حقیقت همیشه جزاء از جنس عمل است، به همان مقدار که خدا را نگهداری، خدا تو را نگه می‌دارد، اگر هیچگاه خلاف فرمان او عمل نکنی، هیچگاه خلاف تو نکند.

در قرآن در آیه ۴۰ سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾ [البقرة: ۴۰]. «به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم». و در آیه ۱۵۲ سوره بقره می‌فرماید: ﴿فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲]. «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم». و در آیه ۷ سوره محمد می‌فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷]. «اگر خدا را یاری دهید، خدا شما را یاری می‌دهد». همیشه بر حسب یقین و ایمانی که شخص به خدا دارد و بر حسب فرمانبرش، به همان اندازه عنایت خدای متعال به او تعلق می‌گیرد، به عبارت دیگر: نگهداری خدا نسبت به بنده در دوری او از نافرمانی خداست، و نگهداری خود در حفظ زبان و حفظ چشم و حفظ دل و حفظ دامن و حفظ دست و حفظ پا است، در این که مطلقاً دروغ نگوید، پشت سر کسی به ناحق صحبت نکند و نسبت ناروا به کسی ندهد، حفظ چشم در نظر نکردن به حرام و تجسس نکردن به چشم از حال دیگران و حفظ دل به پاک‌دلی و عقیده درست و نبردن گمان بد به کسی و حفظ دامن که حفظ آن مهمترین ارکان پرهیزگاری است، تا در گناهان بزرگ نیفتد و حفظ دست در دست‌درازی نکردن به حقوق و اموال و ناموس مردم و حفظ با در نرفتن با آن به سوی گناه و در حفظ دهن و دامن، اصلی کلی تقوی است.

«أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدُهُ تُجَاهَكَ»: خدا را نگهدار تا او را جلوی خودت بیایی، یعنی اگر یاد خدا را نگهداری و خلاف او ننمایی، همیشه احساس می‌کنی که او جلو تو است و از تو دفاع می‌کند، جلوی تو است و کارهای تو را رو به راه می‌کند، خدا جلوی تو است، هر خیری بخواهی برایت فراهم می‌فرماید، اگر کسی خدا را نگهدارد، نگهداری خدا از او را به چشم می‌بیند.

سعید بن مسیب به پسرش می‌گفت: من در نماز و عبادت خود می‌افزایم تا خداوند تو را نگهدارد، خداوند در قرآن فرمود که مال دو یتیم را از برکت صلاح پدرشان نگهداری فرمود، این موضوع در سوره کهف آمده است: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ [الکهف: ۸۲]. «و پدر آن دو یتیم مردی صالح بود».

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: هر شخص باایمانی بمیرد، خداوند از برکت او فرزندان و زادگانش را نگهداری می‌نماید. محمد بن منکدر می‌گوید: خدا از برکت شخص صالح فرزند و فرزندش و خانه‌های اطرافش را حفظ می‌فرماید.

آنانی که در جوانی خود را از گناه نگه می‌دارند، در بزرگسالی چشم و گوش و قوت‌شان می‌ماند، و آنهایی که در جوانی خود را به گناه آلوده می‌سازند، در پیری قوایشان مختل شود و در موقعی که وقت راحتی و آسودگی است، به انواع ناراحتی دچار گردند.

معروف است که ابن صلاح از دانشمندان بلندنام در سن نود سالگی مانند جوانان بیست و پنج ساله تمام قوایش محفوظ بود، علت این امر را از او پرسیدند، گفت: در جوانی خدا را نگه داشتیم در پیری خدا ما را نگه داشت.

به عبارت دیگر: خدا را نگه دار تا همیشه خدا همراه تو باشد و نیازهایت را برآورده فرماید: «تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ» خدا را در فراخی و خوشی بشناس تا او تو را در سختی بشناسد، یعنی کسی که در توانایی خدا را نگهداشت و نافرمانی خدا را نکرد، در سختی و شداید خدا او را فراموش نخواهد کرد.

شناسایی خدا بر دو نوع است: شناسایی خدا به ایمان و تصدیق و اقرار به یکتایی او، این نوع شناسایی عوام است. شناسایی خدا به میل قلبی به سوی او و بریدن از خلق و پیوستن به او، و انس به یاد او و آرامش به عبادت او و شرم‌داشتن از او و ترسیدن از او، این شناسایی است که عرفاء و خداشناسان در اطراف آن می‌چرخند.

شناختن خدا نسبت به بنده بر دو نوع است: شناختن خدا نسبت به بنده‌اش با اطلاع بر او و آگاهی از احوال او و این را معرفت عامه نامند، خدا می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ [اق: ۱۶]. «و هرآینه ما آدمی را آفریدیم و می‌دانیم چه در دل او می‌گذرد». و فرمود: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ [النجم: ۳۲]. «اوست تعالی داناتر به شما موقعی که شما را از زمین آفرید و آن گاه که در شکم مادرانتان جنین بودید».

نوع دوم معرفت خاصه است که در این نوع خداوند بنده را دوست می‌دارد و او را به درگاهش نزدیک می‌سازد و او را در سختی‌ها یاری می‌کند و دعایش را به اجابت می‌رساند، چنانکه در حدیث صحیح است: «ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها، ولئن سألني لأعطينه ولئن استعاذني لأعيذنه» و فی روایة: «ولئن دعاني لأجيبه» همیشه بنده‌ام خود را به من نزدیک می‌سازد، به نوافل طاعات تا جایی که من او را دوست می‌دارم، وقتی که من او را دوست داشتم، حسن شنوایی او می‌شوم که به آن می‌شنود، و چشم او که به آن می‌بیند و دست او که به آن کار می‌کند و پای او که بر آن راه می‌رود، اگر در آن حال از من خواهش کند خواهشش را برآورده می‌کنم، و اگر به من پناه آورد او را پناه می‌دهم، و اگر مرا بخواند و دعا کند دعایش را به اجابت رسانم.

معروف است که روزی حسن بصری در صدد چاره بود تا از حجاج بگریزد، یکی از دوستانش به نام «حبيب بن محمد» به حسن گفت: مگر بین تو و خدا پیمانی نیست که چون از او بخواهی تو را از شر اینان برهاند؟ به خانه‌ام داخل شو. حسن داخل شد و پشت سر او پلیس حجاج به خانه آمدند، ولی هرچه گشتند حسن را نیافتند. حجاج گفت: حسن در خانه بوده ولی خدا شما را کور کرده است.

«فَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ» و چون چیزی خواستی یا بخواهی، از خدا بخواه؛ زیرا آنچه داری از عمر و زندگی و رزق و روزی و عزت و جاه‌مندی همه در دست خداست.

در حدیث است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «إن روح القدس نفث في روعي إن نفسا لن تموت حتى تستكمل أجلها وتستوعب رزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب»

جبریل به من خبر داد که هیچ ذی روحی نخواهد مرد، مگر پس از کامل شدن مدت عمرش و پس از تمام کردن روزیش. پس بترسید از خدا و در جستجوی رزق به زیبایی عمل کنید.

منظور حضرت ختمی مرتبت این است که غصه عمر و روزی را نخورید که تا لحظه آخر عمر و تا ذره آخر رزق به شما می‌رسد، پس با این حال چه معنی دارد که نزد بنده‌ای مانند خود به خواهش از او خود را خوار سازید؟ آنچه می‌خواهید از خدا بخواهید که همه چیز در دست اوست و اگر از او نخواهید، به خشم آید. «وَإِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه، زیرا اگر خدا همراه تو باشد به کمک کاری دیگر از چه باک داری؟ و اگر خدا همراه تو نباشد، هیچکس به کار تو نیاید، در قرآن آیه ۴۰ سوره توبه آمده است: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

پیغمبر ﷺ به ابی بکر صدیق فرمود: مترس، زیرا خدا همراه خودمان است، و آیه ۶۲ الشعراء مؤید این کلام است: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ۶۲]. «موسی گفت: هرگز فرعون به ما نخواهد رسید، زیرا پروردگارم همراه من است و مرا راهنمایی می‌فرماید».

در حدیث است: «لیسأل أحدکم ربه حاجته کلهما حتی شسع نعله إذا انقطع» باید هر یک از شما همه حاجت‌هایش را از پروردگار بخواهد، حتی اگر بند نعلین او پاره شد، یعنی همه حاجت‌ها و نیازمندی‌های خود را از خدا بخواهد، حتی بند نعلینش را. و نگوید بند نعلین ارزش آن را ندارد که از خدا بخواهمش، «وَاعْلَمَ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ» و یقین بدان اگر همه امت یعنی همه کاینات جمع شوند تا به تو نفعی برسانند نخواهند توانست، مگر آنچه که خدا از ازل برای تو نوشته است، «وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» و یقین بدان اگر همه کاینات جمع شوند تا به تو ضرری برسانند نمی‌توانند ضرری به تو رسانند، مگر ضرری که خدا از ازل نوشته است به تو برسد.

در قرآن آیه ۱۰۷ سوره یونس آمده است: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ [یونس: ۱۰۷]. «اگر خدا بخواهد زبانی به تو برساند رفع آن زیان ساخته نیست، مگر از خدا خدش و بس، و اگر بخواهد به تو خوشی

برساند، پس هیچ مانعی نیست که جلو فضل او را از تو بگیرد». پس وقی که نف و ضرر و سود و زیان تو همه به دست خداست، هیچ خوب و بدی به تو نمی‌رسد، مگر آنچه به اراده مقدسه خدای متعال است، در این حال چه معنی دارد که رو به خدا نیاوری و رو به دیگری بیاوری؟ اگر خدا بخواهد خیر و خوشی به تو برساند، اگر همه کاینات برای جلوگیری از آن جمع شوند چاره‌ای نکنند، و اگر خدا نخواهد زبانی به تو برساند، هزاران دشمن اگر قصد بد به تو بکنند، خداوند آن را به قدرت قاهره خود از تو دور می‌گرداند. چه بیچاره است کسی که خدا را فراموش کند و مشتکی مرده را قبله سازد و در برابرشان خواری پذیرد؟ چه راست گفت شاعر شیرین سخن روانش شاد باد:

بعد از خدای هرچه پرستند، هیچ نیست بی‌دولت آن که بر همه هیچ اختیار کرد
 خدای توانا چاره کارهایت را از ازل ساخته و پرداخته کرد، تا تو با دلی فارغ و خاطری آسوده در پی عبادت او شوی و خدمت خلق را به خاطر رضای او تعهد کنی و همیشه دیده دلت را به راز و نیاز متوجه درگاهش سازی، تا تو را در کارهای خیر یاری فرماید و در خدمت‌های ارزنده و آثار بزرگ مدد فرماید، نه این که از جهل و نادانی همیشه همتت شکم باشد، تو را آفرید و کارهایت را از ازل مقدر ساخت تا مالک و روح باشی، به نام نیک و اعمال خیر جاوید بمانی، نه این که مملوک و تن‌پرور باشی و دل را به غفلت از خدا آکنده سازی، «رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ» قلم‌ها برداشته شدند، زیرا نوشته تمام شده است، «وَجَفَّتِ الصُّحُفُ» و نامه‌ها خشک شدند، زیرا نوشته به آخر رسید، پس وقتی نوشته و سرنوشت حتمی است، چرا رو به نویسنده نیاوری؟ و وقتی که از امور کاینات فراغت حاصل شده، چرا با فراغ خاطر به درگاه خدای متعال نزدیک نشوی؟.

ابن‌العربی روایت نموده است که رسول الله ﷺ فرمود: «أول ما خلق الله تعالی، القلم ثم خلق النون وهي الداوة وذلك قوله تعالی: ﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [القلم: ۱]. «ثم قال له اكتب قال: وما أكتب؟ قال: ما كان وما هو كائن إلي يوم القيامة. من عمل أو أجل أو رزق أو أثر فجري القلم بما هو كائن إلي يوم القيامة. ثم ختم العمل فلم ينطق ولا ينطق إلي يوم القيامة. ثم خلق العقل فقال: ما خلقت خلقا أعجب إلي منك وعزتي لأكملنك فيمن أحببت ولأنقصنك فيمن أبغضت. ثم قال ﷺ أكمل الناس عقلا أطوعهم لله سبحانه وتعالى وأعلمهم بطاعته» نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود، و پس از آن دوات را آفرید، و به همین معنی است فرموده خدای تعالی: ﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا

يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾ (دوات و قلم و آنچه می‌نویسند، زیرا نوشتن است که سفارش گذشتگان را می‌رساند و میراث رفتگان است که به ماندگان می‌رسد، خلاصه تجربه نیاکان از راه نوشتن است که علوم اوایل به اواخر منتقل شد، و به وسیله نوشتن است که کلام الله قرآن تنها کتاب آسمانی محفوظ در دنیا است که دست نخورده و تا روز قیامت از دستبرد محفوظ است، اولین آیه‌ای که از قرآن نازل شد، در آن از قلم یاد شد) نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود، پس از آن دوات را آفرید، و در اول سوره نون ﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾. اشاره بدین معنی است، پس از آن به قلم فرمود: بنویس، گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه شد و آنچه می‌شود تا روز قیامت، از کار و عمر و روزی و اثر، پس قلم جاری شد به آنچه شدنی است تا روز قیامت، پس از آن کارها مهر شد پس چیزی نگفت و تا روز قیامت هیچی نمی‌گوید.

پس از آن خداوند عقل را آفرید و در باره او فرمود: «چیزی که نزد من از تو پسندیده‌تر باشد نیافریدم، قسم به عزت خودم که هرکه را دوست دارم، تو را در آن کامل می‌نمایم و کسی که او را دوست ندارم، تو را در او ناقص می‌سازم». پس از آن رسول الله فرمود: کاملترین مردم از حیث عقل و خردمندی فرمانبرترین مردم در مقابل خدا و داناترین مردم به طاعت خدا است.

حدیث نوزدهم را که شرح دادیم، امام ترمذی روایت نمود: این حدیث حسن و صحیح است، و در روایت غیر ترمذی چنین آمده است: «أَحْفَظُ اللَّهَ تَحْدَهُ أَمَامَكَ» خدا را نگهدار، او را جلو خودت می‌یابی، «تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ» خدا را در خوشی بشناس و او را در فراخی فراموش مکن، «يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ» تا تو را در سختی بشناسد و در شدايد تو را فراموش ننماید، «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ» و یقین بدان آنچه سرنوشت تو نیست به تو نمی‌رسد، «وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ» و یقین بدان آنچه به تو رسید، ممکن نبود به تو نرسد، زیرا معلوم شد نوشته آن به نام تو بوده است و نوشته پاک نمی‌شود، «وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ» و یقین بدان که یاری خدا همراه شکیبایی است، و یقین بدان که گشایش در کار همراه سختی می‌آید، «وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و به تحقیق بدان که همراه دشواری آسانی است، و در واقع آخر شکیبایی اول نصرت و ظفر است و آخر سختی، اول فرج و گشایش است و آخر دشواری، اول آسانی و فراخی است.

کلمه «غلام» در عربی به کودک از شیرخوارگی تا نه سالگی اطلاق می‌شود، و گاهی به مرد کامل غلام گفته می‌شود، و در موقعی که حضرت رسول به ابن عباس فرمود: یا غلام، عبدالله بن عباس ده ساله بود.

عبدالله بن عباس: پسر عموی پیغمبر ملقب است به حبرالامة و ابوالخلفاء؛ زیرا خلفای بنی عباس از نسل او هستند، در موقعی که حضرت رسول و بنی هاشم در شعب ابوطالب محاصره بودند، چند روزی قبل از برون آمدن از شعب به دنیا آمد و آن در سال دهم بعثت بود. روزی که حضرت رسول رحلت فرمود، عبدالله بن عباس سیزده ساله یا پانزده ساله بود.

حضرت رسول در باره او دعا کرد: «اللَّهُمَّ فَفِّهْ فِي الدِّينِ وَعِلْمَهُ التَّوْبِيلَ اللَّهُمَّ عِلْمَهُ الْحِكْمَةَ وَتَوْبِيلَ الْقُرْآنِ» خدایا! او را در دین دانا بگردان و حکمت و تفسیر قرآن را به او بیاموزد.

عمرو بن دینار می‌گوید: من مجلسی به خاطر ندارم که جامع انواع خیر باشد، مانند مجلس عبدالله بن عباس. معروف می‌گوید: من پانصد تن از یاران پیغمبر را دیدم و هرگاه با عبدالله بن عباس در مسأله‌ای اختلاف پیدا می‌کردند، طوری دلایلی می‌آورد که با او موافقت می‌کردند. عبدالله بن مسعود می‌گوید: اگر عبدالله بن عباس در حیات پیغمبر همسن و سال ما بود، هیچکس با او برابری نمی‌کرد.

او یک هزار و ششصد و شصت حدیث از پیغمبر ﷺ روایت نموده است، از این جمله بخاری و مسلم نود و پنج حدیث از او روایت و بخاری به تنهایی بیست و هشت حدیث و مسلم به تنهایی چهل و نه حدیث روایت کرده‌اند.

تولدش در مکه در شعب ابی طالب و در سال دهم بعثت و وفاتش در طایف به سال شصت و هشت هجری بود، در سن هفتاد و یک سالگی و در همان جا مدفون است، ﷺ و جزاه عن الإسلام خیراً.

حدیث بیستم

عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ الْبَدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:
«إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَجِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ».

ترجمه حدیث:

از ابی مسعود که نام او عقبه بن عمرو انصاری بدری است - خدا از او خوشنود باد- روایت شده که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: محققاً از آنچه مردم از سخن پیغمبران پیشین دریافته‌اند، این است که هرگاه شرم نداشتی، آنچه خواستی انجام بده. این حدیث صحیح را بخاری روایت کرده است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر اشاره شده به این که گفته بالا از فرموده‌های پیغمبران پیشین است که نسل به نسل، زبان به زبان گفته شده تا به ما رسیده است، در شرح حدیث بالا علماء گفته‌اند که معنی آن چنین است: شرم و حیاء در تمام شریعت‌ها پسندیده و مورد ستایش بوده است، پس جمله بدین معنی است: اگر شرم و حیاء نداشته باشی که تو را از محرمات منع نماید، هرچه می‌خواهی انجام بده، زیرا برای خود بدبختی به بار می‌آوری و عقوبت را برای خود تهیه می‌بینی. و این موضوع در آیه ۴۰ سوره فصلت: ﴿أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ [فصلت: ۴۰]. آمده است: «آنچه می‌خواهید انجام دهید». زیرا کيفرتان در انتظارتان است، و معنی حدیث مانند آیه بالا تهدید و ترسانیدن است. در آیه ۱۵ سوره الزمر نیز آمده است: ﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ۱۵]. «اگر خدای یکتا را بندگی نمی‌کنید، هرچه می‌خواهید بپرستید». زیرا بندگی غیر خدا هرچه و هرکس باشد کفر است و عاقبت کافر عذاب جاوید است.

در حدیث دیگر به این موضوع اشاره شده است: «من باع الخمر فليشقص الخنازير» کسی که خمر و مشروب حرام فروخت، بگذار گوشت خوک هم پاره کند. در حقیقت

معنای آن چنین است: کسی که شرم و حیاء را از دست داد، هرکاری را می‌کند؛ زیرا وسیله جلوگیری از زشتی‌ها شرم و حیاء است، و پرده شرم و حیاء که از روی کسی دریده شد، دیگر مانعی برای زشتی‌ها نمی‌بیند.

در فضیلت حیاء احادیثی بسیار وارد است. در صحیح بخاری و مسلم به روایت عمران بن حصین از رسول الله آمده است که فرمود: «الحیاء لا یأتی إلا بخیر» شرم و حیاء جز خیر و خوبی را نمی‌آورد. در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده: «فإن الحیاء من الأیمان» محققاً حیاء از ایمان است. نیز در همان منبع از ابوهریره روایت است که حضرت رسول الله فرمود: «الحیاء خیر کله» حیاء همه‌اش خیر و خوبی است، و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: «الحیاء والأیمان فی قرن فإذا نزع الحیاء، تبعه الآخر» حیاء و ایمان همراهند، هرگاه حیاء رفت ایمان هم به دنبال آن می‌رود.

حیاء بر دو نوع است: حیاء طبیعی که همراه طبیعت و سرشت شخص می‌باشد، و این در حقیقت بهترین اخلاقی است که خدای متعال به بنده عطا می‌فرماید، زیرا این طبیعت حیاء است که از زشتی‌ها و پستی‌های اخلاق باز می‌دارد، و همین طبیعت حیاء است که به اخلاق پسندیده و جوانمردی و مردانگی وادار می‌سازد. نوع دوم حیاء اکتسابی است که از شناسایی خدا و دانستن عظمت خدا و نزدیک بودن او تعالی به بندگان و آگاهی بر نهانی‌ها به دست می‌آید، و همین هم برترین خصلت‌های ایمان است، زیرا حیاء و شرم از خدای تعالی را به بار می‌آورد.

ترمذی روایت می‌کند که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الأستحیاء من الله أن تحفظ الرأس وما وری والبطن وما حوی، وأن تذكر الموت والبلی» حیاء و شرم‌داشتن از خدا چنان است که سر و آنچه در سر است را نگهداری، و شکم و آنچه در شکم است را نگهداری، و آن که روزهای مرگ و پوسیدگی را به یاد آوری، نگهداری سر به فرمانبری خدا و تواضع و فکر خوب و گمان خوب و نگهداری آنچه در سر است، نگهداری چشم از محرمت و نگهداری گوش از شنیدن دروغ و گفتار زور و سخن‌های ناروا و نگهداری شکم و آنچه در آن است از خوراک حرام و کار حرام و نگهداری دهان از گفتار ناروا و نگهداری شرمگاه از فعل ناروا و به یادآوردن مرگ؛ زیرا مرگ هرآن امکان دارد و هیچکس را برای مدت زندگی ضمانتی در اختیار نیست، اگر انسان به یاد آورد که فردا

می‌میرد و یقین بدانند که فردا می‌میرد، یقیناً کاری خواهد کرد که گذشته را با دعایش جبران بنماید، پس مرگ حتمی است و فردای آن همین امروز است، و چقدر افراد که فردا برای آنها به وجود نیامده است، زیرا همین روز مرده‌اند و روز اول و آخر عمرشان امروز بوده است.

در حقیقت مشاغل جهان و افکار آشفته آدمی پرده‌های بسیاری در جلو چشم آدمی قرار داده است، و گر نه زندگی زودگذر که همه خوشی‌های آن به لحظه مرگ نمی‌آرزد، ارزش گنه‌کاری و آلودگی و افسوس‌های پایان عمر را ندارد، مقیاس گنه‌کاری شرم است؛ یعنی هرکار شرم‌آوری گناه است، زیرا طاعت همیشه باعث سرافرازی است.

در فرمایش نبوی آمده: «الأثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع عليه الناس»: گناه چیزی است که باعث ناراحتی سینه و قلب بوده و شرم‌داری که مردم بر آن اطلاع یابند، هرکار که ناراحتی وجدان به بار آرد و دوست نداشته باشی که مردم بر آن واقف شوند و اگر مردم بدانند شرمساری شوی، آن کار گناه است.

این حدیث بیستم شامل احکام زیادی است، زیرا کاری که انسان می‌کند، از دو حال بیرون نیست، یا از آن شرم دارد و با کردنش شرمندگی به بار آورد، آنچه از کردنش شرمسار شود، حرام است و مکروه و آنچه در کردنش شرمساری نباشد، یا واجب است و یا مندوب و یا مباح. پس معلوم شد که حیا مناط جمیع احکام است.

ابومسعود بدری: از انصار مدینه و از یاران پیغمبر ﷺ به شمار می‌رود، در عقبه همراه هفتاد تن از انصار مدینه در حالی که او از همه کوچکتر بود، به خدمت حضرت شرفیاب شد و بنا به اعتماد بخاری و مسلم و دیگر محققان ابومسعود بدری در جنگ بدر و احد و باقی مشاهد همراه پیغمبر حاضر بوده است، نشیمن او بعد از پیغمبر در کوفه بوده است، و در ایام خلافت علی بن ابی طالب در مدینه و یا در کوفه به سال چهل و یک یا چهل و دو هجری درگذشته است.

همه احادیثی که از او روایت شده است یک صد و دو حدیث است، بخاری و مسلم باهم نه حدیث از او روایت کرده‌اند، و بخاری به تنهایی از او یک حدیث روایت کرده که همین حدیث بیستم است، و مسلم به تنهایی هفت حدیث از او روایت نموده است، ﷺ و جزاه عن الإسلام خیرا.

حدیث بیست و یکم

«عَنْ أَبِي عَمْرٍو - وَقِيلَ: أَبِي عَمْرَةَ - سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْ لِي فِي الْإِسْلَامِ قَوْلًا لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا غَيْرَكَ. قَالَ:»
«قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمَّ».

(رواه مُسْلِمٌ)

ترجمه حدیث:

از ابی عمرو و گفته‌اند ابی عمره که نامش سفیان پسر عبدالله ثقفی - خدا از او خوشنود باد - است که گفت: عرض کردم ای فرستاده برحق خدا به من در باره اسلام گفتاری چنان روشن بگو که در آن خصوص از غیر تو نپرسم. فرمود: بگو: ایمان آوردم به خدا، پس از آن بر ایمان خود استوار و بردوام باش. این حدیث را مسلم رویت کرده است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر با همه اختصاری که دارد، کلی معنی نهفته است؛ زیرا «أبو عمرو» که از یاران پیغمبر است، از ایشان خواست گفتاری جامع و روشن به او بفرماید تا در همه عمر بتواند از آن استفاده کند، و آنچنان روشن و پرمغز باشد که نیاز نباشد در این باره از دیگری سؤال کند. حضرت رسول الله فرمود: بگو: ایمان آوردم به خدای یکتا، آنگاه بر ایمان خود پایدار باش، ایمان به معنی تصدیق و باورداشتن است، کسی که به خدا ایمان آورد، یعنی همه دستورهای پروردگار را تصدیق کرده است، و معنی استقامت این است که راه خود را بر انجام طاعت و فرمانبری آفریدگار استوار سازد و از همه مخالفات و نافرمانی‌ها دوری جوید.

قرآن هم مؤید همین معنی است، در آیه ۳۰ سوره فصلت آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ

اللَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ [فصلت: ۳۰]. «بدون شک آنهایی که ایمان آوردند و گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، و پس از آن استقامت پیشه کردند و در کارهای خود از راه راست منحرف نشدند، فرشتگان بر آنها فرود می‌آیند با مژده آن که مترسید و نگران مباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید». در آیه ۱۳ - ۱۴ سوره احقاف: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۳﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ [الأحقاف: ۱۳-۱۴]. «محققاً مردمی که گفتند پروردگار ما خدای یکتاست، پس از آن استقامت و راستی را در پیش گرفتند، هیچ ترسی برایشان نیست و ایشان اندوهگین نمی‌شوند، آنان یاران بهشت که جاوید در آن می‌مانند، در جزای آنچه که می‌کردند، ناشی از ایمان صحیح و درستی گفتار و کردار راست».

همین حدیث بالا به روایت امام أحمد و نسایی آمده و در آخر آن ابو عمرو می‌گوید: گفتم از چه بت‌سرم و پرهیزم از چه باشد؟ رسول الله با اشاره به زبانش فرمود: از زبان خود بپرهیز، از زبان خود بت‌رس، زیرا کفر و ایمان از زبان است و درستی کردار از راستی گفتار خواهد بود.

امام نسای در تفسیر خود از انس بن مالک روایت کرده است که انس گفت: حضرت رسول الله خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ فقال: «قد قالها الناس ثم كفروا فمات عليها فهو من أهل الاستقامة» حضرت رسول الله این آیه را خواند (معنی این آیه یاد شد) پس از آن فرمود: مردمی پیش از این همین را گفتند که پروردگار ما خدای یکتاست، (لکن) پس از آن به جای استقامت و مداوت بر آن کفر آوردند، پس هرکس بر این گفتار و در استقامت بر آن بمیرد، از اهل استقامت است که ترس و اندوه از وی دور خواهد شد و مژده ورود بهشت خواهد یافت.

در بیان کلمه «استقاموا» سخنان متعددی از یاران پیغمبر ﷺ نقل شده است. عمر رضی الله عنه گفته است: «استقاموا والله على طاعته ولم يروغوا روغان الثعالب» استوار شدند سوگند به خدا بر طاعتش و روباه صفتی نکردند. ابوبکر رضی الله عنه گوید: «لم يشركوا بالله شيئاً ولم يلتفتوا إلى إله غيره واستقاموا على أن الله ربهم» شرک نیاوردند و رو به سوی غیر خدا نیاوردند و پایدار شدند بر این که پروردگارشان خدای یکتاست.

همین تعبیر بسیار زیبنده است که به سوی غیر خدا التفاتی نمودند، زیرا مستقیم کسانی هستند که در همه امور بر خدای یکتا اعتماد کامل دارند، روی دل‌شان به

سوی خداست، خلاف او نکنند و بر دستور او مستقیم باشند. عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: «استقاموا علی شهادة أن لا إله إلا الله» بر گواهی و اعتراف به این که هیچ معبودی به حق وجود ندارد جز خدای یکتا، استقامت کردند. یعنی بر این که معبود به حق خدای یکتاست که باید فرمانش برده شود و نافرمانیش نشود، برای ترس از او و تعظیم او و برای مهر او و امید به او و از جهت واگذاری کارها به او و دعاء و راز و نیاز با او. همین استقامت است که برای شخص دیندار دشوارترین مسؤولیت است، و از این راه است موقعی که یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! پیری زود به سوی تو آمد. فرمود: سوره «هود» و اخوات آن مرا پیر کرد.

از شبلی رحمته الله روایت شده که می‌گوید: شبی رسول الله صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم، عرض کردم یا رسول الله! از تو روایت کرده‌اند که فرموده‌ای سوره هود و اخوات آن مرا پیر ساخت، گمان می‌کنم سبب پیری‌تان داستان پیغمبران و رنج و زحمتی که متحمل شده‌اند و هلاکت ملت‌ها باشد. فرمود: نه، و لکن فرموده حق تعالی: ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ﴾ [هود: ۱۱۲]. مرا پیر ساخت، درست کردار و پا برجا باش، چنانکه مأمور شدی، یعنی استقامت برابر امر پروردگار برای شخص پیغمبر که کمال معرفت و شناسایی پروردگار را دارد، در منت‌های سختی است؛ زیرا هرچه معرفت و شناسایی خدا کاملتر باشد، استقامت بیشتر لازم می‌آید، و استقامت کامل که ر هیچ لحظه از عمر و در هیچ ذره از حکم غفلت روی ندهد، فوق العاده سخت و طاقت‌فرساست.

در مسند امام احمد به روایت انس از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یستقیم ایمان عبد حتی یتقیم قلبه ولا یتقیم قلبه حتی یتقیم لسانه» ایمان کسی استوار نمی‌شود تا آن که قلب او راست و مستقیم شود، و راست نمی‌شود قلب کسی تا آن که زبان او راست شود، یعنی وقتی که زبان به راستی عادت کرد، دل هم به آن عادت می‌کند، و وقتی که دل و زبان راست شدند، گفتار و کردار هم راست می‌آید و ایمان هم راست می‌شود و استقامت و راستی در همه حال ملازم و همراه انسان می‌گردد، و همه مطالب از دین و دنیا در استقامت و راستی است.

در آیه ۱۳ سوره شوری آمده است: ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا﴾ [الشوری: ۱۳]. «این که دین را راست و استوار بدارید و در آن از پراکندگی بپرهیزید» و در همین آیه فرمود: «سفارش ما به تو (یا رسول الله) همان سفارشی است که به نوح و موسی و

عیسی کرده‌ایم». یعنی خلاصه سفارشی که به پیغمبران اولی العزم شده است، راست داشتن دین است. و راستی مایه اتحاد و دوری از پراکندگی است، مردمی که به یکدیگر راست بگویند، همه یکی خواهند بود.

چه خوب گفت صاحب مثنوی علیه الرحمه:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد، جان‌های شیران خداست

از حسن بصری رضی الله عنه روایت شده که هرگاه این آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ [فصلت: ۳۰]. را می‌خواند، می‌گفت: خدایا تو پروردگار ما هستی، استقامت را روزی ما فرما. در حدیث آمده است که حضرت رسول به علی رضی الله عنه امر فرمود تا «سداد» و «هدی» را از خدا بخواهد و فرمود در سؤال «سداد» از خدا به خاطر آن که تیر چگونه راست به نشانه می‌آید، و در خواهش «هدی» به خاطر آن که راه راست چگونه به دست می‌آید.

قیام و اقامه و استقامت ریشه‌شان یکی است، و در معنی نزدیک به هم هستند، قیام به معنی ایستادگی. اقامه به معنی برپاداشتن. استقامت، راست داشتن، کسی که در همه امور راست شد، هم امور دین را به پا داشته است و هم به حقوق آن ایستادگی نموده است، مهمترین عضوی که در بدن آدمی باید برای راست و درست کردن آن کوشید، زبانت.

در صحیح ترمذی از همین ابوعمر و روایت شده که گفت: یا رسول الله! ترسناکترین چیزی که از آن بر من می‌ترسی چیست؟ حضرت به زبان اشاره فرمود.

در صحیح ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تَفَكَّرُ (فِي) اللِّسَانِ، فَتَقُولُ إِتَقِ اللَّهَ فَيُنَامُ نَحْنُ بِكَ فَإِنَّ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا» هر روز اعضای بدن همگی در باره زبان می‌اندیشند و به زبان می‌گویند در باره ما از خدا بترس؛ زیرا ما همه به وسیله تو راحت یا ناراحت خواهیم شد، اگر تو راست شدی ما همه راست خواهیم شد، و اگر تو کج شدی ما همه کج خواهیم شد، و مقصود از استقامت راستی و راست بودن است تا آنجا که مقدور است.

در آیه ۶ سوره فصلت آمده است: ﴿فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا﴾ [فصلت: ۶]. «در رفتن به سوی خدا راه راست و استقامت را درپیش گیرید و از خدای توانا طلب آمرزش

کنید تا اگر در استقامت شما قصوری باشد، بیامرزد». در سوره «احقاف» نتیجه استقامت را فرود آمدن فرشته برای نوید دادن به آسایش و دوری از اندوه و نگرانی و مزه گرفتن به بهشت موعود و یاری کردن خدای تعالی و دفاع او از مردم با استقامت و بزرگواری‌هایی که خدا برای مردم با استقامت آماده ساخته است، دانست. آیات: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۳]. و ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۴]. خود بهترین دلیل است.

ابوعمره: و گفته‌اند ابوعمرة، سفیان بن عبدالله ثقفی از یاران پیغمبر ﷺ و از اهل طائف است، در صحیح مسلم این حدیث از او روایت شده است، و ترمذی و نسایی و ابن ماجه نیز از او روایت نموده‌اند.

حدیث بیست و دوم

«عن أبي عبد الله جابر بن عبد الله الأنصاري رضي الله عنه، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِذَا صَلَّيْتُ الْمَكْتُوبَاتِ، وَصُمْتُ رَمَضَانَ، وَأَحْلَلْتُ الْحَلَالَ، وَحَرَّمْتُ الْحَرَامَ، وَلَمْ أَرِدْ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا، أَدْخُلُ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ.»

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابو عبدالله انصاری رضي الله عنه روایت شده که مردی از رسول الله ﷺ پرسید: مرا خبر بده یا رسول الله! هرگاه نمازهای فرض را بخوانم و روزه ماه مبارک رمضان را بگیرم و حلال را روا بدارم و انجام دهم و حرام را حرام بدانم و از آن دوری کنم و برآن چیزی نیفزایم، آیا به بهشت می‌روم؟ رسول الله فرمود: بلی. مسم این حدیث را روایت نمود و معنی «حَرَّمْتُ الْحَرَامَ» دوری جستم از آن معنی «أَحْلَلْتُ الْحَلَالَ» آن را به اعتقاد روابودنش انجام دادم.

شرح حدیث:

فرمایش پیامبر می‌فهماند که به دست‌آوردن نیک‌بختی دو جهان برای کسی که موفق باشد، کار آسانی است؛ زیرا خواندن نماز فرض و گرفتن روزه فرض و استفاده از حلال و اجتناب از حرام برای رفتن به بهشت کافی است، و این معنی شاید از لحاظ احادیثی که در این مطلب آمده است، متواتر و یا نزدیک به تواتر باشد.

در صحیح نسایی و ابن حبان و حاکم از روایت اَبی هریره و ابی سعید خدری از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: «ما من عبد يصلي الصلوات الخمس ويصوم رمضان ويخرج الزكاة ويحْتَنِبُ الْكَبَائِرَ السَّبْعَ، إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ» ثم تلا: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ

مُدَّخَلًا كَرِيمًا ﴿النساء: ۳۱﴾. هر بنده‌ای که نمازهای پنجگانه را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و زکات مال خود را بپردازد و از گناهان کبیره دوری بجوید، درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر دری که بخواهد به بهشت داخل شود، پس از آن آیه بالا را تلاوت فرمود: «اگر دوری بجوید از گناهان کبیره که از آن منع شده‌اید، از بدی‌هایتان چشم فرو می‌پوشیم و شما را در محل بزرگواری که بهشت باشد داخل می‌نماییم».

در همین معنی امام احمد و نسایی از حدیث اَبی ایوب انصاری از رسول الله روایت کرده‌اند، و در همین معنی که اقامه فریاض و انجام دادن حلال و دوری‌جستن از حرام مایه نیک‌بختی و ورود بهشت است، در مسند امام احمد از عبدالله بن عباس از رسول الله روایت شده، و در طبرانی نیز به همین معنی روایت شده، در صحیح بخاری از ابویوب انصاری از رسول الله و در صحیح مسلم نیز از او از رسول الله ﷺ به همین معنی روایت شده است، و در بخاری و مسلم از ابی هریره از رسول الله و نیز از طلحه ابن عبید از رسول الله به همین معنی روایت شده، و در صحیح مسلم از انس از رسول الله به همین معنی روایت شده است.

خلاصه گرفتن حلال و گذاشتن حرام و ترک آن مایه سعادت دو جهان است، و قصد از اعمال اسلام و ارکان ایمان آن است که انسان را به استفاده از حلال و اجتناب از حرام وادارد.

در حدیث است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «من قال لا إله إلا الله مخلصاً، دخل الجنة. قيل وما إخلاصها؟ قال: أن تحجزك عما حرم الله» کسی که از روی اخلاص بگوید «لا إله إلا الله» وارد بهشت می‌شود. گفتند: از روی اخلاص چگونه است؟ فرمود: اخلاص «لا إله إلا الله» آن است که تو را از آنچه خداوند حرام فرموده است، باز دارد.

گروهی از دانشمندان گفته‌اند که کلمه توحید یعنی «لا إله إلا الله» سبب است برای داخل شدن به بهشت و نجات از دوزخ، و لکن دارای شروطی است و آن عبارت است از: اداء فریاض و اجتناب مناهی.

وقتی به حسن بصری رضی الله عنه گفتند: مردمی می‌گویند که هرکس «لا إله إلا الله» گفت به بهشت می‌رود. حسن گفت که هرکس «لا إله إلا الله» بگوید و حق و فرض آن را

انجام بدهد، به بشت می‌رود.

به وهب بن منبه گفتند: آیا چنین نیست که «لا إله إلا الله» کلید بهشت است؟
گفت: بلی. «لا إله إلا الله» کلید بهشت است، و لکن هر کلیدی دندان‌هایی دارد، یعنی
«لا إله إلا الله» شروطی دارد و آن عمل کردن بر آن و دوری جستن از آنچه خداوند حرام
فرموده است.

گفتار حسن بصری که در بالا یاد شد، می‌رساند که هرگاه قلب انسان به معنی «لا
إله إلا الله» متحقق شد و در آن راست گفت و در باره آن اخلاص ورزید، طوری عظمت
و هیبت و محبت و تعظیم پروردگار در دل جای‌گزین می‌شود که هوای نفس و
وسواس شیطان را در آن راهی نمی‌ماند و در دل محبت و چیزهایی را اراده و طلب
می‌نماید که اراده آفریدگار بر آن است، و هرگاه انسان دید که در دلش محبت چیزهایی
هست که خدای متعال آن را دوست ندارد و یا دید که در دل بغض چیزهایی است که
خدای متعال آن را دوست دارد، دلیل آن است که شخص تابع هوی است، نه تابع
فرمان خدای تعالی.

در حدیث بالا یادی از زکات و حج نبود، ازین جهت که این حدیث قبل از وجوب
زکات و حج بود و یا ازین جهت که نامبرده در حدیث بالا زکات و حج بر او لازم نبوده
است، به این که نصاب زکات و استطاعت حج نداشته است. نام سؤال‌کننده در حدیث
بالا نعمان بن قوقل است که از مجاهدین «بدر» و از شهداء احد است. حضرت رسول
همیشه حال سؤال‌کننده را در نظر می‌گرفته‌اند و برابر حال او و مصلحت احوال او
بیان می‌فرموده‌اند.

از حدیث بالا می‌توان فهمید که در غیر فرایض مثل سنن جبران قصور در فرایض
امکان‌پذیر است، و در نوافل و زیادت طاعت و نزدیک شدن به خدای تعالی فراهم
می‌گردد، چنانکه در حدیث صحیح است: «ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل الخ...»
که همواره بنده‌ام خود را با نوافل طاعت به من نزدیک می‌سازد، و زیادت کارهای خیر
تا حدی است که همه کارهایش را من متعهد می‌شوم، و شادباد روان سعدی که گفت:
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
مقامی که غیر از خدا نبیند، آنچه ببیند، برای خدا ببیند و آنچه انجام دهد، برای
رضای خدا انجام دهد، در امر و نهی و فصل و ترک همه رضای خدا را جوید. و در

حدیث است که اولین کلمه که بر زبان نوزاد می‌گذارید «لا إله إلا الله» باشد، و آخرین کلمه که بر آن از دنیا می‌رود «لا إله إلا الله» باشد.

کسی که خدا آغاز و فرجام گفتار او را توحید: «لا إله إلا الله» قرار دهد، همه عمرش به طاعت آورد، و همین معنی است که خدای تعالی میان آن دو کلمه را بیامرزد. در حدیث است: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة» کسی که آخرین گفتارش «لا إله إلا الله» باشد، به بهشت می‌رود.

معروف است که «أبوزرعة» از لحاظ بلند نام حدیث با عمر طولانی که آن را در حدیث گذراند، آخرین روز از عمرش اسناد این حدیث را برخواند تا این که رسید به: «قال رسول الله ﷺ: من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة» و بعد گردنش کج شد، دیدند که درگذشته است، رحمه الله تعالی، حتی قبل از گفتن «دخل الجنة» درگذشت، تا آخرین سخنش کلمه توحید باشد.

و از این راه است که انسان به هر گفتاری زبان خود را عادت داد، به همان گفتار از جهان می‌رود، و به جاست که انسان بکوشد تا همیشه زبانش به یاد خدای تعالی باشد تا وقت رفتن از جهان هم بر یاد خدا رهسپار آخرت شود. خداوند از فضل و کرمش عاقبت همه ما را به خیر بفرماید، و پایان گفتارمان را کلمه «لا إله إلا الله» قرار دهد.

ابوعبدالله: (و می‌گویند ابوعبدالرحمن و ابومحمد)، جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه پدرش عبدالله از نقباء دوازده‌گانه بود که حضرت بر هفتاد و دو تن از انصار که در عقبه دوم به حضرت رسول ایمان آوردند «نقیب» یعنی رئیس و سرپرست قرار داد، عبدالله یکی از این دوازده تن بود.

در عقبه به حضور پیغمبر شرفیاب شد و در «بدر» از مجاهدین بود و در «أحد» شهید شد. مادر جابر هم از صحابیات است. جابر بن عبدالله در عقبه همراه پدرش به حضور حضرت رسول الله شرفیاب شد و در بدر و احد حاضر بود، ولی پدرش او را از جهاد منع می‌کرد، او در «بدر» آب برای مجاهدین می‌آورد، موقعی که پدرش در احد شهید شد، از آن به بعد در تمام غزوات و مشاهد در رکاب پیغمبر بود.

جابر بن عبدالله انصاری از حفاظ بلندنام است که احادیث بسیاری از پیغمبر روایت نموده و عمری دراز داشته و در سن نود و چهارسالگی در مدینه درگذشت، گفته‌اند

وی از آخرین یاران پیغمبر است که در مدینه درگذشته‌اند.
جمله حدیث‌هایی که از رسول الله روایت کرده ۱۵۰۰ حدیث است که بخاری و مسلم بر ۵۴ حدیث اتفاق دارند، و بخاری ۲۶ حدیث و مسلم ۱۲۶ به تنهایی از او روایت کرده‌اند. پیغمبر بارها برای «جابر» طلب مغفرت نمود و در شام همراه علی بن ابی طالب بود و در آخر عمر نابینا شد، ﷺ و جزاه عن الاسلام خیرا.

حدیث بیست و سوم

عن أبي مالك - الحارث بن عاصم - الأشعري رضي الله عنه، قال: قال رسول الله ﷺ:
«الظُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ مَا
بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَالصَّلَاةُ نُورٌ، وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ، وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ
أَوْ عَلَيْكَ، كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو فَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا أَوْ مُوقِفُهَا».

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابومالک حارث بن عاصم اشعری رضي الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:
پاکیزگی نصف ایمان است، و الحمدلله و ستایش خدا ترازوی حسنات را پر می کند، و
سبحان الله و الحمدلله میان آسمان و زمین را پر می کنند، و نماز نور و روشنایی و
صدقه دلیل ایمان داری و شکیبایی، فروغ و پرتو ایمان و قرآن دلیلی است به نفع تو یا
مدرکی است به ضرر تو، همه مردم بامدادان به تلاش و سعی می آیند، پس هستند
کسانی که خود را به خدا می فروشند و خود را آزاد می کنند، یا خود را در مقابل هوی
و خلاف خدانمودن هلاک می کنند، این حدیث را مسلم روایت کرده است.

شرح حدیث:

در فرموده حضرت ختمی مرتبت ﷺ در حدیث بالا راهنمایی های فراوان است
برای کسانی که دیده را بگشایند و حقایق را بفهمند، «الظُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ» پاکیزگی
نصف ایمان است، زیرا اخلاق بر دو قسم است: قسمی که پاک شدن از آنها از
ایمان داری و قسمی که آراستگی به آنها از ایمان داری است، پس پاکیزگی و خود را
پاک ساختن از آلودگی ها نصف ایمان است، و آراستگی به شایستگی ها نصف دیگر ایمان
است.

در حدیث دیگر آمده است: «الایمان نصفان: نصف شکر و نصف صبر» ایمان دو نیم است: نیمی سپاسگزاری است و نیمی شکیبایی.

نامالیماتی که در زندگی هست، مانند تهی دستی، صبر در برابر آن نصف ایمان است، و آنچه در زندگی برابر خواهش انسان باشد، مانند توانگری سپاسگزاری بر آن نصف ایمان است.

در حقیقت دستور پاکیزگی و آراستگی از دستورهای مؤکد دین مبین اسلام است، و آراستن ظاهر و پاک‌ساختن بدن به وسیله وضوء و آب دستی و غسل و آب تنی و بوخوشی و لباس پاک که در اسلام بسیار بر آن تأکید شده است، و در هر فرصت و مناسبتی بر وضوء و یا غسل مندوب تأکید شده است، پاک‌ساختن دندان و خوشبوکردن دهان با مسواک‌زدن و پاک‌ساختن دست‌ها به چیدن ناخن و اصلاح موی سر و روی و ستردن موی بغل و شرمگاه و استعمال سدر یعنی برگ «کنار» و صابون و پوشیدن لباس فاخر در عید و لباس سفید در بیشتر ایام و تعبیرکردن از آراستگی ظاهر به عنوان به جا آوردن حق نعمت یکی از دلایل آشکار است، زیرا اسلام به پاکیزگی اهمیت فراوان می‌دهد، و کافی است که انسان سیرت مطهره رسول اکرم را مطالعه نماید و از پاکی و خوشبویی و آراستگی ظاهر پیغمبر اسلام که نوعی از آراستگی باطن مکمل ایشان بوده است، مطالعه نماید تا بداند یکی از علل پیشرفت خارق العاده مسلمانان در صدر اسلام همین طهارت و پاکی از حیث ظاهر و باطن بوده است که در ظاهر مردانی آراسته و پاک و در باطن مردانی شایسته و پاکیزه و در ایمان کامل که از طهارت ظاهر و باطن سرچشمه می‌گیرد، مانند کوهی عظیم پابرجا و استوار بوده‌اند.

اما از حیث تفسیر لفظی کلمه طهور - به فتح طاء - به معنی بسیار پاک و به ضم طاء به معنی پاکیزگی و پاکی با دوربودن از ناپاکی‌ها و پاکیزگی به طهارت از وضوء و غسل و غیره همه در زیر کلمه «طهور» داخل است، و عادتاً مقیدبودن به طهارت اسلامی آدمی را از کارهای ناروا که مایه شرمساری و از دست‌دادن اعتبار و شرف است، باز می‌دارد.

در روزهایی که انگلیس مقتدرترین کشورها بود و زندان‌های بی‌شمارش پر از زندانیان بود، یکی از سیاستمداران‌شان نوشته بود: در تمام زندان‌های انگلیس یک زندانی که مقید به طهارت اسلامی باشد، ندیده است.

کلمه «شطر» به معنی نیم است، ولی لزومی ندارد که شطر و نصف به معنای نصف کامل و برابر با نصف دیگر باشد، زیرا در گفتار عرب آمده که: «نصف السنة سفر و نصفها

حضر» نیمی از سال در سفر و نیمی از سال در حضر به سر می‌آورد، اگرچه دو برابر در سفر باشد و یک برابر در حضر و یا بالعکس.

چنانکه معروف است، کسی که سر رشته‌داری کاری را متعهد شد، نیمی از مردم دشمن او و نیمی از مردم دوست او می‌شوند، و ممکن است دشمنانش بیشتر از دوستانش باشند، و ممکن است برعکس باشد. در حدیث است که علم فرایض نصف علم است، یعنی آگاهی از علم قسمت میراث نیمی از علم را تشکیل می‌دهد که علم یا تعلق به حیات و زندگی شخص دارد و یا به بعد از زندگی و پس از مرگ تعلق دارد، آنچه به پس از مرگ تعلق دارد و قسمت میراث است، نیمی از علم است.

گفتیم که «طهور» به معنی پاکیزگی است و آن شامل پاکیزگی ظاهری و باطنی است، بعضی منظور از «طهور» را وضوء دانسته و مؤلف این قول را نزدیکترین نظرها دانسته است، باز هم اشکالی ندارد، زیرا خدای عزوجل از اسرار عباداتش پیغمبر اکرم ﷺ را بهتر واقف ساخته است. «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمَلُّهُ الْمِيزَانَ» و ستایش خدا با گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» با فهم معنی آن ترازوی اعمال را پر می‌کند، زیرا در گفتن آن اثبات همه صفات پروردگار نهفته است، چون صفات بی‌مانند ذات پاک آفریدگار متعال را معترف بودن است که آدمی را به ستایش وادار می‌سازد، کسی که معترف به جمیع صفات پروردگار توانا باشد و در برابر آن صفات ستایش خدای متعال را به جا آورد، ثواب آن اگر مجسم شود، عظمتش به حدی است که ترازوی اعمال را با همه بزرگی که دارد، پر می‌نماید.

در خصوص ترازوی اعمال در روز قیامت آیات قرآن بسیار است، مانند ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [الأنبياء: ۴۷]. «و ترازوهای عدالت و دادگری کامل را برای روز قیامت می‌گذاریم». در دنیا هر حکمی در باره هر فردی بشود، ملاک آن ظاهر است و بر باطن کسی آگاهی حاصل نمی‌شود، ولی ترازوهای آخرت ظاهر و باطن هر دو را آشکار می‌سازد، و در آنجاست که هموزن مورچه به حساب می‌آید و مقدار ذره به وزن می‌آید.

در حدیث صحیح هم ترازوی اعمال ثابت شده است، و هرکسی که سالم‌ترین و بهترین اقوال را بخواهد، همانا اعتراف به میزان اعمال است، چنانکه آیات و احادیث دلالت بر آن دارد، کسی که عقلش قاصر باشد و نتواند درک کند که اعمال هم در آخرت دارای جسم و صورت است، برای چنین کسانی هم پیشوایانی از معتزله هستند

که حدیث و آیه را تأویل می‌کنند، به عقیده این که منظور از ترازو خود ترازو نیست، بلکه منظور از آن اجرای عدالت است، و آن هم به طوری که کارهای بسیار ریز و کم‌وزن نیز به شمار آورده شود.

لفظ «موازین» در آیه به صیغه جمع بود، بعضی برآنند که صیغه جمع برای تفخیم و بزرگ جلوه‌دادن است، مثل این که در حال تعظیم هم صیغه جمع می‌آید، چنانکه در آیه ۹۹ سوره مؤمنون آمده است: ﴿رَبِّ أَرْجُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۹]. «ای پروردگار مرا باز گردانید». و بعضی از علماء معتقدند که میزان متعدد است به طوری که برای هر فردی میزان به خصوص است، «وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» این دو کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» و یا این یک جمله «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» میان آسمان و زمین را پر می‌کنند، برای این که الحمد لله عبارت از ستایش خداست، در برابر صفات و زمین را پر می‌کنند، برای این که الحمد لله عبارت از ستایش خداست در برابر صفات کمال او، و سبحان الله تنزیه است و پاک‌دانستن خدا از آنچه شایسته او نباشد، پس سبحان الله برای سلب نقایص است و الحمد لله برای اثبات کمالات، و البته اثبات مقدم بر سلب است، و در بعضی از روایات «التسبیح نصف المیزان، والحمد لله تملؤه ولا إله إلا الله ليس لها دون الله حجاب» سبحان الله گفتن نیمی از ترازوی اعمال را پر می‌کند و الحمد لله هم آن را پر می‌سازد و لا إله إلا الله هیچ مانعی از قبول شدن ندارد.

در حدیثی به روایت علی رضی الله عنه آمده است: «الله اکبر ولا إله إلا الله» آسمان و زمین و میان آنها را پر می‌کند. و در مسند امام احمد: «ولا يثقل شي بسم الله الرحمن الرحيم» و هیچ چیز در ثواب به سنگینی «بسم الله الرحمن الرحيم» نمی‌آید، و به همین خاطر است که خدای توانا قرآن را به این کلمه آغاز فرمود، در آغاز هر کار و در ابتدای هر نشست و برخاست گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» سنت است و همچنین صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

«وَالصَّلَاةُ نُورٌ» نماز روشنایی است، قلب را صیقل می‌کند، دیده را روشنایی می‌بخشد، و از این جاست که در حدیث آمده است که حضرت رسول الله می‌فرماید: «وجعلت قرة عيني في الصلاة» و روشنی چشم من در نماز است، در حقیقت نماز مایه

آسایش روح و چیرگی بر غم و اندوه است. در حدیث آمده که حضرت رسول الله ﷺ می فرمود: «یا بلال» أقم الصلاة وأرحنا بها» ای بلال! اقامه نماز بگو تا در نماز شویم و آسایش یابیم.

در مسند امام احمد و صحیح ابن حبان از پیغمبر روایت شده که فرمود: «من حافظ علیها، کانت له نورا وبرهانا ونجاة يوم القيامة» کسی که بر نمازهای پنجگانه محافظت نماید، برای او روشنایی و دلیل ایمان داری و وسیله رهایی از عذاب خواهد بود. و در حدیث آمده است: «کان ﷺ إذا حزبه أمر، فزع إلى الصلاة» عادت حضرت رسول ﷺ این بود که چون کاری او را نگران می ساخت و یا مشکلی پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از خدای توانا استمداد می فرمود و چیزی نمی گذشت که مشکل مانند آب آسان می شد، این امر پناه بردن به نماز و رو آوردن به خدا، چاره خواستن از او تعالی، شیوه هریک از عرفا و دانشمندان بوده است، حتی ابوعلی سینا می گوید: هرگاه در درمان بیماری فرو می ماندم، وضو می ساختم و به سوی مسجد جامع روان می شدم و در آنجا نماز می خواندم و چاره کار را از خدای تعالی می خواستم و دیری نمی گذشت که درمان بر من آسان می شد. دانشمندان بسیار در سیرت شان نوشته اند که هرگاه مسأله ای لاینحل می شد، از طریق وضو و روی آوردن به مسجد و نماز و چاره خواستن از خدای تعالی آن را به زودی حل می کردند.

خلاصه آنهاییکه اهل بصیرت هستند و ایمان در دل شان زنده است هرگاه در برابر کاری عاجز ماندند، رو به خدا می آورند و از او چاره می خواهند و عادت دیری نمی گذرد که از نومیدی رهایی می یابند و چاره کارشان می شود.

«وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ» و صدقه دادن و کارهای خیر انجام دادن و کمک به مستمندان دلیل ایمان داری است؛ زیرا هر معامله ای که ده یک فایده دربر داشته باشد، هیچ کاسبی از آن روگردان نخواهد شد، پس موقعی که در برابر یک ریال صدقه خدای توانا وعده هفتصد برابر و بیشتر داده اند، چگونه ممکن است شخص باایمان از این همه فایده روگردان شود؟.

در حدیث آمده که حضرت رسول فرمود: «ما نقصت صدقه من مال» صدقه از مال کسی کم نخواهد کرد، با این حال صدقه و کمک به مستحقان مایه خوشنودی خدا و دعای خیر مستمندان و جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار است.

در حدیث است: «صنائع المعروف تقي مصارع السوء» کارهای خوب از پیش آمدها و زمین افتادن‌های بد جلوگیری می‌کند، و نیز در حدیثی دیگر هست: «داووا مرضاکم بالصدقة» بیماران‌تان را با صدقه درمان کنید.

یکی از دانشمندان می‌گوید: فرزندم بیمار شد تا این که پزشکان از درمان او فرو ماندند و یک روز اظهار کردن که بیش از این از ما کاری ساخته نیست، من با این ترتیب احساس کردم که پزشکان می‌خواهند به من بفهمانند که از درمان گذشته و مرگش حتمی است، با این که پیداست چه حالی داشتم، از خانه بدر شدم، در خارج از خانه به خاطر آمد که حضرت رسول الله ﷺ فرموده است: بیماران خود را به صدقه درمان کنید، من به خاطر گذشت که امروز این فرمایش پیامبر را می‌آزمایم، اگر صحیح بود که همیشه برایم درس عبرتی است، و اگر صحیح نبود مقداری صدقه می‌دهم، چندان تفاوتی در مصرف روانه‌ام نخواهد داشت، آنگاه به خاطر آوردم که چه کسانی فی الواقع مستحق هستند، رفتم و به ایشان صدقه‌ای رساندم، در مراجعت با کمال تعجب دیدم وضع فرزندم بهبود یافته است، چشمش باز است و سخن می‌گوید و از آن به بعد حالش رو به بهبود رفت و کم کم شفا یافت.

چقدر افراد عیال بار هستند که با درآمدی بسیار اندک چند نفر عایله دارند و مجبورند روزی دوبار با نان خشک و خالی بسازند، هنگام شام جیغ و ناراحتی فرزندان را سرباز با گرسنگی به خواب‌رفتن خود سازند.

در محیط‌هایی که فشار فقر و تهی‌دستی زیاد است، کسی که نخواهد از راه کمک به مستمندان جلوی بلا را بگیرد، محال است از طریق پزشک و دوا تنها به شفا بهبودی برسد.

روزگاری که آداب اسلامی رایج بود و صدقات و خیرات به وفور موجود بود، صفای اجتماع و آرامش و دل شادی نیز فراوان بود، از روزی که مظاهر تمدن غرب و بخل مخصوص فرنگیان مرسوم شد، شخصی تندرست به تمام معنی را نمی‌توان یافت، گمان نمی‌برم هیچ زمانی مانند این دوره دوره و آنسفایی بوده باشد که نه خویشی و قرابت در دل‌های سنگدلان اثر دارد و نه دیدن افتادگان و بیچارگان.

«وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ» و شکیبایی روشنایی است، روشنایی و زیور مردان بلندنام است. در حدیث آمده: «ما أعطي عبد عطاء خيرا ولا أوسع من الصبر» هیچ هدیه ای بهتر و

گشایش بخش‌تر از شکیبایی به کسی داده نشد، در کلام الله مجید در آیه ۱۵۳ سوره بقره آمده است: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۱۵۳]. «از صبر و نماز کمک بجوید».

صبر بر سه نوع است: صبر بر طاعت خدای تعالی و صبر از گناهان و صبر در برابر تقدیر و سرنوشت، ساختن با زمانه برای بلند همتان جز از راه صبر میسر نیست، مهمترین انواع صبر همانا صبر در طاعت و صبر از گناه است که هیچگاه در برابر خواهش نفس خود را به نافرمانی خدای تعالی و عواقب آن دچار نسازد، روزه‌داری که فضایل آن بسیار است، از این جهت است که شعبه‌ای از صبر است، و روزه‌دار از بام تا شام از شهوت و خوراک و آب خودداری می‌کند و صبر می‌نماید.

حضرت رسول صبر را نور نامید، زیرا شخص شکیبیا برای گرفتن راه راست به وسیله صبر از نور حق استفاده می‌نماید و در مواردی که اضطراب و پریشانی افکار پیش می‌آید، از برکت صبر توفیق بر راه راست می‌یابد، و نظر به این که از راه صبر طرق اعمال و عواقب آنها را می‌اندیشد، همیشه کارهایش بر پایه راستی و درستی قرار می‌گیرد.

در معنی صبر نزد عرفا عبارتی است که لُبُّ آنها یکی است، و آن پایداری بر کتاب و سنت است، و در بلایا و مصایب ادب را نگهداشتن و هیچگاه بر تقدیر زبان اعتراض نگشودن. کلمه ضیاء عبارت از هر روشنایی است که حرارت به همراه دارد، مانند روشنایی خورشید، و نور عبارت از هر روشنایی است که حرارت همراه نیارد و لذت‌بخش باشد، مانند روشنایی ماه. و معلوم است که روشنایی ماه از خورشید است، زیرا در قرآن آیه ۵ سوره یونس آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ [یونس: ۵]. «اوست خدایی که خورشید را روشنایی‌بخش و حرارت‌افزا ساخت و ماه را روشنی داد».

بنابراین، صبر اصل نماز است، زیرا نماز مانند هر عبادت دیگری نیازمند صبر بر مواظبت آن می‌باشد، و از جهت دیگر صبر همیشه در برابر ناملازمات و فشار آن همراه با سوزش و ناراحتی است، در حالی که نماز چنان که گفتیم، آسایش خاطر و رو آوردن به درگاه خدا و لذت مناجات را همراه دارد، این است که نماز را نور و صبر را ضیاء نامید.

شارع مقدس در جستن کامیابی و نیک‌بختی دو جهان به کمک جستن از صبر و نماز هر دو دستور داد: «وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ» و قرآن دلیل و گواهی به نفع تو

است، اگر آن را به کار ببری و گواه دلیل به ضرر تو است، اگر برخلاف آن رفتار کنی. خداوند فرمود: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲]. «و فرود می‌آوریم از قرآن آنچه بهبود و رحمت برای مؤمنان باشد و نیفزاید ستمگران را مگر زیان‌کاری». قرآن شفای روان‌ها و رحمت دل‌ها و راهنمای عقل‌ها و روشنایی بخش مغزها و بهبودی بخش سینه‌هاست.

در حدیث دیگر حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «القرآن شافع مشفع وماحل مصدق. من قدمه أمامه، قاده إلي الجنة ومن جعله وراءه دفع في قفاه إلي النار» قرآن شفاعت‌خواهی است که شفاعت او قبول شده، و چاره‌سازی است تصدیق شده، کسی که قرآن را روبروی خود قرار داد، او را به بهشت رهبری می‌کند و می‌رساند، و کسی که او را پشت سر خود قرار داد، او را به دوزخ می‌رساند.

در حقیقت این کتاب چه گهرهای شاهواری دربر دارد و چه بندهای گرانبها که عرضه می‌نماید و چه راه‌های راست و روشن که در پیش آدمی قرار می‌دهد، مؤمنان هیچگاه از آن سیر نمی‌شوند و هیچ موقع از فرمان او سرپیچی نمی‌کنند، در گور و گردنه‌های قیامت رهایی‌بخش و یاری‌دهنده است و در اوقات فراغت، همدمی غمگسار و مهرگستر گردد، افسوس که اهل قرآن چهره در نقاب خاک کشیدند و عمل به قرآن از سینه‌های مردان، به درون کتاب‌ها انتقال یافت.

«كُلُّ النَّاسِ يَعْدُو» همه مردم چون بامداد شود، از خانه بیرون می‌روند و به تلاش و کوشش می‌پردازند و همه با شتاب و سرعت برای به دست‌آوردن مقاصد خود می‌کوشند. «فَبَايَعُ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا» پس کسی است که خود را به خدا می‌فروشد و خود را آزاد می‌کند، خود را از بردگی گناهان آزاد می‌سازد و از گرفتارشدن در عواقب گناهان از خشم خدا و عقاب شدید او خود را می‌رهاند.

ابوبکر بن عیاش گوید: موقعی که جوان بودم مردی به من گفت: بکوش تا آنجا که می‌توانی تا در دنیا از برده‌شدن در آخرت خود را برهانی؛ زیرا کسی که در آخرت بندی و اسیر و برده و ذلیل شد، رهایی نخواهد یافت. قسم به خدا! این گفته را هیچگاه فراموش نکرده‌ام.

حسن بصری می‌گوید: مؤمن در دنیا مانند اسیر است، هیچگاه ایمن ننشیند و برای نیک‌بختی خود از هیچ کار خیری فروگذاری نکند و بداند که ایمنی نیست، مگر روزی

که خدا را دیدار کند و آن روز پس از مرگ است. او گفت: ای آدمی زاده! مردم همه به سوی سودجویی و استفاده روانند، کجا می‌توانی مانند خود را به دست آوری؟ بکوش تا خودت استفاده کنی، زیرا هرگز مانند خودت را نخواهی یافت، یعنی اگر تمام دنیا را به دست آوری و نتوانی خود را نیک‌بخت سازی، وقتی که خودت به کیفر گناهان در دل دوزخ جای گرفتی، هیچیک از فایده‌های زودگذر دنیا به کار نمی‌آید.

در صحیح مسلم آمده است که روزی حضرت رسول الله ﷺ قریش را به سوی دینداری دعوت کرد و فرمود: «أی بنی هاشم! ای بنی عبدالمطلب!» خود را از آتش دوزخ برهانید. ای فاطمه! خودت را از آتش برهان». همچنین در صحیح بخاری چیزی مانند همین معنی هست، و در صحیح بخاری و مسلم آمده که وقتی این آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. نازل شد، حضرت این دعوت را فرمود، در حقیقت جمله «خودت را برهان» یعنی به چه کسی مهر می‌ورزی که از خودت برایت بهتر باشد؟ خوبی را از خودت آغاز کن، اگر به خودت رحم نکردی و با آلودگی‌ها خودت را باختی، همان مثال معروف صدق می‌کند که بعد از من جهان را آب گیرد.

در قرآن: ﴿إِنَّ الْأَخْسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الزمر: ۱۵]. آمده است: «زبان‌کاران واقعی مردمی هستند که به خود و بستگان‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند» یعنی هم خود را باختند و هم بستگان‌شان را. کسی که خود و بستگان‌ش را از دست داد و به آتش ابدی گرفتار شد، خسارتی بسیار زیانمند متحمل شده است.

«أَوْ مُوقَّعًا» یا کسی که خود را به شهوت‌ها و گناهان می‌فروشد و در آتش و عقاب خدای تعالی خود را گرفتار و هلاک می‌سازد، اما اختلاف است در این که الحمد لله همه ترازوی اعمال را پر می‌سازد، و سبحان الله نصف میزان را، و لا إله إلا الله میان آسمان و زمین را پر می‌کند، در حقیقت هریک از اینها همین ثواب را دارد. منت‌ها به حسب اشخاص فرق می‌کند، چنانکه کسی از نماز خود همه‌اش را دارد، و کسی از نماز خود صد یک آن را دارد، کسی که به تنهایی نماز می‌خواند یک فضیلت دارد، و کسی که با جماعت می‌خواند بیست و هفت درجه فضیلت دارد، گاهی یاد خدا به دل و زبان و اخلاص است، و گاهی با دل غافل و تن ناپاک و زبان بی‌زبان، و اینها باهم خیلی فرق دارند.

از سلف و پیشینیان کسانی در روز هزار بار تسبیح می کردند، و کسانی چندین بار هموزن خود مال، و کسانی همه ما یملک خود را در راه خیر برای فداء و سرب‌های خود صرف می کردند. خداوند متعال ما و شما و همه مسلمانان را بر آنچه مایه خوشنودی است توفیق دهد، و سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله والله أكبر. اگر در فضیلت آن همین یک مورد که باقیات صالحاتند، باشد، کافی است. خداوند فرماید:

﴿وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾ [الکهف: ۴۶]. «باقیات صالحات نزد پروردگارت هم از حیث ثواب و هم امیدواری بهتر است».

ابومالک: نام او از بین ده نام که برای او یاد شده همانا «حارث بن عاصم اشعری» است، پیشوایان حدیث مانند مسلم و ابوداوود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه احادیثی را که او از رسول الله ﷺ روایت نموده در صحاح خود آورده‌اند. بزرگان صحابه مانند جابر بن عبدالله از او روایت کرده‌اند. ابومالک اشعری و معاذ و ابو عبیده و شرحبیل همه در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در یک روز به مرض طاعون درگذشته‌اند، رحمه الله و جزاهم عن الإسلام خیرا.

حديث بيست و چهارم

عن أبي ذرِّ الغفاريِّ رضي الله عنه، عن النبيِّ صلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم فيما يرويه عن ربِّه عزَّ وجلَّ أنه قال: «يا عبَّادي، إني حرَّمتُ الظُّلمَ على نفسي، وجعلتُه بينكم محرَّمًا، فلا تظالموا. يا عبَّادي، كلُّكم ضالٌّ إلَّا من هديتُه فاستهدوني أهدكم. يا عبَّادي، كلُّكم جائعٌ إلَّا من أطعمتُه، فاستطعموني أطعمكم. يا عبَّادي، كلُّكم عارٍ إلَّا من كسوتُه، فاستكسوني أكسكم. يا عبَّادي، إنكم تخطفون بالليل والنَّهار وأنا أغفر الذُّنوبَ جميعًا، فاستغفروني أغفر لكم».

يا عبَّادي، إنكم لن تبلغوا ضري فتضروني، ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني.
يا عبَّادي، لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم كانوا على أثقي قلب رجلٍ واحدٍ منكم ما زاد ذلك في ملكي شيئًا.
يا عبَّادي، لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم كانوا على أفجر قلب رجلٍ واحدٍ منكم ما نقص ذلك من ملكي شيئًا.
يا عبَّادي لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم قاموا في صعيدٍ واحدٍ فسألوني فأعطيت كل واحدٍ مسألتَه ما نقص ذلك مما عندي إلَّا كما ينقص المِخيط إذا أدخل البحرَ.

يا عبَّادي، إنما هي أعمالكم أحصياها لكم ثم أوفيكُم إياها. فمن وجد خيرًا فليحمد الله، ومن وجد غير ذلك فلا يلومنَّ إلَّا نفسه».

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

أبی ذر غفاری رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم نقل کرده از جمله آنچه پیغمبر از پروردگار عزوجل روایت می کند که فرمود:

ای بندگان من! ستم بر خودم را حرام نمودم و آن را میان شما نیز حرام کردم، پس به همدیگر ستم نکنید. ای بندگان من! همه تان گمراهید مگر کسی که من او را هدایت نموده‌ام، پس راه راست را از من بخواهید تا شما را راهنمایی کنم. ای بندگان من! همه تان گرسنه اید مگر کسی که من خوراکش داده‌ام، پس از من خوراک بخواهید تا شما را خوراک دهم. ای بندگان من! همه تان برهنه اید مگر کسی که من پوشاکش دادم، پس پوشاک از من بخواهید تا بپوشانم تان. ای بندگان من! در حقیقت شما در شب و روز خطا می کنید، و منم که همه گناهان را می آموزدم، پس از من آموزش بخواهید تا شما را بیاموزم.

ای بندگان من! محققاً شما هرگز نمی توانید زبانی به من برسانید تا این کار را نکنید، و هرگز قادر به فایده رسانیدن به من نیستید تا مرا نفعی برسانید. ای بندگان من! اگر در حقیقت از نخستین شما تا آخرین فردتان و انس و جن تان همه بر پرهیزگارتین قلب یکی از شما باشند و همه پرهیزگارتین باشید، آن در ملک من چیزی نخواهد افزود. ای بندگان من! اگر در حقیقت اول و آخرتان و انس و جن تان همه بر ناپاکترین قلب یکی از شما باشند به این که همه ناپاکترین باشید، آن از ملک من چیزی کم نخواهد کرد.

ای بندگان من! اگر در حقیقت اولین تا آخرین فردتان از انس گرفته تا جن تان همه در یک میدان به پا خیزید و همه از من خواهش کنید و به هریک از شما آنچه را که می خواهید بدهم، آن همه خواهش از آنچه نزد من است چیز نخواهد کاست، مگر آنچنان که سوزن از آب دریا هرگاه در آن فرو برده شد کم می کند. ای بندگان من! آنچه می بینید، نتیجه کردارتان است که برای شما می شمارم و پس از آن به وفا و تمام به شما می رسانم، پس کسی که خوبی یافت، باید خدا را ستایش گوید، و کسی که غیر از آن یافت، نباید غیر از خودش را سرزنش کند. (امام مسلم این حدیث را روایت کرده است).

شرح حدیث:

در حدیث صحیح بالا حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ و آله و سلم حکمت بسیاری را بر امت خود روشن می سازند.

خدای مهربان در تمام ذرات کاینات آثار رحمت و مهر خود را روشن ساخت، موجودات را از نیستی به هستی آورد، زندگی بخشود، روزی میسر فرمود، اسباب راحت و وسایل آسایش برای آنها فراهم ساخت و با نیروی هوش و عقل که به بشر عنایت فرمود، او را روز به روز برای پیشرفت آماده ساخت، و بشر را سفارش داد که از مایه بدبختی که همانا ظلم و ستم است اجتناب کنند.

عبارتی از این بهتر نمی‌توان یافت که پروردگار توانا بفرماید: ای بندگان من! بدانید که من ستم را بر خود حرام ساخته‌ام، وقتی که من آفریدگار و پروردگارم، ظلم را بر خود حرام ساخته‌ام، اگرچه ظلم از خدای تعالی صورت نمی‌پذیرد، زیرا ظلم عبارت است از تصرف در مال دیگری، در حالی که آنچه هست، ملک خدا و مخلوق خداست.

خداوند در آیاتی متعدد می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [اق: ۲۹]. «نسبت به بندگان ستم‌گر نیستم». ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۰۸] «خداوند نمی‌خواهد به جهانیان ظلم روا بدارد». ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾ [یونس: ۴۴]. «محققاً خدا به هیچ وجه به مردم ظلم نخواهد نمود». ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ [النساء: ۴۰]. «به راستی خدا هم‌وزن ذره‌ای ظلم نخواهد کرد».

می‌فرماید که من ظلم را میان شما بندگان هم حرام فرموده‌ام، پس شما به همدیگر ستم نکنید، زیرا بدبختی بشر و کاینات همه از ظلم و ستم است، ظلم در دیانت چنین است که شرک آورند، و ظلم در نفس به کشتن ناروا است، ظلم در نسبت‌دادن خود به کسانی که به آنها نسبتی ندارد، و ظلم در عقل؛ مثلاً؛ به این که عقل را به کار نیندد و پیرو خرافات و چیزهای موهوم شود، و یا این که به آشامیدن مشروب عقل خود را زایل کند و از حالت آدمیت به دیوانگی و درندگی برود، و ظلم در مال به دزدی و خیانت و خوردن مال از طریق ناروا است.

خدای توانا هیچگونه گفتار بدی را اجازه نداده است که بلند گفته شود، مگر گفتار مظلوم در نالیدن از ظالم که آن را روا دانسته تا مردم از ظلم ستمگر آگاه شوند و عواقب تلخی را که بر سر ظالم می‌آید به چشم ببینند.

از این رو می‌فرماید: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَى مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾ [النساء: ۱۴۸]. «خداوند دوست نمی‌دارد آواز به بدگویی بلند شود، مگر از مظلوم که ستم‌های ظالم را برشمرد».

باری تعالی بدترین ظلم را شرک دانسته است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «محققاً شرک آوردن به خدا ظلمی بسیار بزرگ است».

در حدیث است که خداوند مهلت و فرصت به ظالم می‌دهد، و لکن هرگاه او را به عقوبت کشید، نجاتش محال است: «إِنَّ اللَّهَ لِيَمْلِكُ لِلظَّالِمِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يَفْلِتْهُ». در حدیث صحیح است که حضرت رسول پرسید: آیا می‌دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است نقدینه و کالایی ندارد. فرمود: مفلس کسی است که روز قیامت می‌آید، نماز دارد و روزه دارد و زکات دارد، در حالی که دشنام به این داده و این را زده و مال آن را گرفته است، پس این از حسناتش می‌گیرد و هرگاه حسناتش تمام شد، و هنوز حقوق مردم در گردن دارد، از بدی‌های طلب‌کارانش گرفته می‌شود و بر او انداخته می‌شود، پس از آن به دوزخ فرستاده می‌شود.

در حدیث است که حضرت رسول فرمود: کسی که در حق ظالمی دعای خیر می‌کند، به حقیقت دوست داشته است که در زمین نافرمانی خدا کند. ای بندگان من! همه گمراهید، مگر کسانی که هدایت‌شان کردم، پس راهنمایی از من بخواهید تا شما را به راه راست برسانم، شما بندگان را به وسیله پیغمبران راهنمایی کردم و هنگامی که شما نوزادانی آماده اسلام هستید من هستم که پدر و مادر و استادان مهربان برایتان فراهم می‌آورم تا شما را به راه راست برسانند، و کسی که از هدایت من محروم باشد پدر و مادر و استادانی نصیب او خواهند بود که او را به گمراهی می‌رسانند، من سبب‌ساز و چاره‌ساز هستم، اگر در کودکی نتوانستید، در بزرگی به من رو آرید که من همیشه برای هدایت‌تان آماده‌ام، هدایت همه‌اش از من است، فکر نکنید که عقل تنها و یا علم تنها و یا پرورش‌دهنده شما را به راه راست می‌رساند، این من هستم که از طریق عقل و یا مربی شما را به راه راست می‌رسانم.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [النحل: ۷۸]. «خداوند شما را از شکم‌های مادران به دنیا می‌آورد در حالی که چیزی نمی‌دانید». و آن وقت پدر و مادر و خویش و معلم را فراهم ساخت تا قوه فکر و عقل و هوش را بکار بندید و پایه علم را به کار ببرید، مهر مادر و شفقت پدر به هم آمیخت تا برای تو وسیله نگهداری و تربیت باشد، آیا بازهم تا این حد مهربانی جایز می‌دانید که روی را از احسان‌کننده برگردانید؟ روی به من آرید تا شما را به مطلب برسانم. ای

بندگان من! همه گرسنه اید مگر کسی که من او را خوراک داده‌ام، روزی را از من بخواهید تا روزیتان را به شما برسانم، این من هستم که در دل «زید» می‌اندازم که بر «عمرو» رحم آورد، من هستم که برای یکی حاجتی پیش می‌آورم تا به دیگری مراجعه نماید و کمکی به وی رساند.

در حقیقت اگر انسان به درستی بیندیشد، می‌بیند که اراده خدا برای رسانیدن بندگان به وسیله یکدیگر چه اندازه شگفت‌آور است، شاد باد روح سعدی که گفت:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

ای بندگان من! همه برهنه اید، مگر کسی که او را بیوشانم، پس پوشاک از من بخواهید تا به شما برسانم، شما تصور نکنید که روزیتان در دست این و آن است، این و آن چیزی در دست ندارند، نیاز خودشان در دست من است، مگر نه این است که مرگ آنان در دست من است؟ زندگی‌شان از فضل من است؟ روزیشان را من می‌رسانم؟ پس چقدر نفهمی است که رو به بندگان بنهید و آبروی خود نزد همچو خودی ببرید و به سوی من رو نیاورید، من عطایم بی‌منت است، هر قدر روزی به شما برسانم، خسته نمی‌شوم. چه کسی سراغ دارید که اگر بیش از دو سه بار از وی بخواهید، روی به هم نیاورد؟ من هستم که روزیتان را متعهدم از بچگی تا بزرگی، از نوزادی تا سالخوردگی شما را فراموش نمی‌کنم، احسان می‌کنم و بدی می‌کنید باز هم روزی‌تان را قطع نمی‌کنم، شما را مهلت می‌دهم تا از من آموزش بخواهید. ای بندگان من! شما به شب و روز خطا می‌کنید و من شما را می‌آمزم، پس از من بخواهید تا شما را بیامزم.

در همه این مسایل فرمود: از من بخواهید، هدایت از من بخواهید، روزی از من بخواهید، پوشاک از من بخواهید، زیرا اگر بدون خواهش از او باشد، داستان قارون

پیش می‌آید که گفته چنانکه در قرآن است: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ القصص:

[۷۸]. «قارون گفت: مالی که به من رسیده است، از علم و دانش خودم بوده است» خدا به من نداده است، در نتیجه خودش و مال‌هایش همه به زمین فرو رفتند.

ای بندگان من! خوبی من به شما فقط از راه مهر و رحمت من است، من از شما بی‌نیازم، منزله از نیازم، دعایتان را به اجابت می‌رسانم، هدایت‌جویان را به هدایت می‌رسانم، روزی‌خواهان را روزی می‌دهم و پوشاک می‌رسانم، آموزش‌خواهان را می‌آمزم، و در همه اینها ابداً توقعی از شما ندارم. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

[العنکبوت: ۶]. «محققاً خدا از همه جهانیان بی‌نیاز است». ای بندگان من! نه توانایی زیان‌رسیدن در شما هست که بتوانید زبانی به من برسانید، و نه توانایی نفع‌رسانیدن در شماست که بتوانید به من فایده‌ای برسانید، سود و زبانی از شما به من نمی‌رسد. ای بندگان من! اگر همه بر قلب پاکترین و پرهیزگارترین فرد بشر باشید، از ملک من چیزی کم نشود، بر بیچارگی‌تان رحم می‌آورم و به توبه شما خوش‌وقت می‌شوم، شما اگر هر قدر خوش‌وقتی بیابید باز هم به آن خوش‌وقتی من که از توبه شماست، نمی‌رسد. عظمت من طوری است که همه کاینات در برابر من عدم است.

کفر شما چیزی از ملک من کم نکند، ایمان شما بر ملک من نیفزاید. ای بندگان! اگر اول و آخرتان و انس و جن‌تان در یک میدان گرد آید و هر کدام هر چه می‌خواهید از من بخواهید و به هر کدام از شما آنچه می‌خواهد بدهم، از آنچه نزد من است چیزی کم نکند، مگر آنقدر که سوزن در دریا فرو بردن از دریا کم می‌کند، دریا از سر سوزن چه اندازه کم می‌کند؟ هیچ. یعنی هر چه بخواهند آن را برسانم، هیچ از ملک من کم نکند، چیزی کم نکند، بلکه بیفزاید. ندانسته‌اید که علم هر چه بیشتر اتفاق شود، افزونتر می‌شود. پس ای بندگان! از چنین پروردگاری که خزاین کرم و رحمتش پایان نمی‌پذیرد و گنجینه‌های احسانش تمام نمی‌شود بخواهید. ولی خواستن و خواهش‌تان همراه با شوق و یقین باشد و در خواهش از خدای تعالی همت را بلند بگیرید که هر چه بخواهند، نزد خدا مهم نیست.

بیچاره مردمی که از این همه رحمت محروم شوند و از آن همه دریای احسان و گنجینه‌های انفاق دست را کوتاه دارند و کاری نکنند که دری از دریای رحمت برایشان گشوده شود، الحق بی‌چاره‌آهایی که از خدا نخواهند و خود را بیچاره محروم کنند و روز قیامت هم شرمساری برند که نخواستند و نیافتند؛ زیرا اگر می‌خواستند به دست می‌آوردند. ای بندگان من! حقیقت قضیه این است که همان کردارهای خودتان است که برایتان می‌شمارم، و پس از آن مزد و سزای آنها را به تمام و کمال به شما می‌رسانم، پس اگر کسی در مزد و سزای خود خوبی یافت و به توفیق خدای تعالی کارهای شایسته کرد و زندگی پرآسایش نصیبش شد، باید بداند که سزای نکوکاری، نکوکاری است.

خداوند متعال فرمود: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ وَحَيٰوةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷]. «کسی که کار

شایسته کند، از مرد و زن در حالی که ایمان دارد، پس در حقیقت او را زندگی خوش و پرآسایش می‌دهیم، و هرآینه به ایشان مزد و سزایشان را در برابر بهترین رفتاری که می‌کردند می‌رسانیم». کسی که به کارهای شایسته کامیاب شد و توفیق نکوکاری و سزای خوب آن از فضل خدای تعالی یافت، باید ستایش خدای تعالی را به جا آورد که او را چنین توفیق داده است، چنانکه بهشتیان به سپاس خدا پرداختند و گفتند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ [الأعراف: ۴۳]. «ستایش برای خدای یکتاست که ما را به این خوشی رسانید و بهشت را نصیب ما فرمود». ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ [الزمر: ۷۴] «همه سپاس‌گزاری ما برای خدای یکتاست که به آنچه نوید داد راست فرمود و ما را به بهشت رسانید». ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ [فاطر: ۳۴]. «همه ستایش ما برای خدای یکتاست که از ما نگرانی را دور ساخت». و هرکسی نتیجه‌ای غیر از آن بیابد و سزایش بد و مزدش دوزخ باشد، پس کسی غیر از خودش را سرزنش نکند، چنانکه در قرآن در باره دوزخیان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ [غافر: ۱۰]. محققاً مردمی که کفر آوردند و به دوزخ رسیدند، صدا زده می‌شوند که در حقیقت خشمی که خدا بر شما دارد، بیش از خشمی است که شما بر خود گرفته‌اید: ﴿فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [ابراهیم: ۲۲]. موقعی که دوزخیان به ملامت شیطان زبان گشودند، شیطان از خود دفاع می‌کند و می‌گوید: مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش بکنید که عقل خود را به کار نبستید، از گمراهان پیروی کردید، روی از خدا گردانید، روی به خدا نیاوردید، زیرا در حقیقت هرکس رو به خدا آورد رویش به خیر است.

حدیث بیست و چهارم از کتاب اربعین امام نووی را که شرح آن گذشت «مسلم» در صحیح خود روایت نموده است، و رجال اسناد آن همه دمشقی هستند، و امام احمد و ترمذی و نسایی هم با زیادتی آن را روایت کرده‌اند، و چنانکه ظاهر است، این حدیث مشتمل بر قاعده‌های عظیم در اصول دین و فروع آن و آداب آن و آنچه دل را به صلاح آورد می‌باشد.

(تنبیه) حدیث بیستم و چهارم و هر حدیثی که در اول آن یاد شود که حضرت رسول الله از خدا عزوجل روایت نماید، این حدیث را «حدیث قدسی» نامند و جمله حدیث‌های «قدسی» تا بیش از صد حدیث رسیده است که بعضی از دانشمندان در

جزء بزرگی جمع‌آوری کرده‌اند، و حدیث «قدسی» را می‌توان کلام خدا دانست و می‌توان آن را کلام پیغمبر دانست؛ زیرا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را از خدای متعال روایت نموده است.

فرقی که میان قرآن و حدیث «قدسی» است، این است که قرآن معجزه است و حدیث «قدسی» معجزه نیست. قرآن خواندنش در نماز فرض است، در حالی که خواندن حدیث «قدسی» در نماز، نماز را باطل می‌کند. دست‌زدن بدون وضو به قرآن حرام است و دست‌زدن به حدیث «قدسی» بدون وضوء حرام نیست، خواندن قرآن از بر برای جنب حرام است، در حالی که جنب می‌تواند حدیث «قدسی» را بخواند. قرآن متعبد بالتلاوة است و نمی‌توان آن را روایت به معنی نمود، در حالی که می‌توان معنی حدیث «قدسی» را به لفظ دیگر ادا کرد. قرآن هر جمله‌ای از آن «آیه» نام دارد و هر چند آیه سوره نامیده می‌شود، در صورتی که حدیث «قدسی» را نمی‌توان آیه و سوره نامید، قرآن در خواندن هر حرف آن ده حسنه است، در حالی که حدیث «قدسی» هر حرفش ده حسنه ندارد، قرآن فروشش نزد امام احمد جایز نیست و نزد ما فروش قرآن مکروه است، در حالی که فروش حدیث «قدسی» نه حرام است و نه مکروه. قرآن گفته می‌شود قال الله: «خدا فرمود»، و درست نیست که در مورد آیه قرآن گفته شود: قال رسول الله، در حالی که حدیث «قدسی» را می‌گوییم قال: «رسول الله فیما یرویه عن ربه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

اما غیر حدیث «قدسی» از احادیث دیگر، آیا می‌توان گفت که پیغمبر به وحی از خدا فرموده است؟ آیه ۳ سوره نجم شاهد این است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النجم: ۳]. «پیغمبر سخن از روی هوی نمی‌گوید، آنچه می‌فرماید از طریق وحی است». صلی الله علیه وآله وصحبه وزاده فضلاً و شرفاً لدیه.

حدیث بیست و پنجم

«عن أبي ذرٍّ س، أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالْأَجُورِ؛ يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيُصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَيَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ. قَالَ: أَوْلَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَا تَصَدَّقُونَ، إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ.»

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيَّتِي أَحَدُنَا شَهَوْتُهُ وَيَكُونُ لَهُ أَجْرٌ؟ قَالَ:

أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ.»

(رواه مُسْلِمٌ)

ترجمه حدیث:

نیز از ابی ذر رضی الله عنه نقل است که گروهی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به پیغمبر که درود و سلام خدا بر او باد گفتند: یا رسول الله! صاحبان مالها أجرها را بردند یعنی ثروتمندان همه ثوابها را بردند، نماز می خوانند همانطوری که ما نماز می خوانیم، و روزه می گیرند همانطور که ما روزه می گیریم با زیادتی مال هایشان صدقه می دهند. فرمود: آیا چنین نیست که خداوند آن چه را که صدقه می هید برای شما قرار داد؟ شما در برابر هر سبحان الله گفتن صدقه ای دارید، و در برابر هر الله اکبر گفتن صدقه ای، و با هر الحمد لله گفتن صدقه ای، و در مقابل هر لا إله إلا الله گفتن صدقه ای، و در برابر هر واداشتن به خوبی صدقه ای و در هر بازداشتن از زشتی صدقه ای و در نزدیکی که یکی از شما با همسرش می کند صدقه ای هست.

گفتند: یا رسول الله! آیا ما در رفع شهوت پاداشی داریم؟ فرمود: آیا اگر شهوت خود را در حرام بگذارد، آیا گناهی دارد؟ پس همچنان است که هرگاه شهوتش را در حلال رفع کند، پاداش و ثواب دارد. (روایت از مسلم).

شرح حدیث:

در حدیث بالا پیغمبر اکرم ﷺ برای امتش روشن ساخت که همه أجزها تنها برای ثروتمندان نیست، بلکه فقراء مواردی برای أجر دارند، و آنچه به ثبوت رسیده این است که همیشه نیازمندان به خیر و خوبی نزدیکترند، اگر به کسانی که به پیغمبران ایمان آورده‌اند نگاه شود، بیشتر کسانی که در ابتداء به پیغمبران ایمان آورده‌اند، از طبقه فقراء بوده‌اند، زیرا فقراء از غرور ثروت به سرکشی نیفتاده‌اند و محبت مال و جاه دیده دلشان را کور نساخته است، یک نگاه به تاریخ برای صدق این مدعا کافی است.

اگرچه وقتی بینوا و بانوا هردو باایمان باشند، اثر کارهای خیر ثروتمند در اصلاح اجتماع بیشتر است، برای اینکه هرگاه مرد ثروتمندی مانند ابوبکر صدیق را در نظر بیاوریم و بلال را از خاطر بگذرانیم، صرف نظر از شخصیت و اهمیت ابوبکر صدیق در اسلام، همین ثروت او که در راه اسلام به مصرف می‌رسانید، برای فقرایی مانند بلال مایه حیاتی تازه می‌شد، برای این که ابوبکر صدیق و خدیجه کبری آنچه داشتند، در راه پیغمبر اسلام نثار می‌کردند. ابوبکر صدیق هرگاه می‌نشید بندهای مسلمان شده و مورد تعذیب است، به هر قیمتی بود او را می‌خرید و آزاد می‌کرد و او را از شکنجه رهایی می‌بخشید.

در صدر اسلام که ایمان مردم قوی بود و مخصوصاً استفاده از نور نبوت و برکت سخنان حضرت رسول ﷺ که حتی سنگ‌دل‌ترین افراد را دگرگون می‌کرد و از ظلمت کفر به نور ایمان می‌رهانید، اهل ثروت و توانگران در پیش‌دستی بر یکدیگر در کارهای خیر کاری می‌کردند که هنوز تاریخ دنیا چنان مردانی را بعد از ایشان به خود ندیده است.

نیازمندان مسلمانان وقتی که دیدند توانگران در عبادات مانند فقراء مواظبت دارند، و آنگاه از ثروت خود در راه خدا انفاق مستمر دارند، شکایت از ناتوانی خود و سبقت توانگران از آنها را به نزد حضرت رسول ﷺ بردند که هرچه اجر و ثواب بود توانگران بردند. نماز می‌خوانند همانطور که ما نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیرند همانطور که ما روزه می‌گیریم، و صدقه می‌دهند به زیادتی مال‌شان در حالی که از ما صدقه میسر نمی‌گردد.

حضرت رسول الله فرمود: خدای عزوجل در برابر هر «سبحان الله» صدقه‌ای و در برابر هر «الله اکبر»ی که می‌گویید صدقه‌ای قرار داده و با هر «الحمد لله» که بر زبان

می‌رانید صدقه‌ای دارید و به هر «لا إله إلا الله» که می‌گویید صدقه‌ای دارید و هر کار نیک و خوبی که مردم را بر آن وامی‌دارید، صدقه‌ای دارید، و هر بدی و زشتی که مردم را از آن باز می‌دارید، باز صدقه‌ای دارید.

مقصود حضرت رسول ﷺ این است که صدقه همه در مال نیست، بلکه هر خوبی کردنی صدقه‌ای است. در حدیث صحیح مسلم به روایت از حذیفه از پیغمبر ﷺ آمده که فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» هر نوع خوبی صدقه‌ای است. صدقه بر دو قسم است: صدقه مالی و صدقه غیر مالی.

صدقه مالی مانند غذا دادن به نیازمندان، لباس پوشاندن مستمندان، خانه‌ساختن برای بینوایان، پرورش یتیمان و افتادگان، ساختن مدارس، بیمارستان‌ها، تیمارستان، دارالایتام، مساجد، آب انبارها، لوله‌کشی آب، اوقاف و خیرات عمومی. صدقه غیر مالی هم بر دو نوع است: آنچه نفعش به همه برسد و صدقه بر عموم باشد، و این قسم گاهی از صدقه مالی بهتر است، مانند امر به معروف و نهی از منکر که مردم را به صلاح آوردن و از زشتی‌ها جلوگیری کردن مهمترین عبادت است، زیرا دعوت مردم به سوی طاعت خدا و جلوگیری از گناه و نافرمانی خدای تعالی است، و تعلیم علم نافع، و یاد دادن قرآن، فراهم‌ساختن کاری که نفع عموم دربر دارد، مانند وعظ و ارشاد و دفع ظلم از مردم و جلو ستم‌گران را گرفتن و دعای خیر برای مؤمنان نمودن و آمرزش آنها از خدای تعالی خواستن و شفاعت خواهی به آزاد کردن بندیان و اصلاح و آشتی کردن میان دشمنان و لبخند در روی برادران و خوش‌رویی در برابر مردمان و مهربانی در باره زن و فرزند و بستگان و تفقد و احوال‌پرسی خویشاوندان و تشکر و سپاس از همسایگان همه اینها صدقه است، و لازم نیست مال داشته باشد و گاهی یک حرف خیر باعث حیات ملتی می‌گردد.

باید دانست که در حدیث یاد شده که هر عضوی از بدن مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره صدقه‌ای بر آن است، و صدقه هم وقتی که شخص قیمت عمر خود را بداند، پایان ندارد؛ زیرا انسان می‌تواند در تمام طریق خیر گام بردارد، از این روی نیازمندان مهاجرین که حضرت در باره صدقه غیر مالی از یاد خدا و امر به معروف و نهی از منکر به آنها یادآوری فرمود، دیری نگذشت که دوباره برگشتند و گفتند: یا رسول الله! آن توانگران از فضل یاد خدا به سبحان الله و تکبیر و تهلیل و الحمد لله و ستایش خدا و اشتغال به یاد او آگاه شده و با ما در این فضیلت هم شرکت جسته‌اند.

حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» آن فضل خداست که به هرکس که بخواهد می‌دهد، یعنی اگر توانگران هم یاد خدا آموخته‌اند و هم صدقات و مبرات مالی را اجرا کرده‌اند، نمی‌توان از آن جلوگیری کرد، بلکه برای آنها دعای خیر باید نمود که فضل خدا برایشان بر دوام باشد.

در حدیث بالا اشاره به آن شده که فضل صدقه مالی به سبب آن که نفعش به مردم می‌رسد، از صدقه‌ای که از تهلیل و تسبیح فراهم آید بیشتر است، و گفتار سعدی علیه الرحمه در معنی همین اشاره است:

توانگران را وقف است و نذز و مهمانی
 کوت و فطره و اعتاق و هدی و قربانی
 تو کی به دولت ایشان رسی که نت
 جز دو رکعت و آنهم به صد پریشانی؟
 و در پایان تأثیرات ثروت از قول قاضی که او را حکم کرده‌اند، می‌گوید:

توانگرا چو دل و دست کامرانت هست
 بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی
 در آخر حدیث بالا که از حضرت رسول الله ﷺ سوال کردند: چگونه ممکن است یکی از ما شهوت خود را انجام دهد و اجر و ثواب داشته باشد؟ حضرت فرمود: اگر همین شهوت را در راه حرام مصرف کند، آیا گناه دارد؟ پس به همین ترتیب هرگاه شهوت را در راه حلال انجام دهد، اجر و ثواب دارد. و این خود دلیل است بر قیاس گرفتن و نشانه است بر این که شخص مسلمان می‌تواند در همه کار خود اجر و ثواب به دست آورد.

زیرا وقتی که انسان در همه کارها رضا و خوشنودی خدا را مقصود خود بداند، خوراک برای نیرومندی در طاعت و خواب برای آسایش و تجدید قوا در عبادت، کار برای حفظ آبروی خود، زن برای پاک‌دامنی و فرزند برای ادامه طاعت و مال برای انفاق در راه خدا و علم برای تعلیم مردم و آشناکردن‌شان به حقایق اسلام و جاه برای دفاع از ضعفاء و ستمدیدگان و زبان برای ارشاد و اصلاح و شفاعت‌خواهی و یاد خدا، همه کارها به طاعت مبدل خواهد شد و زندگی به سعادت‌ی دامنهدار و فرجام نیک می‌کشد.

و چنانکه یاد شد، در همه چیز به حساب خودش صدقه است، در مال و جاه و در علم و نیروی بدنی، و می‌توان در هر حال و در همه کار رضای حق تعالی را جست، چنانکه شرح شد و مانند این حدیث به روایت علی بن ابی طالب، ابوذر و ابوالدرداء و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و غیرشان ثابت شده است ﷺ.

باید دانست که صدقه به معنی خوبی کردن و رحمت فرستادن است، زیرا در حدیث‌های بسیار آمده است: «صدقه تصدق بها علیکم» (رواه مسلم)، صدقه‌ای است که خداوند بر شما صدقه نمود، و این را حضرت فرمود در باره قصر نماز در سفر، و در باره کسی که عادت به نماز شب داشت و شبی به خواب افتاد و نماز شب را نخواند. در حدیث است که خداوند در هر روز و هر شب و هر ساعت صدقه‌ای دارد که به آن بر بندگان خود منت می‌گذارد، و خداوند منتی را بر کسی قرار نداد که مانند الهام نمودن یاد خود در دل بنده‌ای باشد.

در مورد این که فقیر صابر بهتر است یا غنی شاکر، صوفیه معتقدند که فقیر صابر بهتر است، و معتقدند که فقر به ریاضت و تهذیب بیشتر کمک می‌کند، و فقهاء معتقدند که غنی شاکر بهتر است، زیرا ریاضت و تهذیب نفس به انفاق در راه خیر و تطهیر نفس از بخل در غنی و توانگری بهتر میسر است، و برای حضرت هر حالت جمع شده است.

در ابتداء نبوت فقر همراه صبر، و در آخر مراحل حیات مقدسه‌شان غنی و توانگری همراه شکر، و همین هم دلیل است که توانگری همراه شکر و سپاس‌گزاری خدا تعالی به انفاق مال باشد، بهتر است؛ زیرا پایان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن قرار گرفت. باید دانست که مقصود از فقر همانا فقر دنیوی است که تنها تنگ‌دستی باشد، و در فکر جمع مال نبودن و این است که می‌فرماید: «ألفقر فخري». اما فقر دینی که از ضعف ایمان و سوء اخلاق سرچشمه بگیرد، فقری است که روسیاهی در دارین است، و بیشتر دانشمندان و رجال بلندنام در ابتداء فقیر صابر و در انتها غنی شاکر بوده‌اند، چنانکه این میراث را از حضرت ختمی مرتبت برده‌اند.

حدیث بیست و ششم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«كُلُّ سُلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ؛ تَعْدِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَانِيَتِهِ فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَبِكُلِّ خُطْوَةٍ تَمْشِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَتُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ».

(رواه البخاري ومسلم)

ترجمه حدیث:

از ابی هریره رضي الله عنه نقل است که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: هر پیوندی از بدن مردم بر آن صدقه‌ای واجب است، هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند و بین دو تن را اصلاح می‌نماید، صدقه‌ای است و به شخص کمک می‌کند تا بر حیوانش سوار شود، یا کالایش را بر حیوانش می‌نهد صدقه‌ای است و به هر گامی که برمی‌داری به سوی نماز صدقه‌ای است و دورکردن آزار از راه مردم صدقه‌ای است. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر ترغیب بر حکمت خلق و مشاهده شگفتی‌های آفرینش خدای عزوجل و محکم‌کاری او تعالی در اعضاء بدن آدمی است، اگر آدمی در علم تشریح دست داشته و وضع پیوندها و نهاد استخوان‌ها و چگونگی اتصال آنها و ارتباط آنها با یکدیگر به طوری که اگر یک ذره زیاد و کم شود، حرکت آدمی مختل شود، بداند آنگاه چگونگی ساختمان بدن آدمی و جمع میان زیبایی و استحکام و قراردادن هر عضوی در محل مناسب و تنظیم استخوان‌ها و پوست‌ها و گوشت‌ها و رگ‌ها و پی‌ها و ماهیچه‌ها را مطالعه کند که مثلاً برای مغز استخوان کاسه سر که از چهار طرف مغز را دربر گرفته است و استخوان ابرو و حدقه چشم به طرز عجیبی برای نگهداری چشم با

حفظ زیبایی آن و قراردادن ابرو و مژه برای جلوگیری از ریختن عرق به چشم و ایجاد زیبایی و طبقات متعدد چشم و میلیون‌ها مثلث در شبکیه و اعصاب ناقل نور و اخبار از چشم به مغز و پلک‌ها و مژگان و سفیدی زیبا و مردمک ظریف و درخشان و عکاس، چه شاهکاری به کار رفته است، و به همین ترتیب نظام انگشتان که چگونه چهار انگشت را در یک طرف و شست در یک طرف، تا همین یک انگشت شست وسیله استحکام گرفتن به کف و انگشتان باشد و حکمت سرانگشتان که اگر همین انگشت شست نباشد، باقی کف دست و چهار انگشت قدرتی نخواهد داشت، و اگر سر انگشتان نباشد، هیچ استفاده از انگشتان مقدور نیست، و چگونگی چهار انگشت که هر کدام سه بند و انگشت شست دو بند دارد، و چگونگی خمیدگی پا مثلاً به عقب فقط، زیرا اگر پا به هردو طرف خمیده می‌شد راه رفتن مقدور نمی‌شد، و همچنین دست که به جلو تا می‌شود و اگر به عقب هم تا می‌شد امکان بلندکردن هیچ جسمی نبود، و وضع دو گوش که بیرون آن برای تعیین جهت صوت است و اگر غضروف بیرونی نبود، تشخیص صدا مقدور نبود، و نظام دندان‌ها از پیشین و نیش و آسیا که هرکدام وظیفه‌ای دارد و خدمت زبان از ایجاد آب دهن و گرداندن لقمه خوراک در دهان و با احتیاط کامل لقمه را چرخاندن که زیر دندان له شود، آنگاه استادی زبان در تقطیع حروف و جداکردن کلمات و حکمت بینی و زیبایی آن و حفظ سینه از ورود گرد و خاک و ساختمان آرواره و دهان و زبان کوچک و بن‌های دندان و ساختمان محیر العقول مغز و تقسیمات آن و چگونگی ضبط صورت‌ها و حفظ دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و احساسات یک عمر طولانی و نظم حرکات و اداره بدن و چگونگی چرخیدن خون در غدد مغزی و مویرگ‌های آن که هرکدام به تنهایی اندیشه آدمی را به تحیر وامی‌دارد و عقل و خرد را به سپاس و تشکر وادار می‌سازد که بگوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

البته این که عرض شد، حتی یک میلیونیم این مبحث نمی‌تواند باشد و فقط برای مثال و جلب سپاس و ترغیب در شکر و سپاس پروردگار جهانیان یاد شد که چه اندازه فضل و منت بر آدمی دارد و هر روزی که آفتاب در آن طلوع می‌نماید، روز تازه‌ای از عمر است که باید در برابر تندرستی سپاس خدای را به جا آورد که روزهای دلنشین و مشاهده طلوع آفتاب پر فروغ و احساس تندرستی و سلامت اعضاء و حصول مطالب و برآورده شدن نیازمندی‌ها به یک تدبیر بی‌نظیر آفریدگار توانا تا چه اندازه مستلزم شکر و سپاس است.

به همین سبب داناترین دانایان جهان و سرور دانشمندان کیهان و معلم خیرخواه و خیرآموز جهانیان حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمود: هر روز که آفتاب طلوع می‌کند، بر فرد فرد آدمی و بر پیوند آدمی صدقه‌ای واجب است، (عادة صدقة تابع نصاب است) باید اعضای مورد صدقه را شناخت و به حکمت‌های آن پی برد تا بتوان شکر آن را به جا آورد، هر ماشینی دارای روغن مخصوصی است که باید مرتب به آن برسد و پروردگار توانا در هر پیوندی و در دل استخوان‌ها آب زردرنگ چربی قرار داده است تا مرتب استخوان‌ها را چرب نگهدارد، استحکام استخوان، زیبایی اندام، تنظیم صحت آن، ترتیب روغن آن، رسانیدن غذا به یکایک آنها، در فرمان قراردادن آنها و همه را باهم منظم‌ساختن و روح و روانی توانا برای اداره آن مقرر و ماده حیاتی و شاهرگ‌های زندگی در همه استوارساختن، آیا نباید آدمی را هر لحظه به ستایش و سپاس وادارد؟.

حضرت ختمی مرتبت ﷺ می‌فرماید: هر بامداد بر هریک از پیوندهای آدمی صدقه‌ای است، تا اگر شکر نعمت‌ها که مستلزم علم و اطلاع برآن نعمت‌هاست، از همه افراد میسر نیاید، چنانکه در قرآن فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ [سبأ: ۱۳]. «و خیلی اندک هستند از بندگان که به درستی سپاسگزار باشند». اگر این شکر میسر نشود، اقلأ صدقه‌ای از آن می‌باید، تا صدقه و احسان و نکوکاری و مددکاری به برادران وسیله‌ای بر بقاء نعمت باشد.

سپس صدقه را بر دو قسم یاد فرمود: صدقه‌ای که نفعش به دیگری برسد و این را مقدم داشت، مانند اصلاح میان برادران، و اگر نتواند بر حیوان (یا ماشین) سوار شود او را کمک کند، اگر کسی اثاثیه و کالا دارد و خود نمی‌تواند آن را بر حیوانات باربر بنهد، دست زیر بارش بزند و بر حیوان بنهد، اگر به مال نمی‌تواند کمک کند و به دست نمی‌تواند دست زیربار مردم بزند، به زبان خوب و سخن شیرین دل‌ها را شاد کند، و سلام‌نمودن، دعای خیرکردن، پشت سر برادران تمجیدکردن، وسیله نزدیکی دل‌ها به یکدیگر را گوشزدکردن، به اخلاق پسندیده واداشتن، خوش‌رویی و لبخندزدن بر روی برادران از دیگر صدقات است.

دوم آنچه نفعش برای خود اوست، مانند گام‌برداشتن به سوی نماز و آبادساختن مساجد به عبادت و حاضرشدن در نماز جماعت و در نماز توفیق عبادت خدا و خدمت به خلق را از خدا خواستن و دورساختن آنچه مردم را می‌آزارد از سر راه، اگر کارهای خیری که نفعش به عموم می‌رسد نتواند انجام دهد، دو رکعت نماز با راز و نیاز در وقت

بامداد برای خدا بخواند، در صحیح مسلم آمده است که هر «سبحان الله» صدقه‌ای است، هر «الحمد لله» صدقه‌ای است، هر «لا إله إلا الله» گفتن صدقه‌ای است، و هر «الله اکبر» گفتن صدقه‌ای است، هر امر به معروف و واداشتن مردم به خوبی صدقه‌ای است، و هر نهی از منکر و بازداشتن مردم از بدی صدقه‌ای است، دو رکعت نماز در بامداد جای اینها را می‌گیرد.

در حقیقت نماز سپیده دم که مشتمل بر نهادن پیشانی بر خاک و ابراز عبودیت در برابر پروردگار است، به منزله سپاس از زندگی در آن روز است که زبان حال آدمی می‌گوید: دمیدن این بامداد و برون آمدن این خورشید تابناک، روز نوی از زندگی را نوید می‌دهد.

چه بسیارند مردمی که دیروز رفتند و امروز را ندیدند. پروردگارا! به چه زبانی سپاس حیات امروز را جز از راه ساییدن پیشانی بر خاک در نماز و ابراز نیاز، از چه راه دیگری می‌توانم سپاست گویم؟ آنچه هست، همه مخلوق توست. عجبا چقدر لطف و مرحمت است که کارهایی که به وسیله مخلوق که مملوک اوست فراهم بیاید به عنوان شکر پذیرفته گردد.

مردی به نزد «یونس بن عبید» که از بزرگان اسلام است، شکایت از تنگ‌دستی آورد. یونس به او گفت: آیا راضی هستی به جای نعمت بینایی، یک صد هزار درم به تو بدهند؟ گفت: نه. یونس گفت: آیا راضی هستی به جای پایی که داری، پایت ببرند و تو را یک صد هزار درم دهند؟ گفت: نه. یونس گفت: آیا راضی هستی دستت را از تو بگیرند و یک صد هزار درم به تو دهند؟ گفت: این همه صد هزار مالک هستی و بازهم از تنگ‌دستی می‌نالی؟.

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت شده که حضرت فرمود: «نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصحة والفراغ» دو نعمت است که بسیاری از مردم قدر آن را نمی‌دانند، تندرستی و فراغت، یعنی تندرستی و فراغت خاطر که از ایمنی به دست می‌آید، نمی‌توان شکر آن را به جا آورد، و در حقیقت آنچه مایه خوشی است، مورد سؤال است، چنانکه در آیه ۸ سوره تکاثر آمده است: ﴿لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التکاثر: ۸]. «هرآینه در روز بازپرسی (روز قیامت) از خوشی‌ها پرسیده خواهید شد».

در قرآن در آیه ۶ - ۸ سوره انفطار آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾﴾ [الانفطار: ۶-۸]. «ای انسان چه تو را به غرور انداخت در ناشکری از پروردگار مهربانی که تو را به بهترین شکل و صورت آفرید و تو را به اعتدال آفرید، به طوری که همه اعضایت موزون و دل‌انگیز باشد و در هر صورتی که خواست ترا ترکیب نمود». یعنی آیا به جای شکرگزاری، غرور و نافرمانی سزاست؟ اگر از حقیر این سؤال شود، خواهیم گفت: «غرني إحسانك» پروردگارا خوبی تو مرا به غرور اندخت، و چه شیرین گفت شاعر:

وإن أك قد أذنبت فالعذر واضح إذا كثر الأحسان ساء التادب
 اگر من گناهی کرده‌ام، غدرم روشن است، وقتی خوبی از حد گذشت بی‌ادبی پیش
 می‌آید، خوبی‌های بی‌شمارت ما را امیدوار ساخت.

در حدیث است: «في كل كبد رطبة أجر» در خوبی به هر صاحب جگرتری ثواب است، یعنی خوبی به هر موجود زنده‌ای اجر دارد.

حدیث بیست و هفتم

عن النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قَالَ:
«الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي نَفْسِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ».
وعن وَاِبْصَةَ بْنِ مَعْبُدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فَقَالَ:
«جِئْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْبِرِّ؟»
قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ:

اسْتَفْتِ قَلْبَكَ؛ الْبِرُّ مَا اِظْمَأَّتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي
النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ».

(حدیث حسن روایتی از امامین احمد بن حنبل و الدارمی باسناد حسن).

ترجمه حدیث:

از نواس بن سمعان رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت شده که فرمود: نکوکاری خوش خلقی
است، و گناه چیزی است که در سینه‌ات گره می‌شود، دوست نمی‌داری مردم بر آن
آگاه شوند. (روایت مسلم).

و از ابصه بن معبد رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: به خدمت رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمدم،
فرمود: آمده‌ای که از نکوکاری بپرسی؟ گفتم: بلی. از دلت بپرس، نکوکاری هر چیزی
است که روح به آن آرام می‌گیرد و دل به آن آسوده می‌شود، و گناه هر چیزی است که
خارشی در دل و دودلی و تردد در سینه ایجاد می‌کند، و اگرچه همه مردم تو را
برخلاف شعور قلبیت فتوی دهند، به آن فتوی اعتماد مکن.

حدیث حسن است، آن را در دو مسند امام: احمد بن حنبل و دارمی به اسناد
حسن روایت کرده‌ایم.

شرح حدیث:

در حدیث بالا بزرگترین نشانه خوبی و بدی آشکار شده است، مگر در جهان غیر از خوبی و بدی چیز دیگری وجود دارد؟ هرچه هست یا در دایره نکوکاری است و یا گنه کاری، نکوکاری در حدیث به خوش خلقی معنی شد، خوش خلقی در خوش رویی و خوبی و خوش خویی و احسان و بخشندگی و دوست داشتن برای مردم آنچه را که برای خود دوست دارد و انصاف در معامله و مهربانی در مجادله و عدالت در احکام و بخشندگی در هستی و ایثار در نیستی و توجه به دلخوش کردن خویشاوندان و راستی و راست گویی، لطف و محبت. درست کاری و خوش صحبتی و تحمل و بردباری و به معنی طاعت و فرمانبری خدا و به معنی ایمان به خدا و روز قیامت است.

چنانکه در آیه ۱۷۷ سوره بقره می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ﴾ [البقرة: ۱۷۷]. «نکوکاری در ایمان به خدا و روز قیامت است».

«بِرُّ» به معنی نکوکاری، گاهی در مقابل «إِثْمٌ» یعنی گناه قرار می گیرد و گاهی همراه تقوی می آید، و چنانکه در آیه: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. آمده است «همدیگر را بر نکوکاری و پرهیزگاری کمک کنید و بر گنهکاری و تعدی کردن همکاری نکنید که «بِرُّ» در رفتار با مردم با احسان و تقوی در معامله حق تعالی است». و «بِرُّ» به معنی انجام دادن واجبات و تقوی به معنی دوری جستن از محرّمات است.

فرمود: «الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ» نکوکاری در خوش رفتاری است، و «بِرُّ» به معنی آنچه شرع به آن دستور داده است از واجبات و مندوبات و «إِثْمٌ» به معنی آنچه شرع از آن منع فرمود، از آنچه گناه نامیده می شود از محرّمات.

برای این که انسان بداند چه گناه است و چه ثواب، حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «از قلب خود بپرس». «بِرُّ» و نکوکاری عبارت است از هرچه روح به آن شاد شود و دل به آن آرام گیرد، و گناه کاری، آنچه ناراحتی روح و دودلی و پریشانی به بار آرد، اگر کسی بخواهد بداند نکوکار است یا گنهکار، اعمال خود را بر این دو قاعده بسنجد ببیند آن صفاتی که در نکوکاری یاد شد، در وجود او هست یا خلاف آن؛ اگر خوش روست نکوکار است و اگر ترس روست گنهکار، اگر در صحبت و سخن راست گوشت نکوکار است، و اگر دروغ گوشت گنهکار است، اگر آنچه خوب است برای خود دوست می دارد

و آنچه بد است برای مردم می‌خواهد گنهکار است، اگر در احکام خود عدالت را رعایت می‌کند نکوکار است، اگر در کارهای خود ستم روا می‌دارد گنهکار است، اگر در هستی بخشندگی و احسان دارد نکوکار است، و اگر در هستی بخل می‌روزد گنهکار است، اگر وقت خود را در طاعت حق تعالی می‌گذراند نکوکار است، و اگر عمر و زندگی را در نافرمانی خدا به سر می‌برد گنهکار است.

طریق دیگری که رسول الله ﷺ برای جداکردن خوبی از بدی در دسترس قرار داد این است که گناه، هرکاری است که دل را ناآرام کند و از آگاه‌شدن مردم برآن انسان شرمسار شود، پس هرچه که آدمی نمی‌خواهد کسی برآن آگاه شود، نکردنش اولی است؛ زیرا هر کار که باعث شرمساری باشد گناه است، و ثواب عادات باعث سرافرازی است، این گناه است که ناراحتی و شرمساری به بار می‌آورد، بیماری‌های روانی که روز به روز بیشتر می‌شود که پزشکان از علاج آن فرومانده‌اند و هرروز شمار بیماران می‌افزاید، عامل اصلیش همین گنهکاری است.

خدای متعال در وجود هر فردی از بشر محکمه‌ای با عدالت قرار داده است، و دل آدمی قبل از هر کار می‌تواند احساس کند که عاقبت این کار خوب است یا بد، و لکن شهوت و هوای نفس است که ندای وجدان را نشنیده می‌گیرد، کدام جنایت‌کاری است که بتواند یک روز را بخوشی بگذراند؟ کدام فرد سیه‌سیرت است که خوشی و نیک‌بختی با او همراه باشد؟.

مهمترین عاملی که جلو آدمی از بدی را می‌گیرد ایمان قوی است، زیرا هرگاه ایمان صحیح و قوی باشد، هیچ عاملی نخواهد توانست مسیر صحیح زندگی را تغییر دهد، و خوشبختی و بدبختی هر فردی بسته به ایمان یا بی‌ایمانی اوست، اگر مادران کودک را از اوان طفولیت بر ایمان به خدا و محبت او و نکوکاری وادار می‌ساختند، وضع جامعه بهبود کلی می‌یافت، اگر آدمی ندای وجدان را به کار می‌بست، هیچگاه دامن خود را آلوده گنهکاری نمی‌ساخت.

مگر نه این است که خداوند آسایش دل‌ها را در یاد خدا دانسته است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸]. «آگاه باشید که به یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».

مگر نه این است که خدای تعالی فرمود سرشت بندگان بر شناختن حق و آسودن به آن و دوست داشتن آن است. ﴿فَظَرَّ اللَّهُ أَلَّتِي فَظَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهِ ﴿الرَّوم: ۳۰﴾. «این سرشتی است که خداوند فطرت کاینات زنده را بر آن قرار داد، و طبیعت آدمیان را بر آن بنیاد گذاشت».

در حدیثی که إسناد آن ضعیف است، از «وائله بن الاسقع» رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: گفتم یا رسول الله! «أفتني عن أمر لا أسأل عنه أحدا بعدك» قال: إستفت قلبك. قلت كيف لي بذلك؟ قال: «تدع ما يريبك إلي ما لا يريبك، الخ» مرا فتوی ده در خصوص کاری که نمی‌خواهم بعد از تو از کسی دیگر در باره آن بپرسم. فرمود: از دل خودت بپرس. گفتم: چگونه؟ فرمود: آنچه تو را به شک و تردید می‌اندازد رها کنی، و آنچه تو را به شک نمی‌اندازد بگیری. گفتم: این را چگونه می‌دانم؟ فرمود: دست بر قلبت بنه، زیرا دل به حلال آرام گیرد و به حرام آرام نمی‌گیرد.

در حدیث دیگر که در معجم ابوالقاسم بغوی روایت شده است، می‌گوید: مردی سه بار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه برایم حلال و چه برایم حرام است؟ پس از سه بار سؤال کردن او، رسول الله پرسید که سؤال کننده کجاست؟ آن مرد گفت: منم یا رسول الله! فرمود: هرچه قلبت آن را انکار نمود، ترک کن.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «الأثم حزان القلوب» گناه مایه ناراحتی دل‌هاست. ابوالدرداء رضی الله عنه گفت: «الخير طمأنينة والشر في ريبية» کار خیر و خوبی مایه آرامش است، ولی در کار شر و بدی شک و تردید وجود دارد. «بُرُّ» و نکوکاری هرگاه اطلاق شود، مقصود از آن احسان و خوبی به عموم خلق است، چنانکه در صحیح بخاری «كتاب البر والصلة» می‌آورد و در آن خوبی به همه خلق را یاد می‌کند.

در حدیث است: «مارآه المؤمنون حسنا فهو عندالله حسن، وما رآه المؤمنون قبيحا فهو عندالله قبيح» هرچه مسلمانان آن را خوب بدانند در نزد خدا خوب است، و آنچه مسلمانان آن را زشت بدانند در نزد خدا زشت است، در واقع کسی که دلی زنده دارد، جدایی میان حق و باطل و خوب و بد و ثواب و گناه برای او با رجوع به ندای قلب و وجدان آشکار می‌گردد، اینگونه مسایل ذوق می‌خواهد و به تعبیر نمی‌شود بیان کرد؛ این تشخیص حتی در باره احادیث پیغمبر هم وارد است.

امام احمد از سعید بن سوید و ابی أسید رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا سمعتم الحديث عني تعرفه قلوبكم وتلين له أشعاركم وأبشاركم

وترون أنه منكم قريب فأنا أولاكم به. وإذا سمعتم الحديث عني تنكروه قلوبكم وتنفروا عنه أشعاركم وترون أنه منكم بعيد فأنا أبعدم منه». هرگاه حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را می‌شناسد و می‌پذیرد و مو و پوست‌تان به آن نرم می‌شود (یعنی باعث دل‌نرمی و رقت قلب می‌گردد تا رو به خدا آرید) و می‌بینید که آن حدیث به شما نزدیک است، پس آن حدیث به من نزدیکتر است. و هرگاه حدیثی از من شنیدید ولی دل‌هایتان آن را انکار می‌کند و مو و پوست‌تان از آن تنفر دارد و می‌بینید آن حدیث از شما دور است، پس من از آن حدیث دورتر خواهم بود.

نواس بن سمعان رضی الله عنه: خودش نواس و پدرش سمعان کلابی هردو از یاران پیغمبر هستند، برادر متعوذ است همان زنی که پیغمبر او را اختیار نمود، اما این زن از روی سادگی از دیگر زنان پیغمبر پرسید که در اول ورود پیغمبر به او چه بگوید؟ به او گفتند: بگو «أعوذ بالله منك» از تو به خدای تعالی پناه می‌برم! این زن هم از ساده‌لوحی، همین که در شب زفاف پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او داخل شد، گفت: «أعوذ بالله منك» پیغمبر فرمود: «لقد عذت معاذاً» در حقیقت پناه بردی به کسی که پناه حقیقی همانا اوست و او را مرخص نمود، این زن خواهر «نواس» بوده است.

از او هفده حدیث روایت شده است که در صحیح مسلم سه حدیث از او روایت نموده است و باقی در سنن اربعه است، در صحیح مسلم «نواس» را انصاری خوانده است. علماء گفته‌اند او انصاری نیست، از بنی کلاب است و هم‌پیمان انصار بوده، و شاید روی این اصل او را انصاری نامیده است. نواس می‌گوید: یک سال در مدینه ماندم تا سؤال‌هایی که از پیغمبر می‌شود و پاسخ‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید، فرا گیرم و بیاموزم. حدیث به روایت از نواس را مسلم روایت نموده است، دومین حدیث بالا را در مسند امام احمد و امام دارمی روایت نمودیم به سند متصل از وابصة بن معبد.

امام ابو‌عبدالله: احمد بن محمد بن حنبل مروزی بزرگترین و فاضل‌ترین شاگردان امام محمد بن ادریس شافعی است، امام احمد یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است، در علم دین اهل سنت از فقهای بلندنام عالی‌مقام و از دانشمندان ربانی کم‌نظیر در عالم اسلام و جهان است، در سیرت زندگی ایشان مجلدها به قلم دانشمندان تحریر یافته استف از بیش از صدها دانشمند بزرگ در علم حدیث روایت نمود و هزارها از ایشان روایت نموده‌اند.

بخاری و مسلم و ابوداود و دیگران از ایشان روایت کرده‌اند، مسند امام دارای چهل هزار حدیث است که آن را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع‌آوری نموده است. ترتیب مسند باب به باب نیست، بلکه هریک از صحابه را که می‌آورد، جمله احادیثی که از او روایت شده است یاد می‌کند، و بعد به یادکردن یکی دیگر از یاران پیغمبر می‌پردازد، و کتاب را با ابی بکر صدیق آغاز کرده است، و در شرح کتابی که به نام چهل حدیث از چهل کتاب حدیث نوشته ایم، ترجمه ایشان خیلی مفصل‌تر یاد شده است.

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی در چگونگی احادیث آن و این که در برگزیدن احادیث و تحریر آن بر دیگر کتاب‌های حدیث که مؤلفین آنها التزام نداده‌اند همه احادیث آن صحیح باشد، «مسند» از آنگونه کتاب‌ها در اختیار احادیث و تحریر آن بهتر است.

امام احمد می‌گوید که مسند را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث انتخاب نمودم، و آن را حجت میان خودم و خدای تعالی قرار دادم، و هر حدیثی که میان مسلمانان در باره آن حدیث اختلاف باشد، به مسند من مراجعه کند، اگر در مسند بود، صحیح است و گرنه آن حدیث مورد اعتماد نیست، و این خود می‌رساند که تا چه اندازه بر احادیث رسول الله ﷺ احاطه داشته است.

در فتنه خلق قرآن که از او خواستند که بگوید قرآن کلام الله، مخلوق است، خودداری کرد و گفت: چگونه بگویم چیزی که نه پیغمبر آن را فرمود و نه یارانش، و بیست و هشت ماه را در زندان با زجر و ضرب و انواع محنت گذراند، اما راضی نشد که راهی به سوی بدعت باز کند، چنین مردانی بودند که پایه‌های دین مبین اسلام را هم از علم و هم از عمل استوار ساختند و با اعتماد بر خدای یکتا از هیچ قدرتی نهراسیدند، و دین مبین اسلام که همیشه در برابر سیل حوادث مانند کوهی پا برجا و استوار ایستاد، در درجه اول از فضل و دیگر از پایداری و فداکاری یاران پیغمبر و چنین مردانی است. ﷺ.

و مسند «ابن اسحاق» و ابن ابی شیبه و مصنف ابن ابی شیبه به مسند امام احمد در شهرت و بسیاری روایت نزدیک است، اما مسند بزار و مسند ابی یعلی هردو متوسط هستند، مسند حمیدی و دارمی هردو در اختصار به هم نزدیکند و اصحاب مسانید، یعنی صاحبان مسندها چنانکه گفتیم یک یک صحابه‌ای که از آنان روایت دارند، یاد می‌کنند و روایت از هرکدام به پایان رسید، به روایت از دیگری می‌پردازند.

قسمتی دیگر از علماء حدیث کتاب‌های خود را به ترتیب ابواب احکام داده‌اند، مانند: صحیح بخاری و صحیح مسلم و باقی صحاح سته، در هر قسمت از این دو نوع تألیف فایده و حکمتی جداگانه است، خداوند همگی‌شان را جزای خیر دهد که خدمتی کرده‌اند به دین اسلام که تا روز قیامت جاوید می‌ماند، و ناگفته نماند که علماء و مؤلفین در حدیث نبوی و جمع‌آوری آن و برگزیدن و دفاع از آن همه ایرانی هستند، و اما احمد مروزی است یعنی اهل مرو خراسان است ﷺ. تولد ایشان به سال ۱۷۹ و وفات‌شان ۲۴۱ و مدفن‌شان در بغداد است.

امام ابی محمد: عبدالله بن عبدالرحمن دارمی تمیمی سمرقندی، امام دارمی از پیشوایان علمای حدیث هستند، پیشوایان حدیث مانند مسلم و ابی داوود و ترمذی و ابوزرعه و غیرشان از ایشان روایت کرده‌اند، امام أبوحاتم در باره دارمی فرمود که او امام اهل زمان خودش است، تولد او به سال یک صد و هشتاد و یک و وفات او به سال دویست و پنجاه و پنج بوده است، وقتی که خبر وفات او به امام محمد بن اسماعیل بخاری رسید، گریست و بیتی شعر را بخواند که معنایش چنین است: اگر بمانی، داغ دیده همه دوستان شوی و مرگ خودت از همه دردآورتر است. ترمذی می‌گوید: شنیدم که بخاری حدیث: «من شیخ جنازة... تا آخر» را از دارمی روایت نمود، و ابن عدی آورده است که نسایی از دارمی روایت نمود.

وابصه بن معبد ﷺ: یکی از یاران پیغمبر است، در سال نهم هجری با ده تن از گروه خودش از بنی اسد بن خزیمه به خدمت حضرت رسول الله ﷺ شرفیاب شدند و مسلمان شدند و او به محل خود بازگشت، پس از آن در جزیره (موضعی از بصره در عراق) و بعد در «رقه» و دمشق منزل گرفت، وفات او در «رقه» و نزد مناره جامع آن مدفون است، (رقه و دمشق در سوریه هستند).

جزیره: در قاموس نام زمینی در بصره عراق نوشته است، آن وقت جزیره «قور» میان دجله و فرات دارای شهرهای بزرگ و تاریخی است، و الجزيرة الخضراء: شهری است در اندلس (اسپانیا) و اتفاقاً هیچگونه آبی آن را احاطه نکرده است، و جزیره «شقر» در اندلس (اسپانیا) و جزيرة الذهب: هردو در مصر است. و جزیره ابن عمر: شهری است در شمال موصل عراق که دجله مانند هلال آن را احاطه کرده است. جزیره شریک: دهی در مراکش است. جزيرة: محلی در یمامه حجاز است. جزيرة العرب که عربستان است و بنا به نوشته قاموس: شامل عربستان سعودی و یمن و

عمان و عراق و سوریه است. جزائر خالدات: هفت جزیره در مغرب مراکش است که جغرافی دانان اسلامی آن را مبدأ طول خط می‌شمرده‌اند، و اکنون «گرینویچ» در انگلستان مبدأ خط طول حساب می‌شود، و مبدأ خط عرض خط استواء است. مناسبت صحبت از جزیره این مباحث را به میان آورد، و گرنه معلوم است که در این کتاب صحبتی از جزیره و جزائر نیست، و شمار آنها همه مقتضی کتاب‌های مفصل جداگانه است که وجود دارد و نام آنها بر اهل علم پوشیده نیست.

حدیث بیست و هشتم

عَنْ أَبِي نَجِيحِ الْعَرَبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رضي الله عنه قَالَ: وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْعِظَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودِعٍ فَأَوْصِنَا. قَالَ: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا. فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ تَمَسَّكُوا بِهَا، وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ فِي النَّارِ».

(رواه أبو داود و الترمذی، وقال: حديث حسن صحيح).

ترجمه حدیث:

از ابونجیح، عرباض بن ساریه رضي الله عنه روایت شده که گفت: حضرت رسول الله ﷺ ما را پند داد، پندی که از آن دل‌ها به لرزه افتاد، و چشم‌ها از آن اشک ریخت. پس گفتیم: یا رسول الله! چنین می‌نماید که این پندگفتن خداحافظی است. پس ما را سفارش ده. فرمود: شما را به ترس از خدای ﷻ فرمانبری امیر سفارش می‌کنم و اگرچه برده‌ای بر شما امیر شود، زیرا به حقیقت هرکس از شما که بماند اختلاف بسیاری خواهد دید، شما را به گرفتن راه من و راه خلفاء راشدین که هدایت‌یافتگانند تشویق می‌کنم، سنت من و سنت آنها را به دندان محکم بگیرید، و شما را از راه‌های تازه که برابر راه من و خلفاء نیست، برحذر می‌دارم؛ زیرا هر راه تازه‌ای بدعتی است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی عاقبتش آتش است.

این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند، و او گفت که این حدیث حسن و صحیح است.

شرح حدیث:

در این فرمایش پیامبر دنیایی از حکمت نهفته است، زیرا اثر خطبه‌های حضرت

رسول الله در دل‌های یاران و شنوندگان به طوری بود که شنونده را از حالی به حال دیگر می‌برد، دل‌ها موقعی که حضرت رسول الله وعید و عواقب نافرمانی خدای تعالی را برمی‌شمرد، به لرزه درمی‌آمد. ترس از روزی که جز آفریدگار مالک الملک هیچ فرد دیگری را امر و نهی نیست مگر به فرمان او، ترس از چنان روزی و مجسم‌ساختن حال بندگان در آن روز طوری بود که گفتی همان روز واقع شده و مردم در برابر آفریدگار در روز شمار قرار دارند، چشم‌ها اشک ریزان می‌شد؛ زیرا نعمت‌های بی‌شمار و ناسپاسی بسیار آدمی را از غفلت و بیهوشی به هوش می‌آورد.

پوشیده نیست که اینگونه فرمایش‌های دلچسب و مستدل و واقعی بود که از عرب‌های جزیره العرب، مردان بلندنام اسلام را به دنیا معرفی فرمود. «ابونجیح» یکی از یاران پیغمبر می‌گوید که روزی مانند همیشه در موقع لزوم حضرت رسول الله ﷺ به موعظه و ارشاد برخاست، ولی اثر فرموده‌هایشان و به لرزه آمدن دل‌ها و اشک‌ریزی چشم‌ها و بیان وعید و خبردادن از آنچه بعد از ایشان به وجود می‌آمد، می‌رسانید که این موعظه برای خداحافظی است. ابونجیح می‌گوید: عرض کردم یا رسول الله! در چنین موعظه‌ای که وداع و خداحافظی از آن دانسته می‌شود، ما را سفارشی بفرما تا بدانیم در مواقع سخت و هنگام بروز اختلاف چه راهی را در پیش گیریم؟

حضرت فرمود: شما را سفارش می‌دهم به تقوی و ترس از خدا و پرهیزگاری، پیغمبر اکرم به همین کلمه تقوی مایه نیک‌بختی دنیا و آخرت را جمع فرمود، زیرا پرهیزگاری و ترس از خدای تعالی پایه سعادت‌هاست، نگهداری خود در دنیا به وسیله تقوی میسر است، و نیز نگهداری خود در آخرت به وسیله تقوی و خداترسی فراهم است، و کسی که تقوی و ترس از خدای تعالی را پیشه ساخت دنیا و عقبی و مابعد آنها را برده است.

«السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ» و شنیدن فرمان فرمانروایان و فرمانبری‌شان، تا وقتی که فرمان‌شان خلاف فرمان خدا نباشد.

بدیهی است که راحتی آدمی در دنیا در فرمانبری فرمانروایان است، و اگر کار از این قرار باشد که فرمان فرمانروایان شنیده نشود، از هم پاشیدگی و لگام گسیختگی و چیره‌شدن اشرار و ضایع‌شدن دین پیش می‌آید، این است که رسول الله ﷺ فرمود: شما را سفارش می‌دهم به ترس از خدا و فرمانبری اولی الامر و اگرچه فرمانروای شما برده‌ای باشد.

البته این کلمه برای بیان مسأله و تأکید بر آن است که اگر به تقدیر برده‌ای امیر شود، از فرمان او سر مپیچید، و این کلمه مانند این حدیث است: «من بني لله مسجدا ولو كمفحص قطة» هرکس مسجدی در راه خدا بسازد اگرچه در کوچکی به قدر محلی باشد که «قطاه» یعنی مرغ سنگ‌خوار در آن تخم می‌گذارد، معلوم است که مسجد به قدر محلی که فقط جای تخم‌گذاشتن یک پرنده کوچک باشد، صورت نمی‌گیرد، و اینگونه کلمات را برای تأکید به کار می‌برند.

در مثل است: «حاکم غشوم خیر من فتنه تدوم» حاکمی که ستمگر باشد، بهتر است از این که حاکم نباشد و فتنه دوام بیابد، و درمان این اختلاف و راه نجات در آن روزگار را هم بیان فرمود که شما را به گرفتن راه من و گرفتن راه خلفاء راشدین بعد از من تشویق می‌کنم و این سفارش را به بن دندان بگیرید، یعنی سفارش بر تقوی و خداشناسی مایه نیک‌بختی‌هاست، و شنیدن فرمان خلفاء راشدین و حکام دادگر بعد از ایشان وسیله آسایش است، و در روزهای اختلاف در راه پیغمبر و سنت مطهره ایشان پایه سعادت دنیا و آخرت است.

در حدیث است: «ترکتکم علی المحجة البيضاء لیلها کنهارها» شما را بر راهی روشن رها کردم که شب آن مانند روز آن روشن و پرفروغ است، این راه را بگیرید که با گرفتن آن هیچگاه به گمراهی نخواهید افتاد، و بد از آن فرمود که سنت و راه خلفاء راشدین را پیش بگیرید، زیرا آن اعتقاد و کردار و رفتاری که من دارم آنها نیز دارند و همان سنت کامله است.

در حدیث دیگری فرمود: «إن أمتي ستفترق علي بضع وسبعین فرقة، كلها في النار إلا فرقة واحدة، وهي ما أنا عليه وأصحابي» امت من به هفتاد و چند فرقه منقسم می‌شوند که همه در دوزخ خواهند بود مگر یک فرقه، وقتی از ایشان پرسیده شد آن یک فرقه کدام است؟ فرمود: آن یک فرقه همانا فرقه‌ای است که راه من و یاران مرا گرفته باشد. در این تردیدی نیست که مقصود از خلفاء راشدین: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و علی مرتضی است رضی الله عنهم. و این حدیث می‌رساند که سیرت خلفاء راشدین مورد پیروی است، همانطور که سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله مورد پیروی است، زیرا خلفاء راشدین مجریان سنت پیغمبر هستند.

در جامع ترمذی و مسند امام احمد از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که گفت: خدمت

رسول الله ﷺ نشستند بودیم فرمود: «إني لا أدري ما قدر بقائي فيكم فأقتدوا باللذين من بعدي وأشار إلي أبي بكر و عمر الخ»: من نمی دانم چه اندازه در میان شما می مانم، پس به این دو نفر بعد از من اقتدا کنید و به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اشاره فرمود. در حدیثی که امام احمد آن را صحیح دانسته است، به روایت سفینه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم يكون ملكا» خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی می شود.

بسیاری از علماء ولایت و زمامداری عمر بن عبدالعزیز را خلافت دانسته اند، و محمد بن سیرین عمر بن عبدالعزیز را امام هدی نامیده است.

هرگاه خلفاء راشدین بر حکمی اجماع کرده باشند، آیا آن اجماع حجت است، اگرچه بعضی از صحابه مخالف بوده باشند یا نه؟ بسیاری از علماء اتفاق خلفای راشدین را حجت دانسته اند، در زمان «معتضد» خلیفه عباسی یکی از دانشمندان مذهب حنفی به نام «أبو حازم» به فتوای خلفاء راشدین در میراث بردن خویشاوندان حکم کرد و حکم در سراسر کشورهای اسلامی نافذ شد، و مخالفت غیر از خلفاء راشدین را نادیده گرفت، زیرا معتقد بود اتفاق خلفاء راشدین برای حجت بودن کافی است.

عمر بن عبدالعزیز در احکام خود از احکام امیرالمؤمنین عمر بن عبدالخطاب پیروی می نمود و استدلالش این بود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: محققاً خداوند حق را بر زبان عمر و قلب او قرار داد.

خلف بن خلیفه می گوید: من حاضر بودم که عمر بن عبدالعزیز بالای منبر می گفت: «ألا إن ما سن رسول الله وصاحبه، فهو وظيفة دينية نأخذ به وننتهي إليه» بدانید راهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دو یار او ابوبکر و عمر بر آن رفته اند، پیروی از آن وظیفه دینی ماست، آن را می گیریم و می پذیریم. علی بن ابی طالب از قضایا و احکام عمر پیروی می نمود و می گفت: «إن عمر كان رشيد الامر» در حقیقت عمر کارهایش راست و محکم بود، در هر جا عمر و علی بر چیزی اتفاق می نمودند، پس بدون شک همان امر درست بود.

چنانکه گفته شد مقصود از خلفاء راشدین اول ابوبکر، دگر عمر، دگر عثمان، دگر علی و حسن بن علی در ششماه خلافت اوست رضی الله عنهم. و بیان صفات هر کدام از خلفاء راشدین در ترجمه زندگی و در سیرت مطهره و احکام عادلانه صادره از ایشان مشهور و معروف است.

ابوداود: دانشمند بلندنام سلیمان بن الاشعث، ابوداود سجستانی از مردم سیستان ایران است، یکی از حفاظ اسلام و بلندمرتبه در علم حدیث و در عبادت و عفاف و ورع عالی مقام بود، از مشایخ بسیار علوم حدیث را فرا گرفت و در زمان خود امام اهل حدیث بود. ترمذی و نسایی و ابوعوانه و صدها دیگر از او روایت کرده‌اند، علماء در ستایش و وصف ابی داود متفقند. امام خطابی می‌گوید: از ابن الاعرابی شنیدم که می‌گفت: اگر کسی بهره‌اش از علم فقط قرآن و سنن ابی داود باشد، برای او کافی است.

در ترجمه ابی داود رحمته علماء شرحی مبسوط نوشته‌اند، کسی که تفصیل بخواهد، به کتاب‌های زندگی‌نامه مراجعه نماید، تولد ابی داود به سال دویست و دو و وفات او در بیستم شوال دویست و هفتاد و پنج در بصره بوده است.

أبونجیح: نام او عرباض (به معنی دراز) و نام پدرش ساریه (به معنی ستون).
 أبونجیح سلمی رضی الله عنه از یاران پیغمبر و از اهل صفة است، (اهل صفة قبلاً در زندگی‌نامه ابوهریره رضی الله عنه بیان شد) ابونجیح از پیشتازان به اسلام است، و خودش می‌گفته است که چهارمین فرد مسلمان است. آیه ۹۲ سوره توبه: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ﴾ [التوبة: ۹۲]. «گناهی نیست بر مردمی که چون نزد تو آیند و برای آمدن به جهاد تقاضای شتر نمایند که برآن به جهاد آیند، و موقعی که اظهار می‌داری که وسیله‌ای ندارم که شما را برآن حمل کنم، می‌روند در حالی که چشم‌هایشان از اندوه این که وسیله‌ای نمی‌یابند به جهان آیند گریان است».

وی از زهاد صحابه و عبادت‌کاران و خدانشناسان به نام است، در پیری می‌گفت: خدایا پیر شده‌ام و ضعیف گشته‌ام مرا به سوی خود ببر، بعد از رحلت حضرت رسول الله در «حمص» شام منزل گرفت و به سال هفتاد و پنج هجری قمری درگذشت، اصحاب سنن از او روایت حدیث نموده‌اند. رضی الله عنه.

حديث بيست و نهم

«عن معاذ بن جبل رضي الله عنه، قال: قلت: يا رسول الله، أخبرني بعملٍ يُدخِلني الجنةَ ويُباعِدني عن النارِ. قال:

لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ لَيْسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ؛ تَعَبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ.
ثُمَّ قَالَ:

أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؟ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ، وَصَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.

ثُمَّ تَلَا ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ [السجدة: ١٦]. حَتَّى بَلَغَ ﴿يَعْمَلُونَ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَخْبِرُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذُرُورَةِ سَنَامِهِ؟.

قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ:

رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذُرُورَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ.

ثُمَّ قَالَ:

أَلَا أَخْبِرُكَ بِمِلَاكِ ذَلِكَ كُلِّهِ؟.

قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ وَقَالَ:

كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا.

قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَإِنَّا لَمُؤَاخِدُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فَقَالَ:

نَكَكْتُكَ أُمَّكَ، وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ - أَوْ قَالَ: عَلَى مَنَاخِرِهِمْ - إِلَّا حَصَائِدُ السِّنْتِهِمْ».

(رواه الترمذي وقال: حديث حسنٌ صحيحٌ)

ترجمه حدیث:

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده و می‌گوید: گفتم یا رسول الله! مرا از کارهایی که مرا به بهشت برساند و مرا از دوزخ دور کند خبر ده. حضرت رسول الله فرمود: هر آینه از کاری بس بزرگ پرسیدی، و در حقیقت بر کسی که خدای تعالی آن را بر او آسان کند، آسان است. آن کار چنین است که خدای یکتا را بندگی نمایی و هیچ چیز را شریک او ندانی، و نماز را برپا بداری، و زکات را بدهی و ماه مبارک رمضان را روزه بگیری، و حج خانه خدا را به جا بیاوری. پس از آن فرمود: آیا ترا بر همه درهای خیر آگاه نسازم؟ روزه سپری است که روزه‌دار را نگه می‌دارد و صدقه آتش گناه را خاموش می‌سازد، آن چنان که آب آتش را خاموش می‌سازد، و نماز خواندن در دل شب‌ها. پس از آن تلاوت فرمود: (دور می‌شوند پهلوهایشان از بسترها) این آیه را خواند تا این که پس از آن فرمود: آیا ترا به سرآمد کارها و بالاترین کوهان خبر ندهم؟ گفتم: بلی یا رسول الله! مرا خبر ده. فرمود: سرآمد کارها اسلام است، و ستون اسلام همانا نماز است و بالاترین کوهان آن، تلاش برای پیشرفت دین است، پس از آن فرمود: آیا ترا خبر ندهم به سررشته همه آنها؟ گفتم: بلی مرا خبر ده یا رسول الله! پس حضرت رسول زبان خود را بگرفت و فرمود: خودت این را نگه دار. گفتم: ای پیغمبر خدا! آیا در حقیقت ما بر سر گفتارهایمان مورد بازپرسی قرار می‌گیریم؟ فرمود: مادرت به داغت بنشیند، آیا چیزی جز محصول زبان‌هایشان مردم را به رویشان در آتش می‌اندازد؟ (یا این که فرمود: بر بینی‌هایشان) (زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد).

ترمذی حدیث را روایت نمود، و گفت: این حدیث حسن و صحیح است.

شرح حدیث:

در حدیث بالا نکته‌های بسیار پرمغز و ارزنده‌ای وجود دارد، و راه بزرگترین آرمان بشری که رهایی از دوزخ و رفتن به بهشت است، را نشان می‌دهد و می‌فرماید: چنین پرسشی از کاری که شخص را به بهشت برساند و از دوزخ دور دارد، سؤال از یک امر بسیار بزرگ و پراهمیت است، اما اگر خدای توانا آن را بر کسی آسان سازد، آسان خواهد شد.

آنگاه راه رسیدن به چنین کاری را روشن فرمود: بندگی و عبادت خدا به اخلاص بدون این که برای خدا شریکی بیاوری، در آخر سوره کهف آمده: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰]. «کسی که امیدوار دیدار خداست، باید کارهای شایسته بکند و در بندگی پروردگارش هیچ کسی را

شریک نیامورد». نماز را برپا داری و زکات را بدهی و روزه بگیری و به حج بروی، (زیرا عبادت به اخلاص برای خدا و نماز و زکات و روزه و حج باعث می‌شود که شخص به دین خود آراسته و در کارهای دینی خود با اخلاص شود).

پس از آن فرمود که تو را بر درهای خیر راهنمایی کنم؟ روزه سپری است، زیرا اگر سپر برای نگهداری تن باشد، روزه سپری است که آدمی را از تسلط غفلت و چیرگی شهوت نگه می‌دارد، روح را صفا می‌بخشد، دل را صیقل می‌دهد، برای روزه‌های گرسنگی چاره می‌اندیشد و روزه‌دار به فکر گرسنگان و افتادگان می‌افتد و از مددکاری بینوایان برای روزه‌های خطر سپری مطمئن به دست می‌آورد که آن دعای خیر مسکینان و خوشنودی آفریدگار مهربان است، صدقه که پرداخت آن مایه صدق و راستی صدقه‌دهنده در ایمان است، گرمی و آتش گناه را خاموش می‌سازد، همانگونه که آب آتش را خاموش می‌سازد.

عادتاً خوبی بعد از بدی مایه از بین رفتن اثر بدی است، پدری که مهربان است، اگر برای حکمتی در تربیت بر فرزند خود خشم گرفت به احسان بعدی دل فرزند خود را به دست می‌آورد، در حقیقت صدقه‌دادن یکی از مهمترین مسایل اساسی در دین مبین اسلام است که در هر مناسبتی تکرار می‌شود، مثلاً در فرض مانند زکات و کفارات و در سنت مانند روزه‌های بزرگ و محل‌های متبرکه و در مساعدت صالحان و یتیمان و افتادگان، و هر موقع که مسلمانی به کمک و یاری نیاز داشته باشد مورد تأکید است، هدیه و صدقه و صلح ارحام و شرکت در امور خیریه از چاه و آب جاری و مدارس و بیمارستان‌ها و وقف‌ها و مبرات دیگر همه دستورهای مؤکد دین برای ایجاد یک اجتماع سالم و به هم‌بسته و هم‌آهنگ و هم‌دست است که توانا می‌باشد، و به حال ناتوان رحم آورد و از رضای او و دل‌خوشی او، سلامت و صحت خود و عزت خود و آیندگان خود را پی‌ریزی نماید، توانگری که به جز شکم خود چیزی را نمی‌شناسد، محال است که همین شکم هم برایش بماند.

خلاصه سر سلسله اعمال و نشانه ایمان و دلیل راستی انسان در دینداری از خیرات و مبرات و صدقه‌های او در کارهایی که سودش به عموم می‌رسد، دانسته می‌شود. اما باید دانست که صدقه برای رفع فقر است، برای حفظ شرف و عزت نفس فقرا، این صدقه که در شریعت پایه‌گذاری شده است، با صدقه‌ای که گداسازی است تفاوت دارد، هر شخص با ایمان و بصیر می‌تواند صدقه‌ای صحیح که برابر رضای خداست تشخیص

بدهد، وسیله درمان بیماران فراهم کردن تا پس از بهبود عضو نافع جامعه باشند، یتیمان را سرپرستی و تربیت نمودن تا به خوشبختی زندگی کنند، بیکاران را به کار واداشتن تا از شر تنبلی و بیکاری برهند و برای خود و اجتماع سودمند باشند، و افتادگان را دست‌گیری کردن تا از زندگی مرفه محروم نشوند، اینهاست که برابر دستور شارع اسلام وَاللَّهُ است.

اسلام دین و دنیا را به هم مربوط ساخته است و باید هر دو را باهم داشت، دنیا وقتی مایه خوشبختی است که از رهبری دین بهره‌ور باشد، و پیغمبر اکرم فرمود: «و نماز شخص در دل شب» زیرا راز و نیاز شخص در دل شب با پروردگار خود مایه تندرستی و سلامت فکر و حصول شادابی و الهام‌گرفتن از آفریدگار توانا در بذل و بخشش به جا و به مورد خواهد بود، نماز در دل شب باعث نور و روشنایی چهره و مایه محبت به نوع و وسیله نکوکاری و کشتن پرهیزگاری در دل است.

به همین جهت خدای توانا مردم شب‌خیز را ستود و در سوره سجده آیه ۱۶ فرمود:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾

[السجدة: ۱۶]. «پهلوهایشان از بسترها برای دعا کردن و راز و نیاز با پروردگارشان از

ترس عقاب او و به امید رحمت او دور می‌شود، و در این راه از آنچه روزی‌شان نمودیم

انفاق می‌کنند. در نتیجه ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۷]. «پس هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که برای ایشان ذخیره و نهان

شده و مایه روشنی چشم است بداند، در پاداش کارهایی که می‌کردند».

مگر نه این است که آدمی می‌خواهد با محبوب خود خلوت نماید؟ از این راه

پرهیزگاران در دل شب با خدای خود خلوت دارند، خواب خوش را کنار می‌گذارند،

بستر را ترک می‌گویند تا پاهای خود را فرش کنند و در برابر عظمت آفریدگار توانا سر

خود را بر خاک نهند و سجده کنند، چه کسی می‌تواند بداند چه خوشی‌هایی برای

اینگونه مردم عبادت کار در انتظار است؟ آنچه مایه روشنی چشم در دنیا و آخرت

است در انتظار آنان، همسران مهربان، فرزندان فرمانبردار، دوستان وفادار، تمتع و

بهره‌مندی از مال، از خوشی دیدن، از تن و جان و نیک‌بخت و بلندنام‌زیستن و عاقبت

خیر و سرآمد همه آنها رضای خدا در انتظار آنان و همراه آنان است، بهشت‌برین و

خوشی‌هایی بی‌پایان برای ایشان است.

پس از آن حضرت رسول فرمود: آیا تو را خبر ندهم از سرآمد آن کاری که در باره آن پرسیدی و از ستون و بلندترین موضع آن؟ معاذ می‌گوید: گفتم بلی یا رسول الله! مرا خبرده. حضرت فرمود: سرآمد آن اسلام است و ستون آن نماز و بلندترین موضع آن جهاد، اگر برای کار جسد را به نظر آوریم، سر آن اسلام است و بلندترین موضع آن جسد، جهاد است و ستون ایستادگی برای حفظ سر و بدن، همانا نماز است، جسدی که سر ندارد، تنی بی‌جان است و جسدی که از کوشش و فعالیت در راه خیر باز ماند، سری بی‌مغز دارد و تنی که ستون مورد اعتماد نداشته باشد، نقش بر زمین است.

پس اسلام یک ستون دارد و آن نماز است، و یک بلندترین موضع یعنی ارج‌ترین مقصد دارد و آن جهاد است، آنچه برای سعادت خود باشد، همه وقتی به ثمر می‌رسد که همراه با نیاز بردن به سوی خدا و مددگرفتن از او تعالی باشد، و اینگونه مطالب در زیر نماز داخل است، و آنچه برای پایه‌گذاری اجتماع سالم و کمک به هم‌کیشان و پیشرفت دین و راهنمایی و نجات مردم از گمراهی باشد تا همه باهم به یک زندگی باایمان و سعادت‌تبار برسند، در زیر جهاد داخل است.

باید دانست که دین پاک و سالم و راستی ستون آن و توفیق در جهاد آن بسته به حفظ یک عضو است و آن زبان است، به همین خاطر حضرت رسول اکرم فرمود: آیا تو را خبر ندهم به سررشته آن کارها؟ معاذ می‌گوید: گفتم بلی یا رسول الله. حضرت فرمود: زبانت را نگهدار. معاذ می‌گوید: با یک حیرت‌زدگی و تعجب گفتم: یا رسول الله! آیا در برابر سخنان خود هم بازپرسی و مؤاخذه می‌شویم؟ حضرت رسول الله ﷺ فرمود: مادرت به داغت بنشیند، آیا چیزی به جز نتیجه سخنان و زبان‌هایشان مردم را بر روهایشان به دوزخ می‌اندازد؟

با این حال عیان گشت که بزرگ‌ترین بدبختی زبان لگام گسیخته است، و بزرگ‌ترین وسیله به دوزخ‌رفتن هم این زبان است، و به قول سعدی علیه‌الرحمه:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
از بهترین وسیله نگهداری زبان و استفاده از آن مشغول ساختن زبان به یاد خدای تعالی است. در حدیث است که با هریک تسبیح درختی در بهشت برای تسبیح‌گوینده کاشته شود، بنگر که در هر روز چقدر تسبیح می‌توان گفت و تا چه حد نسبت به خود کم‌لطف هستیم که به جای تسبیح خدا زبان را به بیهوده و سخنانی که هیچگونه سودی ندارد می‌چرخانیم، و بهترین تسبیح: «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم، واستغفر الله» است.

حدیث سی ام

«عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْحُسَيْنِيِّ جُرْثُومِ بْنِ نَاشِرٍ رضي الله عنه عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً لَكُمْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا.»
(حدیث حسن رواه الدارقطني وغيره)

ترجمه حدیث:

از ابو ثعلبه حسنی (نسبت به قبیله خشینه)، جرثوم پسر ناشر رضي الله عنه از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روایت شده که فرمود: بی گمان خدای تعالی فریضه‌های را فرض فرمود، پس آنها را ضایع مکنید، و از کارهایی منع فرمود و برای آنها حدودی معین فرمود، پس از آنها تجاوز مکنید، و چیزهایی را حرام فرمود، پس احترام آنها را نگه دارد، و از چیزهایی برای مهربانی به شما، نه از روی فراموشی سکوت فرمود، پس در آنها کنجکاوی مکنید. حدیثی است حسن، آن را دارقطنی و غیر او روایت کرده‌اند.

شرح حدیث:

ابو ثعلبه: که نام او جرثوم بن ناشر است، از جمله کسانی است که در سال ششم هجری در زیر شجره الرضوان با رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بیعت نمود و در روز خیبر حضرت رسول سهم او را معین فرمود، حضرت او را به سوی قوم و طایفه‌اش فرستاد تا آنان را به دین اسلام دعوت کند، وی بدین منظور نزد گروه خود رفت و آنان را به سوی اسلام دعوت نمود و مسلمان شدند.

وفات او به سال سی و یکم هجری است، در نام او و نام پدرش چهل قول است که ارجح آن اقوال را یاد کردیم، در تاریخ وفات او نیز اختلاف است، بعضی چنانکه گفتیم وفاتش در سال ۳۱ و بعضی در ۶۰ و بعضی در ۹۵ دانسته‌اند، ابوداود و ترمذی و ابن

ماجه و غیرشان از او روایت حدیث کرده‌اند. ﷺ.

در این حدیث نبوی چند دستور مهم است: یکی این که خدای توانا برای مصلحت بندگان فریضی را فرض فرمود، شایسته است که آن فریض را به جا آورید و ضایع نکنید، به جا آوردن فریض یعنی اداء ارکان و شروط و همراه با اخلاص آن است. دوم این که حدودی را مقرر فرمود، و شایسته است که از آن حدود تجاوز نشود، کلمه «حد» دارای معانی بسیار است: در لغت «حد» را به فاصل دو چیز می‌گویند، و در شرع «حد» عبارت از عقوبتی است که مقدار آن معین شده و از گناه باز دارد، پس حد به معنی مرز و پایان می‌آید، وقتی می‌گوییم این خانه محدود است به خانه تقی از غرب، یعنی انتها و پایان اندازه و مقدار خانه دیوار شرقی خانه تقی است، حدود به معنی مرزهاست که گفتیم نقطه فاصل میان دو چیز است.

وقتی می‌گوییم «حد» شراب‌خوار چهل تازیانه است، در این جا به معنی اول برای فریض و محرمات هردو می‌آید، مثلاً نماز حدودی دارد، زیرا وقت آن محدود است و هرکس نماز را از حدود آن بیرون ببرد و از وقت آن خارج سازد، از حدود آن تجاوز کرده و آن را ضایع ساخته است، نماز ظهر به چهار رکعت محدود شده است، کسی که پنج رکعت بخواند از حدود آن تجاوز نموده و آن را ضایع ساخته است.

برای عورت حدودی قایل شده است، از ناف تا زانو، کسی که بالاتر از زانو را ظاهر ساخت، در حدود عورت خود تجاوز نموده و عورت خود را ظاهر ساخته است.

سوم این که برای چیزهایی احترام قایل شد و آنها را حرام ساخت، پس احترام آن چیزها را زیر پا نگذارید و مرتکب حرام مشوید، برای حلال هم حدودی است، ناموس احترام دارد، رواداشتن ناموس به عقد نکاح رعایت احترام آن و حفظ حدود آن است، و رواداشتن ناموس به زنا بی‌اخترامی به آن و تجاوز به حدود آن است. و به این ترتیب دستور انجام‌دادن فریض و دوری از محرمات و رعایت حدود هردو را صادر فرمود، و آنچه خدای متعال در باره آن سکوت فرمود برای رحمت و مهربانی به شماست نه از جهت فراموشی، پس در آن کنجکاوی نکنید.

در حقیقت همه دستورها اسلام دلیلی و آسان و انجام‌شدنی است و دشوار نمی‌شود، مگر موقعی که کسی از طریق کنجکاوی راه وسواس را بر خود بگشاید، آن وقت هر آسانی دشوار می‌شود، در حالی که وسواس و کنجکاوی بی‌جا برخلاف دستور مقدس دین مبین اسلام است.

در حدیث نبوی بالا از کنجکاوی و خرده‌گیری منع شده، نه از سؤال کردن؛ زیرا هرگاه مسأله‌ای واقعی باشد، سؤال از آن جایز است، و اما اگر قصد امتحان کردن و سؤال تراشی باشد، همین امر است که از آن منع شده، و در حقیقت دین مبین اسلام هم علم و هم عمل به همراه می‌آورد، و صحابه و یاران پیغمبر ﷺ نمونه و سرمشق هستند، زیرا احترام حضرت رسول الله را در همه حال نگه می‌داشتند و سؤال نمی‌کردند، مگر در باره آنچه واقعی و مورد نیاز بود، از این رو شاگردانی باایمان و عامل به علم و مؤدب و مخلص بودند، هیچگاه در حضور پیغمبر صدای خود را بلند نمی‌کردند، قیل و قال به راه نمی‌انداختند و در برابر هر فرمان پیغمبر باایمان کامل اطاعت می‌کردند، اما امروز وضع مسلمانان و شاگردان تأسف آور است، و عامل اساسی ضعف ایمان و سستی عقیده است که به طور کم‌نظیری و به سرعت برق پیشروی می‌کند.

این حدیث نبوی در حقیقت شامل احکام زیادی است، زیرا شامل فرایض و محرمات و حدود و آنچه مسکوت مانده است، می‌باشد و شریعت هم از غیر از بیان این چهار حکم نیست، فرایض باید انجام داده شود، محرمات باید از آن دوری شود، حدود باید اجراء شود که در حدیث آمده: «حد یقام خیر من مطر اربعین صباحا» یک حد شرعی که اجراء شود، بهتر از باران چهل روزه است، حدود رده و زنا و سرقه و شراب‌خواری باید بدون سستی اجراء شود، و آنچه در مورد آن سکوت شده نباید در آن کنجکاوی شود.

گفتیم حد به معنی مرز و نقطه فاصل میان دو چیز می‌آید، و به معنی عقوبت مقرر در شریعت نیز می‌آید، و حد به معنی حرام و حدود به معنی محرمات نیز می‌آید، چنانکه: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ [البقرة: ۱۸۷]. «آنها محرماتی است که خدای تعالی معین فرمود، پس به آنها نزدیک مشوید». و حد اصطلاحاً به معنی تعریف می‌آید، چنانکه در تعریفات یاد می‌شود.

حدیث سی و یکم

عن أبي العباس - سهل بن سعد الساعدي - رضي الله عنه قال: جاء رجل إلى النبي ﷺ، فقال: يا رسول الله، دلني على عمل إذا عملته أحببني الله وأحبنى الناس فقال: «أزهد في الدنيا يحبك الله، وأزهد فيما عند الناس يحبك الناس».

(حدیث حسن رواه ابن ماجه وغيره بأسانيد حسنة)

ترجمه حدیث:

از ابوالعباس که نام او سهل پسر سعد از قبیله ساعده است رضي الله عنه گفت: مردی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مرا بر کاری راهنمایی کن که هرگاه انجام دهم خدا تعالی مرا دوست بدارد و مردم نیز مرا دوست بدارند. پس رسول الله بفرمود: به دنیا دل میند، تا خدای تعالی تو را دوست بدارد، و در آنچه نزد مردم است بی میل شو تا مردم ترا دوست بدارند.

حدیث حسن است، ابن ماجه و دیگران به اسنادهای خوب روایت کرده اند.

شرح حدیث:

ابوالعباس: سهل بن سعد ساعدی انصاری خزرجی مدنی در روز وفات پیغمبر ﷺ پانزده ساله بود، و در سال هشتاد و هشت هجری در مدینه منوره درگذشت، او آخرین فرد صحابه است که در مدینه درگذشته اند، نام او قبلاً حزن بود، (به معنی ناهموار) و حضرت رسول الله نام او را به سهل (یعنی هموار) تبدیل فرمود، سهل و پدرش هردو از صحابه پیغمبرند، از سهل یک صد و هشتاد و هشت حدیث روایت شده است که بخاری و مسلم بر بیست و هشت حدیث از او اتفاق دارند، و بخاری یازده حدیث از او بدون مسلم روایت نموده است.

در حدیث نبوی بالا مردی به خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شد، و عرض کرد: یا رسول الله! مرا بر کاری راهنمایی بفرما که چون آن را انجام دهم خدا مرا دوست بدارند

و مردم نیز مرا دوست بدارند. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: در دنیا زهد پیشه کن تا خدا تو را دوست بدارد.

«زهد» در لغت روگردانی از چیزی جهت حقیردانستن آن است، چنانکه می‌گویند: «شیء زهید» یعنی چیزی اندک و حقیر است، «زهید الاکل» کم‌خوراک، در شرع «زهد» عبارت است از «ورع» که ترک مشتبهات باشد.

بالاترین درجه زهد همانا زهد مقربان درگاه خداست که غیر از خدای تعالی هرچه باشد، از دنیا و بهشت و غیر آن نمی‌خواهند، باید دانست که مقصود از زهد این نیست که شخص مانند راهبان نصاری تارک دنیا باشد و فقر و تهی‌دستی را پیشه کند و روی نیاز به این و آن ببرد و نامش را زهد بگذارد، بلکه مقصود از زهد این است که در غیر خدا دل نبندد، مال را به دست آورد و قصدش انجام کارهای خیر به وسیله آن باشد، زیرا هرگاه مال باشد و آن را در راه خیر انفاق نماید، نشانه زهد است؛ زیرا زهد در دنیا چنان که گفتیم دل‌نبستن به آن است، نه نداشتن آن. و به قول صاحب مثنوی روحش شاد باد:

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن
نی زر و نی سیم و نی فرزند و زن
پس زهد در دنیا دل‌نبستن به آن است، هرچه از مال و منال دنیا بخواهد، برای رضای خدا بخواهد، این زهد مایه محبوب‌شدن در درگاه خداست، دوم زهد در مال مردم است، یعنی حسد و عداوت و کینه‌توزی را که همه بر اثر دوستی مال دنیاست کنار بگذارد و از مردم چیزی نخواهد، چون هرگاه شخصی به علو همت موصوف شد و خود را از مال مردم بی‌نیاز کرد و به مردم احسان نمود و از مردم کمک نخواست، نزد مردم دوست‌داشتنی خواهد شد.

چنانکه گفتیم همه دشمنی‌ها از طریق طمع و چشم‌دوختن به مال مردم پیش می‌آید، و در تعریف زاهدبودن عبارتهای گوناگون است: در حدیثی که به روایت ابن ماجه است: زاهدبودن نه در حرام‌ساختن حلال است و نه در ضایع‌کردن مال، بلکه زاهد کسی است که به آنچه که نزد خدا دارد، راضی‌تر باشد از آنچه که در دست خود دارد، و هرگاه مصیبتی برایش پیش آید، به ثواب آن خوشنودتر باشد از ماندن آن.

به روایت احمد از ابومسلم خولانی: زاهد کسی است که چون حق بگوید، ستاینده و نکوهش‌کننده او برایش یکسان باشد. فضیل بن عیاض گوید: اصل زهد در خوشنودی از خدای تعالی و قناعت است، و کسی که یقین او به لطف خدا محقق باشد، در همه

کارش بر خدا اعتماد می‌کند، و به تدبیر خداوندی راضی باشد و دل از اعتماد بر مخلوقین ببرد و هیچگاه دنیا را از راه‌های نامشروع نجوید، چنین کسی توانگرترین مردم است، و گفته شده بی‌میل‌شدن در ریاست سخت‌تر از بی‌میلی در زر و سیم است.

به یکی از پیشینیان گفتند، کسی که توانگر است ممکن است زاهد باشد؟ گفت: آری. هرگاه زیادشدن مال او را مغرور نسازد و کم‌شدن مال او را اندوهگین ننماید، سفیان ثوری در دعای خود می‌گفته است: خدایا ما را در دنیا بی‌میل کن و دنیا را بر ما فراخ بدار، زیرا نداشتن دنیا باعث رغبت در آن گردد.

در حدیثی آمده است: بهترین زهد فراموش نکردن مرگ است، و برتری دادن خانه جاویدان بر جهان زودگذر و غنیمت‌شمردن امروز و ننشستن به امید فردا، ابوسلیمان دارانی همانند آنچه که از صاحب مثنوی نقل کردیم می‌گوید: زهد عبارت است از ترک آنچه که از خدا به غفلت می‌اندازد.

خلاصه دل را به یاد خدا مشغول داشتن و خواسته‌های دنیوی برای به دست آوردن رضای خدا خواستن و بنا به گفته پاکان: خدایا دست‌های ما را از دنیا پر بساز و دل‌های ما را از نور ایمان روشن بدار، و پیدا است که زهدی که محبت خدای تعالی و محبت مردم را به دست می‌آورد از بهترین کارهاست.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده: کسی که زهد را پیشه کرد، سختی‌ها و مصایب بر او آسان می‌شود، و شناختن ارزش عمر از برکت زهد است تا هیچ لحظه بیهوده نگذرد و از حیات دنیا تا آنجا که مقدور است؛ کارهای خیر و اعمال شایسته و یاد خدا و درود بر پیغمبر و کارگشایی و برآوردن نیاز مستمندان و رفع ظلم از مظلومین استفاده کرد.

ابن ماجه: دانشمند بلندنام امام ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی صاحب سنن (از صحاح سته) متولد سال دویست و نه هجری و متوفی دویست و هفتاد و سه است، (در حدیث بالا از حیث اسناد مقالی است که شراح محقق جواب آن را گفته‌اند) به شروح دیگر مراجعه شود.

حدیث سی و دوم

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ - سَعْدِ بْنِ سِنَانٍ - الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ:
«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ».

حدیث حسن روایه ابن ماجه و الدارقطني و غیرهما مُسْنَدًا، و رواه مالك في الموطأ مُرْسَلًا
عَنْ عَمْرٍو بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَأَسْقَطَ أَبُو سَعِيدٍ، وَكَهْ طُرُقٌ يَقْوَى بَعْضُهَا بَعْضًا.
ترجمه حدیث:

از ابوسعید که نام او سعد بن مالک بن سنان خدری رضي الله عنه است، روایت شده که
رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: نه زیان به خودرسانیدن است و نه زیان به دیگری رسانیدن،
حدیث حسن است، ابن ماجه و دارقطنی و دیگران به اسناد متصل آن را روایت
کرده‌اند. و امام مالک آن را در موطا به اسناد مرسل روایت نموده: از عمرو بن یحیی از
پدرش یحیی از پیغمبر صلى الله عليه وآله (و ابوسعید را انداخته است)، و برای این حدیث سندهایی
است که بعضی از آن بعضی دیگر را قوت می‌دهد.

شرح حدیث:

ابوسعید خدری: نام او سعد و نام پدرش مالک است، هردو از صحابه و یاران پیغمبر
اسلام هستند، ابوسعید خدری از بزرگان و فضلاء و اشراف انصار است، و از دشمنان
و حفاظ اصحاب پیغمبر صلى الله عليه وآله است، حدیث‌های بسیاری را از پیغمبر اسلام حفظ کرد و
به مردم رسانید، از او یک هزار و یکصد و هفتاد حدیث روایت شده است که از این
جمله بخاری و مسلم متفقاً چهل و شش حدیث از او روایت کرده‌اند، و بخاری به
تنهایی شانزده حدیث و مسلم به تنهایی پنجاه و دو حدیث از او روایت کرده‌اند، از
ابوسعید خدری رضي الله عنه جماعتی از صحابه و تابعین روایت کرده‌اند، وفات او در مدینه به
سال هفتاد و چهار اتفاق افتاد. رضي الله عنه.

(۱) مسند: حدیثی که سند آن متصل باشد از راوی تا پیغمبر ﷺ.
 (۲) مرسل: حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشود، مثلاً: سند متصل حدیث بالا به روایت ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی: «حدثنا عثمان بن محمد بن عثمان بن ربيعة، حدثنا الداروردي، حدثنا عمر بن يحيى المازني، عن أبيه يحيى، عن أبي سعيد الخدري عن النبي ﷺ قال: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضَرَارَ» و اما «سند» مرسل آن به روایت امام مالک در موطا: «حدثنا عمرو بن يحيى عن أبيه عن النبي ﷺ قال: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضَرَارَ» و چنانکه واضح است در این روایت نام ابوسعید خدری نیامده است، هر حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشد «مرسل» است.

ابن ماجه از روایت فضل بن سلیمان: «قال حدثنا موسى بن عقبة، قال: حدثنا اسحق بن يحيى بن الوليد، عن عبادة بن الصامت ؓ أن رسول الله ﷺ قضى أن لا ضرر ولا ضرار» بازهم اسناد آن متصل نیست، زیرا اسحق بن یحیی، عبادة بن الصامت را ملاقات ننموده است.

الحاصل این حدیث بعضی طرق آن مرسل و بعضی طرق آن منقطع است و تعدد طرق آن، چنانکه مؤلف فرمود: بعضی بعضی دیگر را قوت می‌دهد، و طرق این حدیث به نزدیک بیست می‌رسد، اما از جهت معنی که مورد اعتماد فقهاست و معنی آن با اصول شریعت مطابقت دارد، و در دین مبین اسلام پایه ضرر و زیان از بین برده شده است، چنانکه در شرح این حدیث یاد می‌کنیم.

در این حدیث نبوی حضرت رسول الله فرمود: زیان‌رسانیدن در دین ما نیست، «ضرر» به معنی زیان و «ضرار» به معنی زیان به هم‌رسانیدن، مثل قتل به معنی کشتن و قتال به معنی باهم جنگیدن و همدیگر را کشتن، شخص مسلمان نمی‌تواند ضرر برساند نه به خود و نه به دیگران، و اگر از دیگری ضرر به او رسید، نمی‌تواند مقابله به ضرررسانیدن نماید، بلکه حق خود را به شیوه‌ای دیگر بگیرد، از این روی فقهاء می‌گویند: «الضرر لا یزال بالضرر» ضرر با ضرر از بین نمی‌رود. «الضرر یزال» ضرر از بین برده می‌شود.

خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ البقرة:

[۱۸۵]. «خداوند آسانی شما را می‌خواهد و ازاده دشواری بر شما ندارد». ﴿وَمَا جَعَلَ

عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ﴿﴾ [الحج: ۱۷۸]. «خداوند بر شما در دین اسلام دشواری و حرج قرار نداده».

در حدیث صحیح است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «بعثت بالحنيفية السمحة السهلة» من به دین آسایش بار و آسان که در پرتو تعالیم آن زندگی پرآسایش فراهم گردد فرستاده شده ام.

حدیث بالا در حقیقت یکی از پایه‌های دین به شمار می‌رود، زیرا آنچه در شریعت حرام گردیده همه بنا به قاعده ازاله ضرر حرام شده است، انواع ظلم که حرام گردیده، به خاطر ضررهایی است که از ظلم برمی‌خیزد، مشروبات مستی‌آور حرام شده، روی اصل ضررهایی که ناشی از آن است. زنا و قتل و سرقت و خیانت و بهتان و غیبت و خبرچینی و همه محرّمات، روی اصل مضرات آنها حرام شده‌اند، آن وقت حق شفعه و رد به عیب و انواع خیار از خیار تدلیس و خیار اخلاف وصف و خیار افلاس مشتری همه روی اصل رفع ضرر پایه‌گذاری شده است.

همچنین قصاص و حدود و کفارات و نصب ائمه و قضاة و دفع صایل و فسخ نکاح به عیوب و فسخ به إعسار و آنچه در زیر اینجا داخل می‌شود، همه بر اصل «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» مبتنی است، و برای رفع ضرر پایه‌گذاری شده است، همچنین اجبار بدهکار بر پرداخت بدهی خود و گرفتن مضطر از خوراک غیر مضطر و بریدن شاخه‌های درختی که از خانه دیگری به خانه او شاخه دوانیده باشد، و شکافتن شکم زنی که بچه در شکم اوست وقتی که زن مرده است و احتمال حیات فرزند باشد، و شکافتن شکم میتی که مالی را بلعیده باشد، همه روی اصل رفع ضرر پایه‌گذاری شده است.

از فواید همین حدیث بالاست: قاعده دفع مفاصد مقدم است بر جلب مصالح که تفصیل آن در شرح حدیث نهم یاد شد، مانند این که دست دزد بریده می‌شود تا مفسده دزدی دفع شود و به آن توجه نمی‌شود که مصلحت دزد در داشتن دست است، و بسیاری از عقود مانند اجاره با آن که در وقت اجراء اجاره منافی وجود ندارد و جعاله به معنی مقطع است با این که جهالت و نامعلومی در طی آن است، و حواله با آن که بیع دین به دین می‌باشد و ضمان درک با آن که در ساعت ضمان بدهی وجود ندارد، همه اینها برای رفع ضرر پایه‌گذاری شده است.

ضمان درک عبارت از این است که شخصی می‌خواهد چیزی را از دیگری بخرد،

نمی‌داند فروشنده مالک آن است یا نه، دیگری می‌گوید: این مال را بخر و اگر معلوم شده که مال خودش نبوده است، ضمانت وجه تو بر من است.

الحاصل، دین مبین اسلام بر پایه مصلحت و منفعت گذاشته شده و ضرر رسانیدن را منع فرموده است، وصیتی که در آن تعدی به حقوق ورثه باشد، حرام است و عملی نمی‌شود، کسی که در خانه خود روزنه بگشاید تا به خانه همسایه سرکشی نماید، منع می‌شود. کسی که خانه خود را زیاده از حد بلند سازد تا هوا و روشنایی را از خانه همسایه بگیرد، منع می‌شود. کسی که بخواهد چاهی در زمین خود پهلوی چاه همسایه حفر کند تا از آب چاه همسایه کم شود، چنین عملی بر او حرام است. کسی که بخواهد کنار آب و محل عفونت و گندیدگی در منزل خود پشت اطاق نشیمن همسایه بسازد تا از بوی آن اذیت شوند، چنین عملی بر او حرام است، زیرا اسلام بر دفع ضرر پایه‌گذاری شده است و دستور برانداختن و نیست کردن هر نوع ضرر و زیان را صادر فرموده است.

در بعضی از طرق حدیث بالا آمده است: «من ضار، ضار الله به و من شاق، شاق الله علیه» هرکس به زیان‌رسانیدن پردازد، خداوند به خود او زیان می‌رساند، و کسی سخت‌گیری و دشواری را بر مردم تحمیل کند، خداوند او را مورد سخت‌گیری و گرفتاری قرار دهد.

در روایتی است: «إنه ﷺ لعن من ضار مسلماً أو ماکراً» حضرت رسول الله ﷺ لعنت فرمود به کسی که به مسلمانی زیان برساند یا مکر و خدیعه برای فریفتن مسلمانی به کار برد. فقه‌ها برای قاعده: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» که از فرمایشات حضرت رسول الله است، شاخه و فروع بسیاری گذاشته‌اند، و بعضی مسایل آن بسیار مفید است، مثلاً اگر کسی زیربام خانه‌ای نشسته بود و دید که سبویی از بالا به زیر می‌افتد و اگر بر سرش بیاید سر او را می‌شکند، می‌تواند با زدن دست و یا عصا، سبو را از سر خود دفع کند، اگرچه سبو بشکند، زیرا می‌تواند ضرر را از خود دور کند و غرامت هم بر او نیست. اگر گاوی سر به دیگ فرو کرد و سر گاو بدون شکستن دیگ میسر نشود، دیگ شکسته می‌شود تا سر گاو به سلامت بماند و صاحب گاه باید قیمت دیگ را بپردازد. اگر مرغی انگشتر طلای همسایه را بلعید، همسایه می‌تواند برای به دست آوردن انگشتر خود مرغ را ذبح کند، آن وقت اگر صاحب مرغ گوشت مرغ را گرفت، تفاوت قیمت مرغ و گوشت مرغ بر صاحب انگشتر لازم است، و اگر صاحب مرغ

از گرفتن گوشت مرغ خودداری کرد صاحب انگشتر گوشت مرغ را می‌گیرد و قیمت مرغ را باید بپردازد. اگر میزب خانهای که آن میزب در خانه همسایه است، مثلاً افتاد و ظرف همسایه شکست، اگر همه میزب برون افتاده است، غرامت به عهده صاحب میزب نیست، و اگر نیمه میزب که از خانه بیرون بوده است، افتاد و ظرف همسایه را شکست، غرامت در گردن صاحب میزب است، زیرا کوتاه‌کاری صاحب میزب معلوم است که میزب شکسته را تعدیل نموده است، روی همین قاعده: «الضرر یزال» صدها شاخه و فرع به تفصیل نوشته‌اند و مرجع این مسایل کتب فقهاست.

القصة: «ضرر و ضرار» در اسلام نیست، ضرر هر جا باشد باید آن از میان برداشت، و مسلمان باید قصد و گفتار و عملش همه در جهت نفع و مصلحت باشد، و کسی که بخواهد ضرر رسانیدن را وجهه عمل خود قرار دهد، پیغمبر ﷺ او را لعنت فرموده است، و خدای تعالی هم نتیجه ضرر رسانیدن را به خود ضرر رسان برمی‌گرداند. مالک: إمام أعظم أبو عبدالله بن انس أضحی، از پایه‌های علم و دانشمندان فقه اسلامی هستند، دانشمندان بسیار مجلدات کتب را در ترجمه و حالات ساعات بار ایشان نگاشته‌اند، ولادت با سعادت‌شان در سال نود هجری و وفات ایشان در سال یک صد و هفتاد و سه در شهر مدینه اتفاق افتاد.

موطا: نام یکی از مهمترین و اولین کتاب در علم حدیث است که إمام مالک روایات خود را در آن تحریر فرمود، گفته‌اند نام آن بدین معنی است که «امام مالک» بر دیگر دانشمندان سبقت جست: «لإنه و طيء به اعناق الرجال».

دارقطنی: منسوب به محله دارقطن بغداد، ترجمه او در صفحات سابق یاد شد.

حدیث سی و سوم

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:
«لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لَادَّعَى رِجَالٌ أَمْوَالَ قَوْمٍ وَدِمَاءَهُمْ، لَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِي
وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»

(حدیث حسن روایه بیهقی و غیره هکذا، و بعضه فی الصحیحین)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عباس رضي الله عنه روایت شده: رسول الله ﷺ فرمود: اگر خواسته‌های مردم به محض درخواست‌شان به آنها داده می‌شد، هرآینه مردمی مال‌های مردم دیگر و خون‌هایشان را ادعا می‌کردند، ولی بینه و گواهی بر مدعی است و قسم بر کسی است که انکار می‌کند.

حدیث به رتبه حسن است، بیهقی و دیگران این حدیث را این چنین روایت کرده‌اند، و بعضی از این حدیث در دو صحیح بخاری و مسلم آمده است.

شرح حدیث:

و لفظ صحیحین: «لو يعطى الناس بدعواهم لأدعي ناس دماء رجال وأموالهم ولكن اليمين على المدعي عليه» در روایت بیهقی هم حکم مدعی بیان شده است که بینه بر اوست و هم حکم مدعی علیه که هرگاه مدعی گواه نداشت، قسم بر مدی خواهد بود، پیداست که این حدیث بزرگترین مرجع برای حل دعوی است.

بینه: در لغت «ما يتبين به الأمر» آنچه کار به وسیله آن روشن می‌شود، اعم از خط مدعی علیه و یا گواه و یا قراین، بعضی از علما «بَيِّنَةٌ» را فقط به معنی گواه دانسته‌اند، و با الزام «بَيِّنَةٌ» ظاهر ساخت که مجرد دعوی بدون دلیل از هیچ‌کس شنیده نمی‌شود.

حدیث نبوی یک اصل عظیم و پایه مهمی برای حل خصومات است که پیچیده‌ترین مسایل را در یک جمله حل و فصل می‌نماید، کسانی که آشنا به قواعد اسلام هستند، می‌دانند چگونه اسلام در هر مسأله‌ای نزدیکترین راه را انتخاب کرده است.

به محاکم امروزی در دنیای حاضر مراجعه کنید، خواهید دید مدعی و مدعی علیه هر دو در گذشته‌اند، و سال‌هاست که چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، اما پرونده‌شان در جریان است و مرتب احضاریه‌شان صادر می‌شود، اما در اسلام هر دعوی و مرافعه‌ای به دو قاعده حل و فصل می‌شود، وقتی که شخصی ادعای حقی بر دیگری می‌نماید، چون ظاهر امر چنین می‌نماید که حقی ندارد، شریعت او را ملزم ساخته است که هر چند فاضل و شریف باشد و هر قدر همه مورد ادعای او ناچیز باشد، تا تکیه‌گاه ادعای خود را ثابت نماید، و چون دعاوی همه باهم در مخالفت با اصل برائت ذمه برابرند، ناگزیر باید مدعی دلیل بیاورد که بر مدعی علیه حق دارد، و از این راه است که شریعت مطهره اسلام مدعی را ملزم ساخت تا ادعای خود را به وسیله بینه ثابت و روشن بسازد، و شخصی که ادعا بر اوست در ظاهر امر به نظر می‌رسد که ذمت او مشغول حقوق دیگری نباشد، لذا مدعی علیه مصدق دانسته شده و قسم بر او قرار داده شده است، و نظر به این که جانب انکارکننده که مدعی باشد قوی است، قسم که حجتی ضعیف است به طرف او قرار داده شد، و نظر به این که جانب اعاننده که مدعی باشد ضعیف است، بینه که حجتی است قوی، به طرف او قرار داده شده، تا تعادل بین مدعی و مدعی علیه برقرار بماند، آن وقت هر شخص در تصرفات خود برای حفظ مال خود وظایفی دارد: مثلاً کسی که می‌خواهد مالی را به دیگری بفروشد و قیمت مبیع نقد نباشد، وظیفه اوست که مدرک بگیرد و گواه بگیرد و یا گرو از بدهکار خود بستاند تا در وقت حاجت دست او از حجت خالی نباشد.

اگر شخصی احتیاطات لازمه را برای حفظ مال خود انجام نداد، و مال را به دیگری به قرض داد و گواه و مدرک و گرو نگرفت و کارش به شکایت کشید، آن وقت وظیفه قاضی است که برای حفظ حقوق منتهای دقت را به کار ببرد و از قراین و از علایم حقیقت را به دست آورد و بدهکار را وادار به اعتراف به حق نماید، و موقعی که قاضی دارای دیانت و پرهیزگاری باشد، خدای متعال به وسیله او حق را به صاحبش می‌رساند.

در قاضیان صدر اسلام همه‌گونه نمونه عدالت و تیزهوشی قضات در احقاق حق موجود است، به همین سبب گفتیم بینه به نسبت ذی حق برای حفظ مال خودش و

بینه به نسبت قاضی برای احقاق حقوق مردم فرق دارد، مثلاً شخصی که مالی را به قرض می‌دهد، نمی‌تواند درخت را به گواهی بگیرد، ولی قاضی می‌تواند با سؤال از موضع درخت و دوری و نزدیکی آن بدهکار را وادار به اعتراف به حق نماید.

در این داستان که قاضی القضاة رویانی به عدل و دادگری معروف بود و روزی کسی نزد او آمد و ادعا کرد که مالی را به امانت به دیگری سپرده است و اکنون انکار می‌کند، رویانی دستور داد تا طرف او را حاضر کردند، موقعی که از طرف پرسید: آیا این شخص راست می‌گوید و امانتی را به تو سپرده است؟ آن مرد انکار کرد و گفت: برو به درخت بگو که قاضی می‌گوید به مجلس بیاید، آن مرد رفت تا به درخت بگوید به مجلس قاضی حاضر شود، در غیاب او قاضی از طرف پرسید: آیا به درخت رسیده است؟ طرف گفت: نه هنوز. قاضی به کارهای خود مشغول شد تا وقتی که مدعی برگشت. قاضی پرسید: به درخت گفתי بیاید؟ مدعی گفت: به درخت گفتم، اما هرچه اصرار کردم نه جوابی از او شنیدم و نه از جای خود حرکت کرد. قاضی گفت: درخت آمد و گواهی داد، آن وقت رو به مدعی علیه کرد و گفت: برو و امانت این مرد را پس بده، زیرا اگر زیر درخت امانت را از او نگرفته بودی، چگونه وقتی از تو پرسیدم آیا به درخت رسیده است، گفتی: نه هنوز.

چنین تدبیرهایی برای احقاق حقوق همیشه وظیفه قاضی‌های پرهیزگار و باتدبیر است، و حدیث صحیح بالا دلالت بر عموم این قاعده دارد که بینه بر مدعی و قسم بر مدعی علیه واجب می‌باشد.

اما بینه مختلف است، مثلاً در زنا گواهی چهار مرد لازم است و در حدود گواهی دو مرد کافی است.

در اموال گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن، چنانکه نص قرآن حکم می‌کند لازم است: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾ [البقرة: ۲۸۲]. «اگر دو گواه مرد نباشد، گواهی یک مرد و دو زن کافی است». و یا گواهی یک نفر و قسم مدعی، چنانکه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد.

در عبادات مانند هلال رمضان به نسبت ثبوت روزه گواهی یک مرد و در آنچه مردان بر آن کمتر واقف می‌شوند، مانند شیرخوارگی که «زید» همشیره «سکینه» است، و گواهی ولادت که در فلان روز «سکینه» بچه زاییده است، چهار زن کافی است.

بعضی از علماء مانند امام مالک وقتی قسم را متوجه مدعی علیه می‌سازند که اختلاطی میان مدعی و مدعی علیه باشد، برای این که هر آدم بی سر و پایی نتواند مردم شریف را به ادعاهای پوچ به قسم بکشانند، هرگاه مدعی دارای بینه نبود و قسم متوجه مدعی علیه شد، مدعی علیه حق دارد قسم را بر مدعی بازگرداند، و این را «یمین مردوده» می‌نامند.

اختلاف فقهاء در عموم حدیث بالا به این تفصیل است: نزد امام شافعی حکم حدیث بالا عام است، و هر ادعایی در حد و یا طلاق و یا نکاح و یا عتق باشد، بینه بر مدعی و قسم برگردن مدعی علیه است. امام احمد و دیگران هم مانند امام شافعی به ظاهر عموم حدیث قایلند، و اگر مدعی علیه قسم نخورد، مدعی قسم می‌خورد و حقیقاً ثابت می‌شود.

بعضی از علماء گفته‌اند که قسم در حدود و سرقت نیست، امام ابوحنیفه و گروهی از فقهاء و محدثین قایلند که قسم به مدعی بر نمی‌گردد و وقتی که مدعی یک گواه دارد، او را مجبور به قسم نمی‌دانند، از مالک حکایت کرده‌اند که قسم در مسایلی است که احتیاج به گواهی دو مرد در آن نباشد.

اما حقوق الله تعالی نزد بسیاری از علماء قسم در آن نمی‌آید، در مسایل مالی قسم‌دادن به مدعی علیه مورد اجماع علماء است و اختلاف در مسایل غیر مالی است، نزد امام شافعی شخص متهم قسم داده می‌شود، مثلاً اگر زید ادعا نمود که انگشتری من دزدیده شده، من یقین ندارم، اما تقی را متهم می‌دانم، قسم متوجه تقی می‌شود که انگشتر را ندزیده است، و این قسم «رد» ندارد، یعنی متهم نمی‌تواند بگوید خودت قسم بخور، قیمت انگشتر را می‌دهم.

فایده: بعضی از علما در تفسیر آیه: ﴿وَعَائِنَهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَلَ الْخِطَابِ﴾ [ص: ۲۰]. گفته‌اند مقصود از ﴿وَفَضَلَ الْخِطَابِ﴾ همانا «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» است، حدیث بالا به روایت بی‌هقی بود.

بی‌هقی: اما ابوبکر احمد بن الحسین بی‌هقی، از دانشمندان بلندنام در علوم عدیده و حافظ عالی‌قدر در حدیث و صاحب تألیفات گرانمایه و کسی است که امام الحرمین شیخ امام محمد غزالی در باره ایشان می‌گوید: اما شافعی بر هر شخص شافعی مذهب منتهی دارد مگر ابوبکر بی‌هقی که او بر امام شافعی منت دارد، زیرا او ثابت کرد که همه جا حدیث پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤید امام شافعی است، تولد او به سال سیصد و هشتاد و چهار و وفات او به سال چهارصد و پنجاه و هشت است، رحمه الله تعالی.

حدیث سی و چهارم

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ».

(رواه مسلم)

ترجمه حدیث:

از ابوسعید خدری رضي الله عنه روایت شده که گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس از شما کار زشتی را ببیند، پس باید آن را با دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست به زبانش آن را تغییر دهد، باز اگر نتوانست پس به دلش آن را انکار کند، و آن انکار که به دل باشد ضعیف‌ترین ایمان است.

این حدیث را امام مسلم در صحیح خود روایت نمود.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر یکی دیگر از اصول و قواعدی را که برای ایجاد یک اجتماع سالم و پرآسایش لازم است بیان فرمود، و روشن ساخت که از بین بردن کار زشت و وظیفه هر شخص باایمان است. و فرمود هر یک از شما مسلمانان از کار زشتی باخبر باشد، باید آن را به دست خود بردارد، هر جا که جلوگیری از کار زشت به دست شخص میسر می‌شود، مانند جلوگیری از این که ظالم مظلوم را بزند، و از بین بردن موادی مانند هروئین و مخدرات و مسکرات، و هرگاه یک نفر از منکر باخبر شد، انکار آن بر وی فرض عین است، و اگر بیش از یک نفر باخبر شد، فرض کفایت می‌شود، از ازاله منکر و امر به معروف به نص قرآن و حدیث و اجماع ثابت است.

آیه: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «و باید از شما مسلمانان جماعتی باشد که به سوی خیر دعوت

کنند و به خوبی وادارند و از زشتی جلوگیری کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «لتأمرن بالمعروف وتنهون عن المنکر أو لیعلمنکم اللّٰه بعذاب من عنده» هرآینه امر به معروف می‌کنید و از زشتی جلوگیری می‌نمایید و یا اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید، خداوند همگی‌تان را به شکنجه‌اش دچار سازد.

آیات و احادیث درین باره بسیار است، اگر تغییر منکر را به دست خود نتوانست به زبان انکار کند، به زبان انکارکردن، به تهدیدنمودن و شکایت به اولی الامر بردن و مردم را به فریادرسی خواستن و به مهربانی امر به ترک منکرکردن است و یا به درشتی به حسب حال.

گاهی به نرمی و سیاست و پند و اندر، کارهای خیری را می‌توان کرد که به زور شمشیر و ریاست امکان نمی‌پذیرد.

و هرگاه ازاله منکر به دست و زبان میسر نشد، به دل خود انکار نماید و این ضعیف‌ترین ایمان است، زیرا وقتی منکر به این حد آشکار شد که انکار آن به دست میسر نشد و منکر به این حد از زشتی افتاد که انکار آن به زبان هم مقدور نبود، پیدا است که پایه ایمان به کجا رسیده است، و معلوم است که ترک منکر واجب دینی هرفرد باایمان است، و این است که نهی از منکر وقتی واجب است که انکارکننده از جلوگیری خود بر نفس و مال و شرف خود ایمن باشد.

بعضی از علماء از بین‌بردن کار زشت را به دست وظیفه حکام دانسته‌اند، و از بین‌بردن آن به زبان را وظیفه دانشمندان دانسته‌اند که از طریق وعظ و ارشاد و پند و اندرز مردم را به ترک آن وادارند، و چه بسا که پند و اندرز زبانی هرگاه همراه با عمل باشد، نتیجه درخشان به بار آورد، اما آن مقدار که عمل وعاظ و نصیحت‌کنندگان نتیجه می‌دهد گفتار تنها بدون عمل نتیجه نخواهد داد.

ابن الجوزی استاد سعدی می‌گوید: از بین استادان من دو تن را فراموش نمی‌کنم، زیرا این دو همیشه عمل‌شان را برابر گفتارشان می‌یافتم و به گفته‌های خود ایمان داشتند، می‌گوید: در همان خردسالی من گفته‌هایشان اثری عمیق بر قلب من می‌نمود، وقت را خیلی مغتنم می‌شمردند، این دو که یکی «عبدالوهاب انماطی» و دیگری «ابومنصور جوالیقی» است، بر سیرت سلف بودند، هیچگاه در مجلس‌شان غیبت کسی نمی‌شد، علم را برای خدا تعلیم می‌دادند و در برابر تعلیم خود مزدی

نمی‌گرفتند، گفته‌هایشان در قلبم مانند نقشی که بر سنگ باشد اثر می‌گذاشت، و از آنجا دانستم که اثر عمل خیلی بیش از اثر گفتار بدون عمل می‌باشد.

نظر به این که فرمایشات پیامبر برای هر دوره و زمانی است، و در این زمان که سواد به طور بی‌سابقه عمومی می‌شود، اگر انکار منکر را به دست چنین تعبیر کنیم که نویسندگان به دست خود زیان کارهای ناپسند را بنوسیند، و پیدا است که اثر نوشتن در درجه اول است، زیرا نوشتن ممکن است از نظر میلیون‌ها نفر بگذرد، در حالی که گفتن تنها به عده معدودی می‌رسد، مثل تعلیم که ممکن است شخص دانشمند هزار تن را تعلیم دهد، در حالی که تألیف و کتاب می‌تواند میلیون‌ها افراد را در حیات مؤلف و بعد از وفاتش مستفید نماید.

حمل انکار منکر به دست بر معنی به کار انداختن در نوشتن را در شروع این حدیث ندیده‌ام، ولی مانعی ندارد و همانطور که گفتم نوشته هم وقتی اثر می‌کند که نویسنده به گفته‌های خود ایمان داشته باشد و به آن عمل نماید که:

سخن کز دل برآید بنشیند لاجرم بر دل

[و اما سخنی که لقلقه زبان باشد، به گوش شنیده می‌شود و از گوش دیگر بیرون می‌رود، مهمترین لازمه ناصحان و وعاظ قناعت است و ضبط نفس، و به قول سعدی:

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند از خود گم است، کرا رهبری کند؟

عجیب این است که در دنیا کنونی طمع و خواسته‌های نفس روزافزون است، و اگر شخصی بخواهد خود را از وسایل دور سازد، فرزندان و همسران و بستگان با او موافقت نمی‌کنند. و حدیث: «سیأتي زمان یكون هلاك الرجل علي يدي زوجته وأولاده» زمانی بر مردم فرا می‌رسد که هلاکت شخص بر دست همسر و فرزندان اوست، کاملاً مصداق می‌یابد، از او خواهش‌هایی می‌کنند که نتواند. ناگزیر وارد مواردی می‌شود که بیش از مقداری که از دنیا به دست می‌آورد، دین را از دست می‌دهد، آنهایی که نام خود را بر صفحه روزگار برای همیشه ثبت کرده‌اند، در ضبط نفس و قناعت در مقام عجیبی بوده‌اند.

امام احمد بن حنبل در روز و شب بر قرص جوین اکتفاء می‌کرده است، موقعی که خلفای عباسی خواستند در باره او احسانی کنند و مال‌هایی برای او فرستادند همه را پس فرستاد، و دلیلش این بود که به اینها نیاز ندارم، موقعی که زن و فرزندش از او خواستند که مال خلفاء را بگیرد، وی در جوابشان گفت: شما مانند آن کسانی می‌باشید که شتری داشتند که بار بر آن می‌کشیدند و بر آن آب می‌آوردند، وقتی که پیر

شد و از کار افتاد، آن شتر را ذبح کردند و گوشتش را خوردند، یعنی در پایه پیری باعث هلاکت من مشوید.

امام شافعی می‌فرماید: «أمت مطامعی فأرحت نفسي» طمع‌های نفس خود را کشتم و خود را آسوده ساختم. «ومن يتبع مطامعه، يهون» و کسی که دنبال طمع‌های نفس خود بیفتد خوار می‌شود. «وأحییت القنوع وکان میتا» و قناعت را که مرده بود زنده کردم. «وفي إحيائه عرضي مصون» و در زنده کردن قناعت شرفم محفوظ است. آن وقت اگر به زهد صحابه و یاران پیغمبر امثال صدیق و فاروق و مرتضی بنگریم، محیرالعقول است که تا چه حد پشت پا به متاع‌های زودگذر زده اند، از اینجا است که آنچه گفته‌اند، باید به آب زر نوشت و هر دستوری داده اند نقش دل‌ها شده است، و نامی‌شان درخشان‌ترین نام‌ها در صفحات تاریخ بشری است.

منکر: هرکار زشتی چه ترک واجب و چه فعل حرام و چه آنچه از لحاظ اخلاق اجتماعی مایه انتشار فساد گردد؛ مثلاً ترک نماز منکر است، زیرا ترک واجب است، زنا منکر است، زیرا فعل حرام است، بوسیدن همسر خود در انظار مردم مثلاً در بازار منکر است، زیرا مخالف حفظ اخلاق اجتماعی است.

بسیاری از مردم چنین تصور می‌کنند که امروزه نهی از منکر امکان ندارد، در حالی که امروز از هر عصر دیگر آسان‌تر است و از دو راه امکان دارد: یکم این که هر پدری اعضاء خانواده خود را به کار پسندیده وادارد و از کار زشت باز دارد و این آسانترین راه‌هاست. و حدیث: «کلکم راع وکلکم مسئول عن رعینه» هر یک از شما سالارید و هر یک از شما مسؤول اعمال زیردستان خود هستید، در همین زمینه است. راه دوم اصلاح فرهنگ یعنی معلمان و مربیان در پرورش نونهالان و دمیدن روح دینداری و خداشناسی در آنها همکاری کنند، در عمل شایسته باشند و در گفتار اخلاص بورزند، وسایل عمومی موجود از قبیل تلویزیون و رادیو هم می‌تواند وسیله‌ای برای نشر اخلاق و رفتار خوب باشند و درس‌های آموزنده به مردم بدهند.

متأسفانه وقتی از متصدیان رادیو خواسته می‌شود تا برنامه‌های خود را اصلاح کنند، جواب‌شان دندان شکن است، و آن این است که رادیو برای همه کس است، اگر بعضی طالب اخلاق و شرافت هستند، بعضی دیگر هم هستند که می‌خواهند از جنایات و زشتی‌ها مطلع شوند و تقلید کنند.

افسوس که حتی یک نفر که بتواند از طریق وعظ و ارشاد جوامع بشری را اصلاح کند، باقی نمانده است وگرنه یک نفر هم کافی بود؛ مگر نه این است که روزی که حضرت محمد به پیغمبری مبعوث شد، در برابر زشتی‌ها و کفر و نادرستی‌ها قد علم کرد و خودش تک و تنها بود؟ اما طولی نکشید که چون حق می‌گفت و اجرای حق می‌خواست، پیروز و جهان در برابر او تسلیم شد. اسلام دارای روحیه‌ای است که هروقت ممکن است به مسیر خود برگردد و بازهم فضایل را انتشار دهد، امید است روزی که دانشمندان جهان به درمان معجزه‌آسای اسلام پی می‌برند، دور نباشد و جهان از تعالیم قرآن و سنت عملی حضرت خیرالانام در سراسر آن از نو زنده شود که اگر دین و اخلاق نباشد، نه بمب اتم به کار می‌آید و نه فتح فضا و کرات.

بازهم معنی حدیث بالا را تکرار می‌کنیم: هریک از شما که کار زشتی را ببیند باید به دست خود آن را از میان بردارید، هرکدام نسبت به خود و بستگان‌تان مرحمت داشته باشید که منکر را میان خود روا ندارید و آن را از بین ببرید، اگر در میان بستگان خودتان نبود، به زیان خود از پند و اندرز و رسانیدن به مسؤولان امور کوتاهی نکنید، و اگر منکر در میان وابستگان خودتان بود و نه قلمی داشتید که زشتی‌های آن را محکوم کنید و نه سخنور بودید که با زبان خود زشتی را نابود کنید، پس با قلب خود آن را انکار کنید تا درون‌تان از کارهای ناپسند دور بماند و پاکی خود را نگه دارد.

حدیث سی و پنجم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

«لَا تَحَاسِدُوا، وَلَا تَتَّاجِسُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَحْفَرُهُ. التَّقْوَى هَهُنَا - وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - بِحَسَبِ امْرِيٍّ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْفَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ».

(رَوَاهُ مُسْلِمٌ)

ترجمه حدیث:

از ابوهریره رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: نسبت به همدیگر حسد مورزید و به زیان یکدیگر سازش مکنید و کینه همدگر را به دل نگیرید، و پشت به همدیگر مکنید، و معامله همدیگر را بر هم مزینید، بر دست همدیگر مزینید. ای بندگان خدا! برادر همدیگر باشید، مسلمان برادر مسلمان است، به برادر خود ستم نمی‌کند، دست از یاری او نمی‌کشد، به او دروغ نمی‌گوید، او را خوار نمی‌شمارد، پرهیزگاری اینجاست، یعنی در دل است و به سوی سینه‌اش اشاره فرمود و سه بار آن را تکرار کرد، در پستی و شرارت شخص همین بس که برادر مسلمانش را خوار بدارد، خون و مال و شرف مسور بن مسلمان بر مسلمانان دیگر حرام است. (مسلم آن را روایت کرده).

شرح حدیث:

حدیث بالا که در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است، اصل بزرگی در اخلاق اجتماعی شخص مسلمان است، در این حدیث آشکارا بیان شده است که حسد حرام است، زیرا حسد عبارت است از آرزوکردن زوال نعمت دیگری، در حالی که صاحب

نعمت در حق حسود هیچ بدی نکرده است، و از طریق شریعت بر هرکسی واجب است که دوست بدارد، برای برادرش آنچه را که برای خود دوست می‌دارد.

از جهت دیگر حسد عبارت است از انکار قدرت خدای تعالی و عدم رضایت به قسمت او. در آیه ۵۴ سوره نساء می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۵۴]. «بلکه در حقیقت به مردم به خاطر آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است حسد می‌ورزند».

در حدیث است که «الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب» حسد حسنات را از بین می‌برد، همانطور که آتش هیزم را سوزاند، گذشته از حرام بودن حسد و این که حسنات حاسد را می‌سوزاند، و خطر کفر نیز دارد، زیرا حاسد به قسمت خداوندی ناراضی است، علاوه بر این حسود همیشه ناراحت و گرفتار درد حسد است، و به قول سعدی:

توانم آن که نیازم اندرون کسی حسود را چه کنم کوز خود برنج درست
بمیر تا برهی ای حسود که این رنجی است که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست
بیشتر کسانی که دچار حسد می‌شوند، همسایگان هستند و از قدیم معروف است:
«العداوة في الأقباب والحسد في الجيران» دشمنی در خویشاوندان و حسد در همسایگان
است، یکی از اسباب از بین بردن حسد همسایگان احسان و نکوکاری نسبت به ایشان
است، یعنی این که برای همسایگان حقوق بیشتری مقرر داشت تا احسان بیشتر مایه
از بین بردن حسد باشد.

در حدیث بالا از حسد منع شد، برای این که وقتی که ریشه دوانید، باعث آزردن و ایجاد ناراحتی و اذیت می‌شود، از این روی فرمود: «لَا تَنَاجَشُوا» علیه یکدیگر ساخت و پاخت نکنید، «نجش» در لغت به معنی برانگیختن و برپا کردن است، و «نجش» هم مایه برپا کردن کینه و دشمنی است. فقهاء مثال «نجش» را چنین می‌آورند که شخصی می‌آید تا جنسی از صاحب دکان خریداری نماید، صاحب دکان با دیگری ساخته است که هر موقع خریدار آمد و جنس را به قیمتی رسانید، او بیاید و قیمت جنس را بالا ببرد، تا از این ساخت و پاخت خریدار ساده‌لوح را بفریبند و جنسی که ده ریال می‌ارزد، به بیست ریال به او بدهند، این عمل گذشته از اذیت غش و خیانت نیز در آن است.

در حدیث است: «من غشنا فلیس منا» کسی که در حق ما مسلمانان غش به کار می‌برد، از ما مسلمانان نیست. در روایت دیگر: «من غش فلیس منا» هرکه غش نمود، از ما نیست.

اما اگر آرزوی زوال دیگری نباشد و قصد کوشش کردن برای رسیدن به صاحب نعمت و برابری با او در کارهای خیر باشد، این را «غبطه» می‌نامند و حسد نیست، وقتی که در باره خریداری ساخت و پاخت شد و با فریفتن او قیمت جنس بالا برده شد، موقعی که خریدار دانست فریب خورده است، حق پس دادن جنس را ندارد، زیرا تقصیر از خود اوست که بدون بررسی جنس را به بیشتر از قیمتش خریده است، و نزد بعضی از علماء منع از «نجش» دلیل باطل بودن آن است، و خریدار موقعی که به گول خوردن خود آگاه شد، حق پس دادن آن را دارد.

ممکن است «نجش» را به معنی عام آن که به کاربردن فریب و مکر است به کار برد، و در این صورت چنین معنی می‌دهد که حسد باعث نشود که در معاملات خود مکر و حيله به کار ببرید و همدیگر را بفریبید، زیرا موقعی که بازار فریب گرم شد، فریبنده هم در جای دیگر فریفته خواهد شد، و همانطور که حسد مایه به کاربردن مکر و حيله و تزویر می‌شود، به کاربردن حيله و مکر هم مایه کینه و دشمنی می‌شود، به همین خاطر فرمود: «وَلَا تَبَاغَضُوا» کینه همدیگر را به دل مگیرید.

اگر بگوییم دوستی و کینه یک امر قهری است، در این حال چنین معنی می‌شود از کارهایی که سبب ایجاد کینه و تنفر می‌شود، دوری بجوید. کینه: عبارت از تنفر و بیزاری از چیزی است به خاطر صفت زشتی که در آن است، و در این حال کینه و کراهت مرادف همدگر می‌شوند، اما باید دانست که کینه دشمنان خدا لازم است، برای این که گناه مایه خشم خداست و شخص گناهکار با خدای عزوجل مبارزه می‌نماید، و کینه آنچه خشم خدا را برمی‌انگیزد، لازم است.

در حدیث صحیح است: «من أحب الله وأبغض الله وأعطى الله فقد استكمل الايمان» کسی که محبت و دوست داشتنش برای خدا باشد و عطاء و احسانش برای خدا باشد، پس به راستی که او ایمانش را کامل کرده است، وقتی که دوستی و کینه فقط برای خدا باشد، بهره نفس در آن دخالت ندارد، در این حدیث از کینه نسبت به یکدیگر منع فرمود.

هرگاه بین دو کس بر سر کاری اختلاف باشد، کینه همدگر جایز نخواهد بود و اصولاً کینه جایز نیست، مگر موقعی که برای رضای حق تعالی باشد، اختلاف‌هایی که میان فرقه‌های این امت است، نباید مایه کینه شود، مگر وقتی که آراء بعضی به کفر و یا فسق آشکار منجر شود که در این حال کینه کافر و فاسق لازم است، کینه هم باید کینه عقیده و عمل‌شان باشد نه خودشان، چنانکه در قرآن است: ﴿قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۸]. «پیغمبر لوط عليه السلام گفت: من از عمل شما بیزارم».

آنان که از رأی و گفتاری ناصواب پیروی می‌کنند، هرگاه نادان باشند، شاید احتمال عذرشان باشد؛ اما کسانی که اهل علم و اطلاع هستند، برایشان جز پیروی حق راه دیگری نیست.

در حدیث است که باعث رفتن به بهشت همدوستی است، در صحیح مسلم آمده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «والذي نفسي بيده لا تدخلون الجنة حتى تؤمنوا ولا تؤمنوا حتى تحابوا» قسم به آن خدایی که روح من در دست اوست، به بهشت نمی‌روید مگر موقعی که ایمان داشته باشید و ایمان شما به ثبوت نمی‌رسد، مگر موقعی که همدیگر را دوست بدارید.

در حقیقت آنچه در دین مبین اسلام حرام شده، اکثر چیزهایی است که مایه کینه می‌شود و تنفر از یکدیگر را به بار می‌آورد، در دین مبین اسلام حرف راست هرگاه فتنه‌انگیز باشد، جایز نیست و به جای آن دروغ مصلحت‌آمیز جایز است. خبرچینی هرچند نقل سخن به راستی باشد، باز هم حرام است، روی این اصل که کینه و دشمنی را رواج می‌دهد و در قرآن: کسی که دشمنی می‌اندازد به ما معرفی شده است، و در آیه ۹۱ سوره مائده این نکته را روشن می‌سازد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ

الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱]. «مقصود شیطان برافروختن آتش دشمنی و کینه در میان شما در رواج دادن شراب و قمار است تا با همدیگر دشمن شوید، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، پس آیا از پیروی شیطان خودداری می‌کنید که سعادت خود را باز یابید؟ آیا کوتاه می‌آیید؟».

گفتیم حسد مایه «نجش» و سازش به زیان یکدیگر می‌شود و زیان‌رساندن مایه کینه و نفرت می‌گردد، و کینه مایه روگردانی از هم و پشت‌نمودن به همدیگر است. لذا فرمود: «وَلَا تَدَابَرُوا» به هم پشت نکنید باید پیروی ایمان شما به فشردن دست

یکدیگر و دوست داشتن همدگر و خوشرویی در روی یکدیگر باشد، نه این که روی از هم بگردانید و پشت به هم بدهید، کینه یکدیگر و پشت دادن به همدیگر گاهی ملازم همدیگرند و گاهی انسان نسبت به کسی کینه در دل دارد، اما رو از او نمی‌گرداند و حقوقش را ضایع نمی‌کند و گاهی انسان محبت فرزند دارد، اما به خاطر تأدیب او، از او روی می‌گرداند.

به همین سبب حضرت رسول الله منع فرمود که مسلمان نسبت به مسلمان کینه‌ور باشد و یا از روی بگرداند و فرمود: «وَلَا يَبِعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ» یعنی نباید مسلمان بر دست مسلمان دیگر بزند و اگر مسلمانی چیزی را فروخته باشد، نباید مسلمان دیگر بیع او را باطل کند تا خود بیع کند، مثلاً اگر شخصی جنسی از دیگری خریده است، نگوید برو این جنس را پس بده که من ارزان‌تر به تو می‌فروشم.

در حدیث است: «إِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَطَعْتُمْ أَرْحَامَكُمْ» برای این که شما هرگاه چنین کاری را بکنید و بر دست همدیگر بزنید، رابطه خود را قطع می‌کنید، مردم را وادار می‌کنید تا در مکافات این اذیت نسبت به خودتان و خویشاوندان‌تان اذیت و آزار پیشه کنند و سبب اذیت‌شان خودتان باشید، و در حقیقت به خود ضرر زده اید و ارحام خود را قطع کرده اید، و در عکس العمل و رفتار مردم نسبت به فرزندان و ارحام مردم موذی درس عبرتی است.

آیا چنین بیعی که بر دست مسلمان زدن می‌باشد، صحیح است یا نه؟ نزد بعضی از علماء بیع صحیح است اگرچه حرام می‌باشد و نزد بعضی دیگر باطل است. پیغمبر اسلام درمان این دردهای اجتماعی که حسد و نجش و بغض و تدابر و بر دست هم‌زدن است را با این جمله بیان فرمود: «وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا» ای بندگان خدا! برادر همدیگر باشید. بندگان خدا؛ زیرا وظیفه بندگان است که از قسمت خداوندی خوشنود باشند.

تفاوت میان افراد که در علم و نبوغ و یا هوش و درایت و یا به دست آوردن مال و گرد کردن آن است، یک قسمت خداوندی است، و اگر شما بنده خدا هستید، باید بر قسمت او اعتراض نکنید و شما هم می‌توانید به جای حسدورزی و کارشکنی که به ضرر خودتان بیشتر است، به جای آن به کوشش از راه آن بپردازید تا موفق شوید، وقتی که خود را به بندگی خدا پذیرفتید، به او راضی شدید، خود را از آتش حسد و ناراحتی اذیت و نگرانی کینه و دشمنی و تلخی بر دست یکدیگرزدن آسوده کرده اید،

آنگاه که بندگان خدا شدید و از نعمت رضا و خوشنودی به قسمت خداوندی بهره‌مند گشتید، برادران یکدیگر باشید، وقتی برادران یکدیگر هستید که برای هم احترام قایل شوید، حقوق همدیگر را مراعات کنید و از طریق برادری و برابری و همدستی به سعادت و خوشی خواهید رسید، در حالی که از حسدورزی جز کینه و ضعف و جز دشمنی و زبونی و به غیر از خواری و بریدن پیوند خویشاوندی نتیجه دیگری نخواهید یافت.

صلوات و سلام خدای متعال بر این پیغمبر خاتم که بیان معجز او تا چه حد شیرین است، دردهای اجتماعی را می‌شمارد، علت آنها را روشن می‌سازد، درمان قطعی آن را بیان می‌فرماید، خداوند به این امت توفیق دهد تا به دستور ایشان رفتار کنند.

فرمود: بنده خدا و برادر همدیگر باشید که هرگاه بندگی شما محقق شد و از نعمت رضا به قضا بهره‌ور شدید، همدیگر را دوست می‌دارید، و از برادری با یکدیگر و همدستی به آنچه از خیر و خوشی می‌خواهید می‌رسید.

آن وقت برای این که روشن فرماید وظیفه برادر نسبت به برادر چیست؟ فرمود: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ» مسلمان برادر مسلمان است، دین مبین اسلام بر پایه برادری است، و همین رابطه دینی از هر پیوندی قوی‌تر است. «لَا يَظْلِمُهُ» برادر به برادر خود ظلم نمی‌کند. «وَلَا يَحْقِرُهُ» مسلمان برادر مسلمان خود را خوار نمی‌دارد. «التَّقْوَى هَهُنَا» پرهیزگاری این جاست، و به سینه اشاره می‌فرمود، و این را همراه با اشاره به سینه سه بار فرمود، یعنی پرهیزگاری در دل است، دل خود را پاک کنید، قلب خود را از پرهیزگاری روشن کنید، درون خود را به مهر همدیگر صیقل دهید، تا عاقبت خیری نصیب شما باشد. «العاقبة للمتقين» تا خداوند اعمال شما را بپذیرد. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

آیا می‌دانید چه کسی پست‌ترین افراد بشر است؟ فرمود: «يَحْسَبُ امْرِيٍّ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ» در پستی شخص همین بس است که برادر مسلمان خود را خوار کند، زیرا چنین کسی نه معنی انسانیت را دریافته، نه از معنای دین آگاه شده و نه از راز نیک‌بختی اطلاعی دارد، بلکه با خوارداشتن برادر خود به خواری و زبونی و بدبختی خود گردن نهاده است. «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ» همه آنچه تعلق به مسلمان دارد، بر مسلمان دیگر حرام است، حرام در اینجا به معنی محترم است، یعنی آنچه تعلق به مسلمان دارد، محترم است. «دَمُهُ» خون مسلمان، «مَالُهُ عَرَضُهُ» مال مسلمان و «عَرَضُهُ» شرف مسلمان همه محترم است.

پس آشکار شد که مسلمان برای تمام حقوق مسلمانان احترام قایل است، هیچگاه شرف مسلمان را پایمال نمی‌کند، مال مسلمان را به ناحق نمی‌گیرد، خون مسلمان را نمی‌ریزد، خدای توانا آسمان‌ها و زمین‌ها همه را برای مسلمان بیاراست، پس چقدر نفهم و نادان است کسی که مسلمان را خوار دارد. آیه: ﴿اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ﴾ اوست خدایی که همه آنچه را که در زمین است برای شما (مسلمانان) مسخر ساخت و به فرمان درآورد، زیرا مسلمان واقعی کسی است که می‌تواند نماینده خدا بر روی زمین باشد، مسلمان واقعی کسی است که می‌تواند نعمت‌ها را در موارد آن به کار ببرد.

افسوس که بربریت فرنگ به نام تمدن همه اخلاق و معنویات را نابود کرده است و جادوی ظاهر صنعت آنان دیده مردم را افسون کرده است، و مسلمانان به جای این که در صنعت هم پیشتاز دیگر ملل باشند، از ملل دیگر عقب افتاده‌اند، و هنوز هم کشورهای اسلامی در علم و صنعت از فرنگیان عقب هستند، و در نتیجه جنس خام را از کشورهای اسلامی به ربع قیمت می‌خرند، و به گفته وزیر اقتصاد ایران هر سال قیمت جنس خود را بالا می‌برند و قیمت جنس مسلمانان و کشورهای عقب‌افتاده را به زیر می‌آورند، تا هیچگاه جلو نیفتند.

آنچه مایه امید است، بیداری و هوشیاری است که اخیراً نصیب مسلمانان و رهبران‌شان گردیده است، به یاری خدای تعالی آینده برای مسلمانان است.

در حدیث نبوی بالا دردهای اجتماعی عوامل ایجاد آن دردها درمان قطعی آنها و وظیفه مسلمانان نسبت به همدیگر احترام به حقوق یکدیگر، بندگی و خوشنودی به قسمت او، برادری و همدستی با همدیگر برای یک اجتماع سعادت‌مند، طریق انتشار مهر و محبت بین همدیگر، همه را به طور آشکار بیان فرمود، و می‌توان گفت: این حدیث شامل بسیاری از احکام اسلام و آداب آن است، در این کتاب به روایت مسلم یاد شد و به لفظ دیگر تقریباً به همین معنی در صحیح بخاری نیز آمده است، و به طرق بسیار در صحاح دیگر نیز روایت شده است، و در صحت آن تردیدی نیست و سعادت‌مند کسی است که چنین بیان معجز را رهبر زندگی خود قرار دهد و نیک‌بختی دو جهان را برای خود به دست آورد.

الصلوة والسلام عليك يا رسول الله که شایسته تو جز درود خدا نیست و در ثنای تو از ما خاکیان چه آید، و به قول سعدی روانش شاد باد:

ندانم کدامین سخن گویمت که والاتری ز آنچه من گویمت

ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یس بس است
 چه وصفت کند سعدی ناتمام عليك الصلوة اى نبی والسلام

تنبيه: در فرمایش‌های پیامبر کلمه مسلم یاد فرمودن برای بیان شرف عظیم مسلمان است، و قصد این نیست که خون و مال غیر مسلمان محترم نیست، چنانکه این مطلب را بارها شرح داده‌ام و خوبی نسبت به همه کس پسندیده است، و یقیناً خوبی به مسلمان بهتر و پسندیده‌تر و پربختر است، دیگر این که وقتی مسلمانان از به کار بستن فرمایش‌های پیامبر اجتماعی سعادت‌مند و پرعزت به دست می‌آورند، در نشر این تعالیم معلم دیگران خواهند شد، و همین اسباب نیک‌بختی را در جهان انتشار خواهد داد.

حدیث سی و ششم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

«مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَعَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ، وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ».

(رواه مسلمٌ بهذا اللفظ)

ترجمه حدیث:

از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرکس یکی از مشکل‌های ایمان‌داری را در دنیا رفع کند خداوند در روز قیامت سختی و مشکل‌های او را رفع می‌کند، و کسی که بر بینوایی آسان بگیرد، خدای تعالی در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد، و کسی که مسلمانی را بپوشاند، خداوند او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند، و خدا یاری‌گر بنده است مادامی که او یاری‌گر برادرش باشد، و کسی که راهی را پیش بگیرد که در آن جویای علم باشد، خدا بر او برکت علم، راهی را به سوی بهشت آسان می‌سازد، هرگاه مردمی در خانه‌ای از خانه‌های خدا گرد آیند (یعنی در یکی از مساجد) تا کتاب خدا قرآن را بخوانند و درس‌های آن را به هم بفهمانند، آرامش بر دل‌هایشان فرود می‌آید و مهر و رحمت خدا ایشان را فرا می‌گیرد، و فرشتگان ایشان را دربر می‌گیرند، و خدا ایشان را در کسانی که نزد اوست یاد می‌کند، و هرکس کارش و عملش موجب عقب‌افتادنش بشود نسبش او را به جلو نمی‌اندازد.
مسلم در صحیح خود به این لفظ این حدیث را روایت نمود.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر اهمیت کمک به یکدیگر و فریادرسی همدیگر را بیان فرمود، و در اجرای خوبی‌ها و کمک هر جا که کلمه مسلمان یاد شود برای یادکردن شرف و احترام اوست که هر احسانی نسبت به شخص مسلمان ثواب بزرگتر و بیشتری دارد، و گرنه گشایش در کارهای بندگان خدا همه اجر دارد.

در حدیث شریف بیان شد: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ» خدای تعالی احسان و خوبی را بر همه چیز نوشت، و حدیث: «فِي كُلِّ كَبِدٍ حَرٌّ، أَجْرٌ» در هر جگر گرمی ثواب است، در احسان به هر حیوان زنده‌ای ثواب است، منتهی با این تفاوت که ثواب احسان به مسلمان از احسان به حیوان بیشتر است و احسان به حیوان از احسان به کافران حربی و مردم موذی بهتر است:

گاو و خرن باربردار به ز آدمیان مردم آزار در فرموده حضرت رسول الله ﷺ اهمیت کارگشایی و چاره‌سازی و انجام‌دادن نیازهایشان و سودرسانی به ایشان، چه به علم و چه به مال و چه به جاه و منصب و چه به نصیحت و پندگفتن و چه به راهنمایی و دلالت بر خیر و چه به کمک به مردم یا واسطه‌شدن و یا میانجی‌گری میان مردم و یا دعای خیر در غیاب برادران باشد، روشن فرمود. «مَنْ نَفَسَ» کسی که مایه نفس راحت کشیدن مسلمانی شود، می‌گویند طوری بر او سخت گرفت که نفسش بند آمد. «مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ» کسی که مایه نفس به راحت کشیدن مسلمانی شود «كُرْبَةً» در سختی، اگر مایه نفس به راحت کشیدن یعنی رفع سختی از غیر مسلمانی بشود، هم اجر دارد. «مَنْ كُرِبَ الدُّنْيَا» از سختی‌های دنیا، مسلمان را آزاد کند، گره از کارش بگشاید، او را مددکاری و دستگیری کند. «نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» خداوند یکی از سختی‌های او را در روز قیامت برمی‌دارد، و معلوم است که در این دنیا برای رفع سختی‌ها فی الجمله می‌توان چاره اندیشید، زیرا چاره‌جویی به مال یا جاه یا التماس و زاری کردن یا کار و یا غیره چاره‌ای می‌شود، اما در آخرت که دست آدمی از همه چیز تهی است، سختی آن طاقت‌فرساست.

معلوم است که هر خوبی عاده دو نوع ثواب دارد: نیک‌نامی و آسایش و خوشی زندگی در دنیا که در این امر مؤمن و کافر مشترکند و ثواب اخروی از رضای خدا و آسایش روز قیامت و بهشت که اختصاص به مؤمنان دارد، در حقیقت نادان کسی است

که در دنیا بر احسان و نیکی توانا باشد و نکند، آنگاه هم در این دنیا از بهره‌مندی از نعمت‌ها محروم می‌شود و هم در آن جهان از ثواب آن.

در حدیث است که گرمای روز قیامت طاقت‌فرساست و عرق مردم تا دهان بالا می‌آید و معقول هم هست؛ زیرا خلاق میلیون‌ها سال در یک جا جمع آمدن و حرارت آفتاب از نزدیک‌چشیدن و تنگ جا و ایستادن یک روز آخرت، یعنی یک هزار سال معلوم است چه به روز مردم می‌آورد، کسی که آسودگی آنجا را بخواهد، در این دنیا آسایش مردم را فراهم می‌آورد، و عجب این است که در این دنیا کسی نیست که به دیگران نیاز نداشته باشد، کسی که از برآوردن نیاز مردم دست بردارد، در وقت نیاز خود بی‌کس خواهد ماند:

کار درویش مستمند برآر که تو را نیز کارها باشد
 «وَمَنْ يَسَّرَ عَلَيَّ مُعْسِرٍ» و کسی آسان بگیرد بر بینوایی به این که بدهی او را بخشید، او را به احسانی شادان ساخت یا به او در برابر بدهکاریش فشار نیاورد یا در کار او برای برآوردن نیازش کوشید، و یا این که دانشمند بود در فتوی برای حل مرافعات خدمت کرد «يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد.

در حدیث است به رویت امام احمد: «من أراد أن تستجاب دعوته وتكشف كربته فاليفرج عن معسر» کسی که بخواهد دعایش به اجابت برسد و سختی از او برطرف شود، می‌باید گشایشی در کار بینوایان و فروافتادگان پدید آورد:

خدا را برآن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
 «وَمَنْ سَتَّرَ مُسْلِمًا» و کسی که مسلمانی را بپوشاند، به این که سرپازدن او را نادیده گرفت، و یا این که پوشاک نداشت، او را لباس داد، و یا این که توانایی بر نکاح نداشت، او را کمک کرد تا خود را پاک‌دامن سازد، یا این که کار زشتی از او صادر شده بود، او را رسوا ننماید و همین ستر اختصاص به مردم شریف دارد؛ زیرا مردمی که حیا را کنار بگذارند و از زشتی ننگ نداشته باشند، پرهیزدادن مردم از آنان لازم است و ستر حال‌شان جایز نیست.

کسی که مسلمانی را بپوشاند «سَتَّرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» خداوند او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند، کسی که مانع از بی‌آبرویی دیگری شد، خداوند قادر متعال آبروی او را دنیا و آخرت نگه می‌دارد.

در حدیث است: «من ستر عورة أخيه المسلم، ستر الله عورته يوم القيامة» کسی که عورت برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عورت او را در روز قیامت می پوشاند، مقصود از عورت آنچه که ظاهر شدنش دل شخص را به درد می آورد. «ومن كشف عورة أخيه المسلم، كشف الله عورته حتی يفضحه بها في بيته» و کسی که عورت برادر مسلمانش را آشکار کند و باعث رسوایی او شود، خداوند عورت او را آشکار می سازد، به طوری که در خانه اش او را رسوا کند.

در حدیث است به روایت احمد و ابوداود و ترمذی: «يا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الايمان في قلبه لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فإن من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته يفضحه في بيته». ای گروه مردمی که به زبان ایمان آورده اند و ایمان در دل شان داخل نشده است، مسلمانان را غیبت مکنید و پشت سر آنها بدگویی مکنید که در صدد برآیید زشتی ها را آشکار سازید؛ زیرا کسی که در صدد جستن زشتی از دیگری و بی آبرویی برادر مسلمانش باشد، خداوند هم زشتی او را آشکار می کند و او را در خانه اش رسوا می سازد.

پیشینیان این امت دارای سیرتی بوده اند که همیشه می تواند سرمشق باشد، اگر شخصی ناصالحی را در راه می دید رو به خدا می کرد و می گفت: خدایا دل این در دست تو است و تو بر همه چیز توانایی و به بندگان مهربان ترین مهربانان هستی، از فضل و کرم و دریای رحمت خواهانم او را به راه راست هدایت فرمایی.

همان شخص ناصالح با دیدن شخص صالح رو به خدا می کرد که خدایا صلاح و تقوی را نصیب او ساخته ای، از تو می خواهم برای او در تقوی و صلاحش برکت بیندازی و برکت دعای او را شامل حال من بگردانی.

و با این طریق صالح و ناصالح همه نسبت به همدیگر دعای خیر می کردند، و هیچ گاه شخص صالح بر شخص دیگری فخر نمی فروخت، و هیچکدام در صدد گزند همدیگر بر نمی آمدند، این بود که دنیایی از سعادت و آسایش فراهم کردند که همه در آن آسوده و نیک بخت زیستند.

در واقع اثر فرمایشات پیغمبر همیشه به قوت خود باقی است، رسول الله فرمود: «وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ» و خدا یاری رسان بنده است تا وقتی که بنده یاری گر برادرش باشد، هرگاه شخص به کمک برادر خود بشتابد، از کمک و یاری

خدای توانا بهره‌ور شده است، و معلوم است کمک آدمی در برابر کمک خدا قابل مقایسه نیست.

صدر اسلام مردانی دارد که تعلیم‌یافته پیغمبر اسلام بودند و علم و عمل را باهم همراه می‌داشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دوشیدن گوسفند نیازمندان در روزگار خلافت خود باک نداشت. عمر فاروق رضی الله عنه از بدوش گرفتن خوراک برای پیرزنان و جارو کردن منزل‌شان خودداری نمی‌کرد، سرپرستی یتیمان و تعهد و واری افتادگان همیشه جلو چشم ایشان بود. عثمان ذوالنورین در هربار که رسول الله دستور جهاد می‌داد، تهیه قسمتی از وسایل و مصرف آن را متعهد می‌شد. علی مرتضی رضی الله عنه خود و اهل بیتش چند شبانه روز با گرسنگی می‌ساختند و با طعام خود یتیم و فقیر و اسیر را خوشنود می‌ساختند. عبدالرحمن پسر عوف رضی الله عنه کاروان را با بارش در راه خدا انفاق می‌کرد، این راد مردان و ده‌ها افراد دیگر از تعلیم‌یافتگان قرآن و سنت نمونه زنده مسلمان واقعی بودند که قلم نمی‌تواند محاسن‌شان را بشمارد.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» و هرکسی که راهی را که در آن دانش بجوید پیش بگیرد، و علم را برای خدا و به قصد عبادت او به دست آورد، خداوند توانا به احترام این علم راه بهشت را بر او آسان می‌سازد، این عبارت می‌رساند که اگر رسیدن به بهشت برای نیکوکاران دیگر پس از تحمل مشاق و دشواری‌ها باشد، رسیدن به بهشت برای طالبان علم بدون آن زحمت‌ها میسر است.

از حدیث دانسته شد که جزاء عادتاً از جنس عمل است، چنانکه در این حدیث تنفیس و نیست‌کردن سختی از مسلمانان با تنفس و نیست‌کردن سختی در روز قیامت برابر شده است، و آسان‌گرفتن طلب کار بر بدهکار بینوا برابر است با آسان‌گرفتن خدا بر او، و ستر و پوشیدن عورت مسلمان را به ستر خداوندی بر او در دنیا و آخرت ثواب داد، و گرفتن راه علم را به آسان‌کردن راه بهشت بر او مجازات نمود.

در حدیث است: «من عمل بما علم الله علم ما لم يعلم» کسی که به علم خود عمل کرد، خدای توانا او را به علومی می‌رساند که آن را فرا نگرفته است. و معلوم است که عمل به علم وسیله پیشرفت و نیک‌نامی و زیادشدن بصیرت در علوم دیگر است، و

پیدا است که شناسایی خدای متعال و به دست آوردن رضای او تعالی تنها از طریق علم میسر است.

خداوند ترس خود را که مایه سعادت دنیا و آخرت است، بهره دانشمندان ساخت و فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]. «در حقیقت دانشمندانند که از خدا می ترسند». فضایل علم و مزایای آن در دین اسلام خیلی بیشتر از آن است که در چنین کتاب مختصری گنجانده شود. «وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَعَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». قرآن کتابی است که رحمت و نور و درمان سینه‌ها است، اما متأسفانه مدتی است که از انوار قرآن استفاده نمی‌شود و حتی تلاوت کلام الله هم از دست رفته است، و این کتاب آسمانی که دستورالعمل نیک‌بختی در زندگی دنیا و آخرت است، فقط برای مردگان خوانده می‌شود، و این طور می‌نمایند که آنان که به قرآن عمل می‌کردند و زبان را به تلاوت آن جلاء می‌داده‌اند، مرده‌اند و قرآن اکنون باید به یاد آنان خوانده شود، و یا این که بگویند زندگان مسلمانان قرآن را ترک کرده‌اند، باشد که خواندن آن رحمتی برای مردگان به بار آورد.

فریاد پیغمبر ﷺ در قرآن از مهجوری آن است، و خدای توانا در جواب شکایت پیغمبر از دست کفار و بی‌اعتنایی‌شان به قرآن چنین بیان فرمود: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]. «گفت پیغمبر: ای پروردگار من، قوم من به حقیقت این قرآن را ترک گفته‌اند». همین فریاد امروز تازه شده است.

خداوند بصیرتی به مسلمانان بدهد که نسبت به قرآن تا این حد بی‌وفایی نکنند و بدانند که دین اسلام دین عمل است، چنانکه فرمود ﷺ: «وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». «به نَسَبُهُ».

در این حدیث است که حضرت رسول به آل بیت خود فرمود: «إِنْ أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ الْمَتَّقُونَ» در حقیقت دوستان من از بین شما پرهیزگاران هستند، تنها نسبت به آل بیت کافی نیست، باید پرهیزگاری با آن همراه باشد.

در روایت اما احمد و حاکم: «إِنْ أَوْلِي النَّاسِ بِي الْمَتَّقُونَ» محققاً نزدیک‌ترین مردم به من پرهیزگارانند. و فرمود: «إِنِّي بَأَعْمَالِكُمْ لَا تَأْتُونِي بِأَنْسَابِكُمْ» کردارهای خود

را با خود به نزد من آرید، نسب های خود را به نزد من می آورید. در حدیث صحیح بخاری و مسلم آمده که «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ تَعَالَى وَصَالِحُوا الْمُؤْمِنِينَ» دوستان من خدای تعالی و صاحبان مؤمنان است، هرگاه شرف نسب و شرف عمل همراه باشد، مایه شایستگی است. اما نسب بدون عمل ارزشی نخواهد داشت، و عاقل کسی است که فرموده پیغمبر را چراغ راه قرار دهد و عمل را مایه رضای خدا و بر طریق محمد مصطفی ﷺ قرار دهد.

(این حدیث در صحیح مسلم به همین لفظ ثابت است).

حدیث سی و هفتم

عن ابن عباس رضی اللہ عنہما، عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فیما یرویه عن ربِّه تبارک و تعالی قال: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ؛ فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضَعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ، وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». فَنَظُرُ يَا أُخِي، وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ إِلَى عَظِيمٍ لَطِيفٍ اللَّهُ تَعَالَى وَتَأَمَّلْ هَذِهِ الْأَفْظَاءَ وَقَوْلَهُ (عِنْدَهُ) إِشَارَةً إِلَى الْإِعْتِنَاءِ بِهَا وَقَوْلَهُ (كَامِلَةً) لِلتَّأَكِيدِ وَشِدَّةِ الْإِعْتِنَاءِ بِهَا وَقَالَ فِي السَّيِّئَةِ الَّتِي هَمَّ بِهَا ثُمَّ تَرَكَهَا: كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً فَأَكْدَهَا بِكَامِلَةٍ وَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبَهَا سَيِّئَةً وَاحِدَةً، فَأَكْدَ تَقْلِيلَهَا بِوَاحِدَةٍ وَلَمْ يُؤَكِّدْهَا بِكَامِلَةٍ فَلِلْحَمْدِ وَالْمِنَّةِ سُبْحَانَهُ لَا تُحْصَى ثَنَاءً عَلَيْهِ، وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقِ.

(رواه البخاری و مسلم في صحيحيهما بهذه الحروف)

ترجمه حدیث:

عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہما از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و او از پروردگار تبارک و تعالی روایت می کند که فرمود: خدا خوبی ها و بدی ها را نوشته است، پس از آن این عبارت را توضیح داد، پس کسی که قصد خوبی کند و آن را انجام ندهد، خدای تعالی نزد خودش آن را یک خوبی کامل می نویسد، و اگر قصد خوبی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی نزد خودش ده خوبی تا هفتصد برابر تا چند برابر بسیار برای او می نویسد، و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام نداد، آن را خدای تعالی نزد خودش یک خوبی کامل می نویسد، و اگر قصد بدی کرد و آن را انجام داد، خدای تعالی آن را یک بدی می نویسد. این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود به همین لفظ روایت نمودند.

پس بنگر ای برادرم! خدای تعالی ما و شما را به سوی لطف عظیم خود توفیق دهد، و خوب در این لفظها تأمل کن و فرموده اش (می نویسد نزد خودش) اشاره است به

اهمیت آن و فرموده‌اش «حَسَنَةً كَامِلَةً» لفظ کامله برای تقویت و تأکید عبارت و بسیاری اهمیت آن است، و در باره کار بدی که قصد کند ولی آن را انجام ندهد، فرمود: خدای تعالی نزد خود یک خوبی کامل می‌نویسد و خوبی را به کلمه کامل مورد تأکید قرار داد، و اگر بدی را انجام دهد، آن را یک بدی می‌نویسد و کم‌گرفتن بدی به یک را محقق ساخت و بدی را به کلمه «کامل» مؤکد نفرمود، پس خدا را حمد و منت است سبحانه و تعالی که ستایش او را نمی‌توانیم برشماریم و توفیق و کامیابی در طاعت‌ها به یاری خدای تواناست.

شرح حدیث:

در این حدیث پیامبر بهترین مژده نهفته است، هر حدیث که رسول الله ﷺ از پروردگار تعالی روایت نمود، آن را حدیث «قدسی» می‌نامند، خدای متعال خوبی و بدی را نوشت، منتهی با این تفاوت که قصد خوبی کردن اگرچه عملاً انجام نگیرد، به یک حسنه نوشته می‌شود، و اگر قصد بدی شود و عملاً انجام نگیرد، بدی نوشته نمی‌شود، اگر شخص خوبی را عملاً انجام بدهد، حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود، اما اگر بدی را عملاً انجام داد، یک بدی نوشته می‌شود.

در قرآن آمده است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [الأنعام: ۱۶۰]. «هرکس خوبی کند ده برابر آن ثواب دارد». ﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا﴾ «و هرکس بدی کند، جزاء داده نمی‌شود مگر برابر آن». یعنی یک بدی یک بدی حساب می‌شود و عقوبت یک بدی دارد، و یک خوبی ده خوبی نوشته می‌شود و ثواب ده خوبی دارد، البته خوبی به ده برابر ثواب‌دادن حداقل ثواب است.

در آیه ۲۶۱ سوره بقره خداوند فرموده است: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضِعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۶۱]. «مثال ثواب مردمی که مال‌هایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند یک دانه گندمی است که کاشته شود و بروید و هفت خوشه برآورد و در هر خوشه یک صد دانه باشد که در این حال یک دانه به هفتصد دانه و یک عمل خیر به هفتصد برابر ثواب پاداش داده می‌شود و خداوند برای هرکس بخواهد چندین برابر می‌افزاید».

وقتی که این آیه نازل شد، رسول الله گفت: پروردگارا! ثواب امت مرا بیفزای، و این آیه نازل شد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾

[البقرة: ۲۴۵]. «کیست که آن قرض نیکویی به خدا بدهد (به این که در آن ریا نباشد و از مال حرام نباشد) تا خدا چندین برابر به او پاداش بدهد و آن را برایش زیاد کند». (مالی که خدا عطا فرموده به قرض بخواهد و میلیون‌ها برابر پس دهد).

دیوانه است بنده‌ای که چنین قرضی را نهد و با مردنش مال را از دست بدهد، نه چند برابرش را بیابد و نه عوض آن. وقتی که این آیه نازل شد، حضرت رسول الله فرمود: پروردگارا! ثواب امتم را بیفزای، و این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبان ثوابشان را بدون حساب می‌گیرند و به تمامی به آنها داده می‌شود».

این حدیث در صحیح ابن حبان است، امام احمد از ابوهریره روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند پاداش خوبی را به دو میلیون خوبی می‌رساند: «ألف ألف حسنة».

پس از آن ابوهریره آیه‌ای از قرآن را خواند: ﴿وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَعِفَهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۰]. «و اگر خوبی باشد، خدا آن را چند برابر می‌فرماید، از نزد خود ثواب بسیار بزرگ می‌دهد». و گفت وقتی که خدا می‌فرماید: ثواب بسیار بزرگ چه کسی می‌تواند مقدار آن را بداند؟ و آیا بدی چند برابر می‌شود یا نه؟ بعضی از علماء برآند که در ماه رمضان گناه‌کردن به چند برابر نوشته می‌شود.

در دو حدیث که اسنادشان به ثبوت نرسیده: «السَّيِّئَاتُ تُضَاعَفُ فِي رَمَضَانَ» عقوبت گناهان در رمضان چند برابر می‌شود، و امام احمد و اسحق بن راهویه و عده‌ای از علماء گناه در مکه معظمه را مضاعف دانسته‌اند.

گاهی بدی گناه به حسب فاعل آن چند برابر می‌شود، مثل آنچه که در آیه ۳۰ و ۳۱ سوره احزاب است: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۰-۳۱]. «ای زنان پیغمبر! هریک از شما کار زشتی انجام دهد، برای او عذاب دو برابر می‌شود و این چند برابر ساختن عذاب نزد خدا کار آسانی است، (یعنی هر زنی که نور نبوت و صحبت پیغمبر او را از زشتی باز ندارد، عذابش که چند برابر شود، بازهم آسان بر او گرفته شده است) و هریک

از شما که مطیع خدا و پیغمبرش باشد و کار شایسته انجام دهد، ثوابش را به دو برابر به او می‌دهیم و روزی بزرگوارانه‌ای را برایش آماده ساختیم».

علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در باره آل بیت همین نظر را داشت که چون به پیغمبر نزدیک هستند، اگر بازهم قرابت پیغمبر مانع ایشان از گناه نشود، کیفر گناهشان دو برابر کیفر باقی مردم است.

در حدیث است: «إذا تحدث عبدي بأن يعمل حسنة فلم يعملها فعلم الله منه انه قد أشعر قلبه وحرص عليها كتبت له حسنة» کسی که قصد خوبی کند و آن را به انجام نرساند و خدا دانست که او تصمیم بر آن گرفته و برای انجام آن حرص داشته، یک خوبی برای او نوشته می‌شود.

از این حدیث برمی‌آید که مقصود از خاطره خوبی عزم همراه با تصمیم بر انجام آن است که ثواب یک حسنه دارد، وقتی که نیت و قصد خوبی هم یک حسنه نوشته می‌شود، محروم کسی است که نیت و قصد خود را بر خوبی قرار ندهد، و در حدیث طبرانی است: «نية المؤمن خير من عمله وعمل المنافق خير من نيته» نیت مؤمن از کردارش بهتر است و عمل منافق از نیت او بهتر است. مؤمن هزارها قصد و نیت خیر دارد که عمر او به همه آنها نمی‌رسد و بر همه آنها ثواب دارد، منافق هزارها نیت بد دارد که عمل او به هزار و یک نیت او نمی‌رسد.

در حدیث است: «إنما الدنيا لأربعة نفر: عبد رزقه الله مالا وعلما وهو يفتي فيه ربه ويصل فيه رحمه ويعلم الله فيه حقا فهذا بأفضل المنازل» دنیا برای چهار کس است: بنده‌ای که خداوند مال و علم را روزی او فرمود، پس او در مال خود پروای خدا را پیشه کند و صله ارحام را به جا می‌آورد و حق خداوندی در مال خود را می‌شناسد و این در بالاترین منزل هاست.

«وعبد رزقه الله علما ولم يرزقه مالا فهو صادق النية فيقول: لو أن لي مالا لعملت بعمل فلان فهو بنيته فأجرهما سواء» و بنده‌ای که خداوند علم را روزیش فرمود و مال را به او نداد، و او راست‌نیت است و می‌گوید اگر مال داشتم، مانند فلان کارهای خیر انجام می‌دادم، پس او به حساب نیتش ثواب دارد و هر دو در ثواب یکسانند، (در ثواب اصل عمل یکسان است، اما در چند برابر شدن ثواب عمل یکسان نیستند، زیرا از دومی عملی انجام نگرفته است).

«وَعَبْد رِزْقَهُ مَالًا وَلَمْ يَرْزُقْهُ عِلْمًا فَهُوَ يَتَخَبَطُ فِي مَالِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَا يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ وَلَا يَصِلُ رَحْمَةً وَلَا يَعْلَمُ فِيهِ لِلَّهِ حَقًّا، فَهَذَا بِأَخْبَثِ الْمَنَازِلِ» و بنده‌ای که خداوند مال را روزی او فرمود و علم را به او نداد، پس او در مال خود بر پایه جهل و نادانی و سرگشتگی کار می‌کند، نه در مال خود از خدا می‌ترسد و نه صله ارحام را به جا می‌آورد و نه برای خدا در مال خود حقی می‌شناسد، و این شخص در بدترین منزلت‌هاست.

«وَعَبْدٌ لَمْ يَرْزُقْهُ اللَّهُ مَالًا وَلَا عِلْمًا وَهُوَ يَقُولُ أَن لِي مَالًا لَعَمَلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فُلَانٍ وَهُوَ بِنَيْتِهِ فَوْزَرَهُمَا سِوَاءً» و بنده‌ای که خدا چیزی روزیش نساخت، نه مال به او داد و نه علم، و او می‌گوید: اگر مال داشتم، مانند فلان کس به خشک مغزی و بدعملی می‌پرداختم، او به حساب نیتش گناه دارد و این دو در گناه و کیفر یکسانند.

خداوند تعالی میان کسانی که عذر دارند و کسانی که معذور نیستند فرق گذاشته، و در آیه ۹۵ سوره نساء: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [النساء: ۹۵]. ذکر شده است، «خداوند مجاهدین را که در راه خدا به مال‌ها و جان‌های خود جهاد کنند، بر کسانی که عذر بیماری و یا غیر آن مانع از رفتن‌شان به جهاد شد، درجه‌ای برتری داد و خداوند به همه‌شان چه آنهایی که به جهاد رفته و چه آنهایی که معذور بوده و نرفته‌اند، وعده بهشت عنایت فرمود».

﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۵ - ۹۶]. «و خداوند مجاهدان را بر کسانی که نشستند و به جهاد نرفتند و عذری نداشتند، برتری و ثواب بسیاری عطا فرمود».

درجه‌هایی که از فضل خدای تعالی نیت کار خیر ثواب دارد، هرگاه نیت جزم باشد و موانع او را از اجرای آن باز دارد، و این نیت مانند عمل است در اصل ثواب بدون چند برابری آن. هرگاه نیت خوبی باشد، بدون جزم و تصمیم بر آن هم ثواب دارد، و این ثواب نیت است فقط و نیت و قصد گناه کیفر دارد هرگاه قصد جازم داشته باشد، منتهی موانعی جلو آید و نتواند، این قصد در حکم عمل است و کیفر دارد.

هرگاه قصد گناه باشد، اما تصمیم بر آن نباشد، قصد گناه در دل خطور کند و بگذرد و بر آن تصمیم نگیرد، گناه بر او نوشته نمی‌شود، اما نگرانی و ناراحتی‌های فکری اکثر مولود چنین نیت‌های است، سعدی می‌گوید:

نکوکاری از مردم نیک رای یکی را به ده می‌نویسد خدای تو نیز ای پسر در کسی یک هنر بینی، زده عیش اندر گذر اگر ما بشر در برابر ده هنر از یک عیب می‌گذشتیم، جهان را بر خود دوزخ نمی‌ساختیم، این فضل خدای تواناست که قصد خوبی را می‌نویسد و قصد بدی را نمی‌نویسد و عمل بد را فقط یک بدی می‌نویسد، مقصود از عمل بد هیچگاه گناهان کبیره نیست، زیرا کبایر حدود و کیفی‌های آن مشخص است.

با این حال، مرد کسی است که این همه افزایش ثواب در کارهای نیک بتواند بدی‌های او را ببوشاند، و عاقل کسی است که کاری نکند که آن همه ثواب خوبی، بازهم نتواند با بدی‌هایش برابری کند، بازهم فضل خدا تا چه حد است:

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار رحمت خدای تعالی تا چه حد است که به روز توبه بدکاران شب را می‌پذیرد و به شب توبه بدکاران روز را.

خلاصه بدبخت کسی است که رو به خدا نیاورد و خود را از رحمت بیکرانیش محروم سازد.

عزیزی که هرگاه ز درش سر بتافت بهر در که او رفت، عزت نیافت

حدیث سی و هشتم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَلَئِنْ سَأَلَنِي لِأَعْظِيَّتِهِ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعْيِدَّتِهِ».

(رواه البخاري)

ترجمه حدیث:

از ابوهریره رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: خدای تعالی فرموده: هرکس با کسی که با من دوستی دارد دشمنی کند، پس من با او اعلان جنگ می‌کنم و بنده با چیزی دوست‌داشتنی‌تر از آنچه بر او فرض کرده‌ام به من نزدیکی نجست، و همیشه بنده‌ام خود را به من نزدیک می‌سازد، به زیادتی‌های طاعت تا این که عاقبت او را دوست دارم، وقتی که دوستش داشتم، شنوایی او می‌شوم که با آن می‌شنود و بینایی او که به آن می‌بیند، و دست او که با آن کار می‌کند و پایش که بر آن راه می‌رود، و هرآینه که اگر از من چیزی بخواهد، به او می‌دهم، و هرآینه اگر به من پناه بیاورد او را در پناه خود می‌آورم، (بخاری روایت کرده).

شرح حدیث:

در حدیث صحیح بالا که شریف‌ترین حدیث در باره عظمت مقام دوستان خداست، حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله از الله تعالی روایت می‌نماید که خداوند فرمود: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ».

در قرآن دوستان خدا معرفی شده‌اند، در آیه ۶۲ سوره یونس: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]. «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی

برایشان است و نه نگران می‌شوند»، ترسی بر دوستان خدا نیست، زیرا خدای توانا خود در دفاع از ایشان را به عهده گرفته است، و نگرانی برایشان نیست، زیرا اعتمادشان بر خدای توانا طوری است که دل را از اندوه فارغ ساخته‌اند.

و آیه بعد آن: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۳]. «کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگاری را پیشه نمودند». پس هر ایمان‌دار پرهیزگار دوست خداست، در سنن ترمذی و غیر آن روایت شده که حضرت رسول الله فرمود: «الله الله في أصحابي. لا تتخذوهم غرضا. فمن آذاهم، فقد آذاني، و من آذاني فقد أذني الله، يوشك أن يأخذه» از خدا بترسید در حق اصحاب من! ایشان را نشان آزرده قرار مدهید، زیرا هرکس اصحاب مرا آزرده، مرا آزرده است، و کسی که مرا آزرده، خدا را آزرده است، و کسی که خدا را آزرده، نزدیک است که خدا از او انتقام بگیرد.

گمان نمی‌رود هیچ مسلمانی باعث آزرده شدن اصحاب پیغمبر بشود، زیرا اگر مسلمانی هست، از اصحاب پیغمبر به جمع مسلمانان رسیده است، قرآن و حدیث و دستورهای عملی اسلام همه به وسیله صحابه و یاران پیغمبر به مسلمانان رسیده است، در راه خدا ایشان جهاد کردند، جان و مال و فرزند را آنها در راه خدا قربانی نمودند، چگونه ممکن است کسی بگوید مسلمان است و به یاران پیغمبر بد بگوید؟.

در قرآن جنگ‌کنندگان با خدا و پیغمبر سه گروه معرفی شده‌اند:

یکم: کسی که با دوستان خدا دشمنی کند، چنانکه در حدیث بالا یاد شد که بر دوستان خدا ترس و اندوه نیست، کسی که مایه ترس دوستان خدا شود و آنان را اندوهگین سازد، خلاف دستور خدا عمل کرده و جنگ خدا با او را بر خود روا داشته است. دوم رباخواران: زیرا خدای تعالی در باره رباخواران پس از این که آنان را از رباخواری منع کرد، فرمود: ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقرة: ۲۷۹]. «اگر از رباخواری خودداری نکردید، پس بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید».

سوم راهزنان: آیه ۳۳ سوره مائده: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المائدة: ۳۳]. می‌فرماید: «جزای آنانی که راهزنی می‌کنند و با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، این است که کشته شوند یا به دار زده شوند» تا آخر آیه...

گفتیم خدای ﷻ دوستان خود را معرفی کرد که پرهیزگارانند، در آیه ۳۴ سوره انفال آمده است: ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ [الأنفال: ۳۴]. «دوستان خدا نیستند، مگر پرهیزگاران». «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ» و بندهام خود را به من نزدیک نساخت، به کاری که بهتر باشد از انجام دادن آنچه بر او فرض کردم.

خدای ﷻ در این حدیث صفات دوستان خود را می‌شمارد، دوستان خدا همیشه بر آنچه خدا فرمود، مواظبت دارند. «وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَّوَّافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ» و همواره بنده من خود را به من نزدیک می‌سازد، به نوافل طاعات و سنت‌های زیاده بر فرض، و در زیادکردن نوافل طاعات می‌کوشد تا جایی که من او را دوست بدارم.

از اینجا دانسته می‌شود که کوشش در زیادتی‌های طاعات مایه محبت خدای تعالی می‌شود، دوستان خدا همیشه کارهایی می‌کنند که آنان را به خدا نزدیکتر می‌سازد، همانطور که دشمنان خدا کارهایی می‌کنند که پیوسته آنان را از خدای تعالی دورتر سازد.

و معلوم گشت که ادای فرایض و ترک محرمات مایه دوستی با خداست، و مداومت بر نوافل مایه زیادشدن دوستی و محبت خدای تعالی است، در قرآن در آیه ۱۹ سوره علق آمده: ﴿وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ [العلق: ۱۹]. «سجود کن و به خدا نزدیک شو». و در حدیث صحیح است: «أقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد» نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگار موقعی است که سر به سجود نهاده باشد، و محبت خدا را در پیروی پیغمبر ﷺ قرار داد.

در آیه ۳۱ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

در آیه ۵۴ سوره مائده آمده است: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]. «خداوند مردمی را می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد، و ایشان نیز خدا را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند». سر به سجود گذاشتن در طاعت خدا نزدیکترین حالت بنده به خداست.

ادای فرایض و زیادت نوافل مایه محبت خداست، و افتادگی در برابر مؤمنان موجب محبت خداست، و پیروی از پیغمبر ﷺ جامع همه و باعث محبت خداست، آن وقت اثر محبت خدای تعالی را بیان فرمود: «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا» و در بعضی روایات اینطور آمده است: «وقلبه الذي يعقل به ولسانه الذي ينطق به» وقتی که من بنده‌ای را دوست داشتم، آنچه می‌شنود برای من است، و آنچه می‌بیند برای من است، و آنچه به وسیله دست از نوشتن یا انداختن یا زدن انجام می‌دهد، برای من است، راه رفتنش برای من است و به تعبیر دیگر چشم و گوش و دست و پایش من هستند.

از این جاست که حضرت رسول الله یک مشت سنگ ریزه به سوی کافران انداخت، و خدا در این باره آیه ۱۷ سوره انفال را نازل فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷]. «و تو سنگ ریزه نینداختی و لکن خدا آنها را انداخت». برای این که هرکاری که رسول الله می‌کرد، برای خدا و در راه خدا بود، و به تعبیر دیگر همه کارهای او را من انجام می‌دهم، پیداست کسی که همه کارهایش را خدا انجام می‌دهد، قرب و منزلش نزد خدای تعالی تا چه اندازه است.

لذا رسول الله فرمود که خدای تعالی در باره چنین شخصی فرمود: «لَئِنْ سَأَلْنِي لِأَعْطَيْتَهُ» هرآینه اگر از من چیزی بخواهد آنچه می‌خواهد به او می‌دهم، «وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعِيذَنَّهُ» و اگر به من پناه آورد او را پناه دهم. «استعاذنی» به «نون» و استعاذ بی به «باء» به هر دو روایت شده است. مردان مستجاب الدعوة در اسلام از شما بیرونند و در دعوت خلفای راشدین و عشره مبشره و کبار اصحاب پیغمبر معروف و مشهور است.

حضرت رسول الله فرمود: چه بسیار اشخاص ناتوان با جامه‌های کم‌ارزش که در نظر مردم دارای اهمیت نیستند، اگر قسم به نام خدا برای کاری یاد کنند خداوند قسم‌شان را راست آورد، از آن کسان است «براء من مالک» وی از یاران پیغمبر است، بعد از رحلت پیامبر روزی در جهاد با مشرکان مسلمانان در فشار قرار گرفتند، به «براء بن مالک» گفتند: تو قسم به نام پروردگار یاد کن، براء رو به درگاه خدا کرد، سر را به سوی آسمان بالا برد و گفت: «خدایا به نام تو قسم یاد می‌کنم که کافران فرار کنند». طولی نکشید که کافران فرار کردند و شکست خوردند، بار دیگر در جهاد دیگر باز بر

مسلمانان کارزار سخت شد، به براء گفتند: قسم یاد کن. براء گفت: خدایا به نام تو قسم یاد می‌کنم که کافران پایدار بیاستند و مرا به پیغمبرت برسانی، طول نکشید که کافران مقاومت کردند و «براء» کشته شد.

نعمان بن نوفل از یاران پیغمبر در روز احد دعا کرد که خدایا به نام تو قسم یاد می‌کنم که کشته شوم و به بهشت بروم، در همان روز احد کشته شد. پیغمبر فرمود که نعمان به نام خدا قسم یاد کرد و خدا قسم او را برآورده کرد. سعد بن ابی وقاص از مردی شنید که نسبت به «علی» ناسزا می‌گوید، سعد بر آن مرد نفرین کرد و در همانجا و همان حال شتری یاغی شد و با دست و با پای خود آن مرد را لگد زد و کشت.

علاء بن الحضرمی از صحابه پیغمبر همراه با بعضی از یاران پیغمبر به جهاد می‌رفتند و از بی‌آبی، تشنگی بر ایشان فشار آورد، علاء به نماز ایستاد و پس از نماز چنین گفت: «یا علیم، یا حکیم، یا علی، یا عظیم، إنا عبیدک و فی سبیلک نقاتل عدوک، فاسقنا غیثا نثرب منه ونتوضا» ای خدای بسیار دانا و پر حکمت و بلند مرتبه و بسیار بزرگوار! ما بندگان تویم و در راه تو به جهاد دشمنان می‌رویم، ما را بارانی ده که از آب آن بیاشامیم و وضو بگیریم، چند قدمی نرفته بودند که بارانی مشکبیز مانند نهری فرو ریخت و آشامیدند و ظرف‌ها را پر کردند، پس از اندک زمانی یکی از همراهانش به سوی محل باران آمد تا از نهر آن استفاده کند، دید اثری از آن نیست و چنین می‌نمایاند که بارانی نباریده است.

از تابعین ابومسلم خولانی معروف بود که مسجبات الدعوة است، زنی سبب بدخلقی همسرش شده بود. ابومسلم او را نفرین کرد، فی الحال کور شد، آن زن به دست و پا افتاد و زاری و التماس کرد. ابومسلم دعا کرد و چشم او به حال اول برگشت و همسرش هم مانند قبل در حق او نیکوکار شد.

مطرف عبدالله بن شخیر معروف به اجابت دعا بود، مردی بر وی دروغ گفت: مطرف گفت اگر دورغ می‌گویی، خداوند مرگ ترا زود بدهد، آن مرد در همان جا جان سپرد.

مردی از خوارج به مجلس حسن بصری می‌آمد و باعث اذیت‌شان می‌شد، روزی حسن از او به ستوه آمد و گفت: خدایا دانسته‌ای که این مرد ما را اذیت می‌کند، به هر طور می‌خواهی شرش از ما دفع کن، آن مرد همانطور که ایستاده بود بیفتاد و بمرد.

حبیب عجمی مردی مستجاب الدعوة بود، بر سر کودکی که طاس بود، خواند و از اشک چشمان خود در حال دعا می‌گریست، بر سر آن کودک کشید، از دعا فارغ نشده بود که سر آن کودک مانند سرهای سالم بهترین موی را رویاند، مردی زمین‌گیر را نزد حبیب آوردند، حبیب عجمی برای آن مرد دعا کرد، آن مرد به پای خود به سوی منزل خود بازگشت، همین حبیب در سال قحط، گندم بسیار خرید و به فقراء داد و چند کیسه را پر از گندم کرد و زیر فراش خود نهاد و رو به خدا کرد که آن کیسه‌ها پر از سیم شود، صاحبان گندم به طلب قیمت گندم‌هایشان آمدند، حبیب آن کیسه‌ها را از زیر فراش بیرون آورد، وزن کرد درست به اندازه طلب‌های ایشان بود. و از اینگونه داستان‌های واقعی که دلالت بر اجابت دعا دارد، بسیار است و از حوصله این کتاب کوچک بیرون است.

حدیث سی و نهم

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي: الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ».

(حدیث حسن روایت ابن ماجه و البیهقی و غیرهما)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عباس رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خدای تعالی به خاطر من از خطا و فراموشی امتم و آنچه بر آن مجبور شده بودند گذشت فرمود.

این حدیث حسن است، و ابن ماجه و بیهقی آن را روایت کرده اند .

شرح حدیث:

در این حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: خدای متعال به خاطر من از آنچه امتم به خطا و یا فراموشی و یا به اجبار و اکراه انجام دهد درگذشت.

خطا: عبارت است از این که شخص از کار خود قصد چیزی را داشته باشد و با غیر قصد آن رو به رو شود، مثلاً تیر به گنجشکی بیندازد و به گوسفندی بخورد و هلاک شود، قصد شخص تیر انداختن به گنجشک بوده و برخلاف خواست او به گوسفند خورده است که در کشتن گوسفند دیگری به خطا گناه ندارد، اگر چه غرامت به گردن دارد.

نسیان: فراموشی عبارت از این است که شخص چیزی را به یاد داشته باشد و موقع انجام دادن کاری آن را فراموش کند؛ مثلاً شخص می داند که وضو برای نماز لازم است و بداند که وضو ندارد، اما در وقت نماز فراموش می کند که وضو ندارد و نماز می خواند و در نماز خواندن بدون وضو از روی فراموشی گناهی نیست، اما قضاء آن نماز بر او لازم است، یعنی همین که به یادش آمد که نماز فرض بدون وضو خوانده است، باید از نو آن

نماز را با وضو بخواند، اگر در حال روزه به فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد، گناه ندارد، اما رزوه‌اش باطل است، با این حال دانستید که خطا و نسیان موجب گناه نمی‌شود، اما حکم را نیز تغییر نمی‌دهد.

اکراه: به زورگرفتن: کسی که به زور گرفته شد تا کاری را انجام دهد دو حالت دارد: یا این که به کلی اختیاری ندارد و آلت دست دیگری شده است که او را به زور گرفته است؛ مثلاً کسی که قسم بخورد به خانه «زید» نرود و او را مجبور کردند تا به خانه «زید» برود و البته دست و پایش را بستند و او را به خانه زید آوردند، در این حال قسم او شکسته نمی‌شود. یا این که اختیار دارد، مثل این که چوب زده شد تا مال دیگری را تلف کند، یا این که چوب زده شد تا این که سه طلاق زنش را بگوید و او یک طلاق زنش را گفت، در این حال طلاق او واقع می‌شود و غرامت مال تلف‌شده بر او لازم است.

در قرآن در آخر سوره بقره آمده: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «ای پروردگار ما! اگر از روی فراموشی یا خطا کاری کردیم ما را مؤاخذه مکن» در این آیه هم رفع گناه از فراموش کار و خطاکننده معلوم است.

در آیه ۱۰۶ سوره نحل: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «مگر کسی که مجبور شود به کلمه کفرگفتن در حالی که دل او آسوده و پایدار بر ایمان است» از این آیه دانسته می‌شود که مجبور شدن بر کاری که خود شخص در آن رغبت ندارد، باعث رفع گناه از اوست، و چنانکه گفتیم وقتی که اختیار از او سلب شده باشد گناهی ندارد.

خلاصه آنچه گفته جمهور علماء است، این که گفته‌های کسی که مجبور است اعتباری ندارد، چه در عقود و چه در فسوخ. اگر به اکراه جنسی را بفروشد آن بیع صحی نیست، و اگر به اجبار بیعی را فسخ کند آن بیع صحیح نیست.

در حدیث است: «لا طلاق ولا عتاق فی إغلاق» در حال اکراه و اجبار نه طلاق صورت می‌گیرد و نه برده‌ای آزاد می‌شود.

از وقتی که قسم خوردن بر اثر ضعف ایمان مردم از اهمیت افتاده است و راست‌گویی هم مانند سیمرغ گشته است، بسیاری از افراد در موقع احتیاج به قسم تقاضای قسم به طلاق می‌کنند، و با این که قسم فقط باید به نام خدا باشد، بازهم اگر کسی قسم به طلاق خورد به دروغ، طلاق او واقع می‌شود. مگر در صورتی که اکراه

محقق باشد، مثل این که راهزنان به کسی که مال دارد و آن را نهان ساخته است، قسم به طلاق بدهند. و این هم بحمد لله از مدتی است مرتفع گردیده و دیگر در سراسر کشور راهزنی وجود ندارد.

در نکاح و طلاق منتهای احتیاط ضرورت دارد، زیرا احکامی مانند پدر و مادر و فرزندی و اتصال نسب و میراث و ناموس و دهها احکام دیگر وجود دارد و به هیچ وجه قسم به طلاق به دروغ یادکردن جایز نیست.

در این عصر دیگر جنبه اکراه و اجبار وجود ندارد و هر فرد باایمان می‌تواند از راه راستی و درستی بهتر و شرافتمندانه‌تر زندگی کند و همیشه در راستی نجات است.

موقعی که این آیه نازل شد: ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴]. «اگر آشکار کنید آنچه در دل‌های شماست و یا نهان نمایید آنچه در دل دارید، خدای تعالی شما را برآن محاسبه می‌نماید». جماعتی از صحابه رضی الله عنهم به خدمت رسول الله آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما به این آیه بیش از توانایی خود مکلف شده ایم، زیرا یکی از ما ممکن است مسایلی در خاطرش خطور کند که اگر آن در دل‌شان باقی بماند، همه دنیا هم در برابر آن ناچیز بنماید، زیرا خاطره‌های زودگذر که به فکر آدمی خطور می‌کند در اختیار انسان نیست.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر شما می‌خواهید مانند بنی اسرائیل بگویید: ﴿سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ [البقرة: ۹۳]. «شنیدیم و نافرمانی کردیم؟!» بگویید: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «شنیدیم فرمان حق تعالی را و فرمانبرداری نمودیم».

پس از این که این کلمه را بر زبان آوردند و به دل اذعان کردند، دو آیه آخر سوره بقره: ﴿عَمَّنَ الرَّسُولِ﴾. تا آخر آیه نازل شد: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. و آیه «ای پروردگار! ما آنچه را که طاقت و توانایشش را نداریم، بر ما تحمیل مفرمای».

در حدیث است که خدای متعال در برابر هریک از این دعاها فرمود: خواهش شما را پذیرفتم و فراموشی و خطای‌تان را بخشودم و تکلیف را به حساب طاقت‌تان قرار دادم، آمین‌گفتن بعد از هریک از دعایی که در آیات آخر بقره است، مستحب است.

تقیه و مداراة و مصانعه به یک معنی است، علامه ابن حجر گوید: این که علما استعمال لفظ تقیه را مکروه دانسته‌اند، به سبب این است که بعضی آن را در غیر موردش به کار برده‌اند و آن را به اشخاصی از مردان بزرگ نسبت داده‌اند که ایمان

عظیم ایشان و عظمت مقام و علو پایه علمی‌شان از نسبت تقیه به ایشان مبراست، قصد علامه ابن حجر این است که تقیه حکم اکراه را دارد که یاد شد، و چنین اکراهی هیچگاه برای بزرگان اسلام پیش نیامده است، و پیشوایان اسلام هیچگاه راستی را از دست نداده‌اند.

بلال حبشی با این که نسبت به او انواع شکنجه اجرا می‌شد، و به حدی تعذیب می‌شد تا از هوش می‌رفت، با این همه هیچگاه کلمه کفر را از روی اکراه و تقیه بر زبان نیاورد، و حال آن که اگر بر زبان می‌آورد جایز بود، ولی ایمان قوی و ثبات عقیده و راستی مانع از آن بود که حتی برای نجات از شکنجه هم بر زبان بیاورد، وقتی که بلال حبشی ایمانش چنین است، پیشوایان دینی از ائمه آل بیت و اصحاب رسول الله ﷺ از تقیه و مدارات و مصانهه فرسنگ‌ها به دورند.

از حدیث پیامبر دانستید که در حال اکراه اقوال شخصی که مکروه و مجبور شده است، اعتباری ندارد. اما باید دانست که اکراه این حکم را دارد، اگر اکراه به ناحق باشد، اما در اکراه به حق اقوال مکروه اعتبار دارد، مثلاً شخصی که هزار تومان بدهکار کسی است و بدهی خود را نمی‌پردازد، مجبورکردنش به این که بدهی خود را بپردازد، رواست، زیرا این اکراه به حق است.

این حدیث اهمیت فراوان دارد و برای احکام فقهی پایه محکمی است؛ زیرا در همه ابواب فقه پیش می‌آید، و معلوم است که افعال مکلف یا از روی قصد و اختیار نیست و این را عمد می‌نامند، و یا از روی قصد و اختیار است و این خطا یا نسیان یا اکراه است، و از این حدیث هویدا گشت که این قسم یعنی آنچه نه از روی قصد و اختیار است، مورد عفو و بخشودگی است. و با این ترتیب این حدیث در بیان نصف شریعت است به اعتبار منطوق آن و شامل همه احکام است به اعتبار منطوق و مفهوم آن.

عفو و گذشت از خطا و نسیان و اکراه در مقتضای حکمت و نظر است، و معلوم است که فایده تکلیف این است که طایع را از عاصی جدا سازد، و هرکدام از طاعت و معصیت مستلزم قصد است تا ثواب و عقاب بر آن مترتب شود.

این حدیث از حیث علم الحدیث، به درجه حسن است در روایت ابن ماجه و بیهقی. و به رتبه صحیح است به روایت ابن حبان و دارقطنی. و رجال إسناده حدیث همه معتبر هستند و هرکدام در بخاری و مسلم از آنها روایت شده است. بنابراین، اصل حاکم گفته است حدیثی است صحیح بر شرط شیخین.

حدیث جهلم

«عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْنُكَيَّ فَقَالَ: كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»
وكان ابن عمر رضی اللہ عنہما يقول:

«إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ».

(رواه البخاري)

ترجمه حدیث:

از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ دوش مرا گرفت و فرمود: در دنیا چنان باش که گویا غریب، و یا راهگذری هستی. و عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما همیشه می گفت: شبانگاهان، به انتظار بامداد منشین و بامدادان، به انتظار شب منشین، و از زمان تندرستی برای روزهای بیماریت و از زندگیت برای مرگت توشه ای بردار. (بخاری رحمه الله تعالی این حدیث را روایت کرد).

شرح حدیث:

در حدیث بالا دستور العمل بسیار پرارزشی است، زیرا حضرت رسول الله ﷺ به برادر همسر خود توصیه می فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی میند، و چنان زندگی کن که گویی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن خواهی بود، و یا این که گویا راهگذری هستی که برای رسیدن به وطن به سفر خود ادامه می دهی، وطن برای شخص باایمان جهان اخروی است، زیرا این جهان که روزهای معدودی با تحمل دهها مسؤولیت در آن می گذرد، شایسته دلبستگی نیست. منظور این نیست که در دنیا دارای چیزی نباشی، زیرا اسلام همیشه تأکید می نماید که شخص مؤمن نیازهای خود

را شخصا مرتفع سازد، و زندگی آبرومندانه داشته، خانه و خانواده تشکیل دهد، دین خود را در اجتماع از خدمت به اجتماع اداء کند، همیشه در نکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد، و اینها همه لازمه اش این است که آدمی دلبستگی به مال دنیا نداشته باشد، مال داشته باشد ولی دلبسته آن نباشد. فرق است میان کسی که مالی ندارد و کسی که مال دارد، اما به حدی دلبستگی به مال دارد که مال دادن و جان دادن را مثل هم می داند و کسی که مال دارد، اما آن را برای خیر و نکوکاری و اجتماع می خواهد.

کسی که مال ندارد و به فرموده حضرت رسول الله ﷺ «صعلوک» یعنی برده است، و کسی که مال دارد و آن را شقیق جان می داند، همه چیز را فدای مال می سازد، اما کسی که مال دارد و به آن دلبستگی ندارد، بلکه آن را عاریت می داند تا مال را در راه خیر و خدمت عام المنفعه مصرف کنند، او کسی است که خود را در این جهان غریب می داند یا راه گذر می خواند.

سیرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم بر این قرار بود، با داشتن مال و سرافرازی در زندگی و معیشت از راه معامله و فعالیت خود را غریب می دانست، خود را راه گذر می شمرد و هیچگاه به مال دلبستگی نداشت، هر مالی که به نظرش پسند می آمد، در راه خدا انفاق می کرد، هر برده که مورد پسند او می شد، در راه خدا آزاد می کرد.

به تعبیر دیگر تو نیز ای برادر! زندگی خود را مانند زندگی غریبان قرار بده، و جمع مکن مگر آنچه حمل و نقل آن آسان و از حیث قیمت گرانبها و در وقت حاجت به کار آید، شخص غریب هیچگاه کالاهای سنگین که بردنش به وطن میسر نمی شود، نمی خرد. چیزهای پیش پا افتاده را که به کار نمی آید نمی خرد، اشیاء بی ارزش را که خسارت مالی به بار می آورد و سودی ندارد، نمی خرد.

شخصی که در زندگی خود را غریب می داند، در زندگی کارهایی می کند که در وطن به کارش آید، چیزی است که رضای خدا به بار آورد و رضای خدا در رضای بندگان اوست و رضای بندگان در نکوکاری و احسان است. شخص غریب در محل غربت وقت خود را بیهوده تلف نمی کند، بلکه کوشش می کند و می شتابد تا کارهایش در غربت به خوبی انجام دهد و کارهای انجام نیافته نماند، و موقع فرارسیدن حرکت به سوی وطن با دل آسوده و فراغت خاطر و دست پر به سوی وطن برود تا بستگان و همکاران و دوستان به مقدمش دلشاد و خوش وقت شوند.

عبدالله بن عمر که از نمونه‌های مسلمان واقعی و مؤمنان حقیقی و نمونه زنده مسلمان کامل الایمان است، همانطور که در سیرت او معروف است، همینطور هم زیست. پیروی پیغمبر را وجهه همت خود قرار داد و کوشید که در همه کار پیرو حضرت محمد باشد، و با استفاده از همین دستور جامع که حضرت رسول الله به او آموخت، همیشه به بستگان و آشنایان خود می‌گفت صبح که شد، به انتظار شب منشینید، بلکه بکوشید تا از وقت منتهای استفاده را بنمایید تا روز با انجام اعمال خداپسندانه روزی پریکت باشد و سعادت‌مندی را در روزهای عمر خود مد نظر قرار دهید و شب که شد به انتظار بامداد منشینید، بلکه در شب هم از وقت استفاده کنید تا شب شما از طاعت و عبادت و خیراندیشی و نقشه‌های ثمربخش مانند روزی درخشان در تاریخ عمر شما باشد.

در حقیقت شب و روزی وجود ندارد، این روشنی و تاریکی و این طلوع و غروب آفتاب، اینها همه تیغ‌های برنده‌ای هستند که لحظات عمر را به طور خیلی دقیق و عادلانه قطع می‌کنند.

کسی که در دنیا خود را غریب ندانست و خود را ره‌گذر نشمرد، روزها پس از شب‌ها و شب‌ها پس از روزها را به بیهوده می‌گذراند و عمر را که هر لحظه آن از همه دنیا پرازش‌تر است تاراج می‌نماید، و وظیفه‌ای را که در این جهان به او محول شده است با ندانم کاری و غفلت‌زدگی و هدردادن وقت انجام نمی‌دهد، و وقتی به خود می‌آید که داس اجل به طور بی‌رحمانه شاخه‌های عمر او را از هم قطع می‌نماید، آن وقت به جز حسرت و پشیمانی چه باقی می‌ماند، و آن وقت که آدمی می‌داند لحظه‌ای از عمر چقدر ارزش دارد، اندازه حسرت و افسوس از تصور بیرون می‌شود.

چه بسیار بیمارانی که چند لحظه قبل از مرگ به خود می‌آیند، در آن لحظات می‌خواهند با هرکه دشمنی کرده‌اند، آشتی کنند. هرچه از دست رفته، باز یابند و غفلت‌زدگی را کنار بگذارند و به کارهای خیر بپردازند، اما افسوس که آن آگهی و ندامت نتیجه ندارد و میراث برها، به انتظار نفس واپسین او دقیقه‌شماری می‌کنند و به فکر کودکانه او می‌خندند.

به قول صاحب مثنوی علیه الرحمه: در دنیا مردم خیلی چیزها را وارونه می‌دانند، کسی را که خیلی کریم است، بخیل می‌شمارند و کسی را که خیلی بخیل است کریم می‌دانند، آیا کسی که از تمام هستی خود به نفع آخرت خود به دست خود در راه‌های خیر

انفاق می‌کند تا پیش از این که بهره میراث بران بشود در دفتر حسنات خودش ثبت شود، چنین کسی را کریم می‌دانند، در حالی که از او بخیل تر نیست، همه کار خیر کرده است و همه نفع‌ها خودش برده است. و شخص کریمی که گلوی خودش گرفته نان درستی نمی‌خورد و دعاء و نفرین هزار فقیر و مسکین را تحمل می‌کند، و تنفر همه نزدیکان را به جان می‌خرد و دیناری به نفع خود مصرف نمی‌کند و در ساعت مرگ آنچه با زندگی جان‌کندن جمع کرده است، یکجا به میراث برمی‌سپارد، او را بخیل نمی‌دانند.

به حقیقت اگر کسی بدبخت شد، دنیا و آخرتش بدبختی است، بخیل به عرف مردم هم در این دنیا سیه روز است و هم در آن جهان سیه رو. کریم هم در این جهان نیک‌بخت و نیک‌نام است و هم در آن جهان سرافراز و سعادت‌مند، با این حال چه درس عبرتی از این بالاتر و به حقیقت بزرگی به خدا سزاوار است، و بس که حقایق را مانند آفتاب روشن ساخت اما کو دیده عبرت بین؟.

بازهم به تعبیر دیگر: در این دنیا خود را غریب و رهگذر بشمار. چرا؟ برای این که تمام خوشی‌های زندگی نصیب تو گردد، آیا دیده‌ای که غریب با کسی گلاویز شود؟ کجا دیده‌ای شخص غریب به هم‌چشمی با دیگران پردازد؟ کجا ممکن است غریب حسد این و آن را بخورد و یا با زید و عمرو کینه‌توزی نماید، یا نقد عمر را به دشمنی با نقی و تقی به تراج دهد، یا شیرین کامی را به کشمکش با این و آن به تلخ کامی مبدل سازد؟.

دشمنی میان خویشاوندان و حسد میان همسایگان است، بدبختی نصیب هم چشمی‌کنندگان و سیه‌روزی نصیب همگنان است، اما غریب در دیار غربت، نه خویشی می‌شناسد که عداوت با او در دلش متمکن باشد، نه با کسی همسایه است که از حسد دیده دلش سیاه باشد، نه هم‌چشمی با کسی دارد و به مثل معروف چشم به چشم کنان خاک به سرکنان، نه همکار و نه همسایه‌ای می‌شناسد، خاطرش آسوده، قلبش مطمئن، وقتش سالم، عملش بی‌ریا و شبهه است.

اما آنهایی که دنیا را وطن شناخته‌اند و ایمان‌شان به آخرت ضعیف است، مسکینانی هستند که نه روزشان روز است و نه شب‌شان شب، کار را مرادف جان‌کندن شناخته‌اند و هیچگاه برای تن خود آسایشی قایل نیستند، همت‌شان شکم و شهوت و با این حال با گاو و حیوانات دیگر همسانند و خبری از روح ندارند. با همسر خود همیشه اوقات تلخی و مرافعه دارند، با فرزندان خود ناپدری و یا پدري نامهربانند، زیرا نه به تربیت آنان اهمیت می‌دهند نه با آنها غمخواری و همدردی می‌کنند. با برادران

نه برادر و نه خویشند، زیرا غیر از خویش نمی‌شناسند، و با این ترتیب نه تمتعی از آنچه دارند به دست می‌آورند، نه از همسر و فرزندان خیری می‌بینند، طاعت آفریدگار اگر فراهم شود، دل با آنان نیست و پیدا است طاعتی که دل در آن حاضر نباشد چه باشد. بدن‌ها روز به روز فربه‌تر می‌شود و چاقی هم مجمع الامراض است، روح‌ها روز به روز سرکش‌تر و ناآرام‌تر می‌شوند، طاعت واقعی رو به کاهش می‌رود، فساد اخلاق لحظه به لحظه افزون می‌شود، همه در نتیجه محل غربت را وطن شناخته‌اند و معروف است دزد تازه کار به کاهدان می‌زند.

گفتیم دستور العمل پرارزش که یک دنیا ارزش دارد: «در دنیا خود را غریب بدان یا رهگذر بشمار» تا همه عمر خود را در رضای خدای بگذرانی، مال و زن و فرزند و جاه و آنچه به دست می‌آوری کمک رسان تو برای سعادت و نیک‌بختی دو جهان باشد، همه چیز را به دست آوری، ولی دل را به غیر خدا نبندی تا همه آنها مایه خوشی و آسایش و باعث اجر و ثواب و پایه خوشنودی خلق و سبب آثار خیر و نیک‌نامی باشد، آن وقت همه اخلاق تو غریب می‌شود، همت تو، فعالیت تو، کرم تو، احسان تو و ایمان تو و اعمال تو، اغتنام و فرصت و بهره‌گرفتن از هر لحظه و مغتنم‌شمردن هر ثانیه را برایت به بار می‌آورد، کار امروز را به فردا نمی‌اندازی و روز را به حرف هیچ و سخن پوچ نمی‌گذرانی و شب‌ها مانند لاش از خود بی‌خود نمی‌افتی، روز را تا آنجا که ممکن است و شب را تا جایی که مقدور است، در کار خیر و راه خیر به سر می‌آوری. آنگاه از تندرستی، غنیمتی برای روزهای بیماری و از زندگی، بهره‌ای برای لحظه مرگ و روزگار پس از آن به دست می‌آوری، و در معنی همین حدیث صحیح نبوی بالاست که در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است.

حدیثی که به روایت حاکم است نیز در معنی همین حدیث است: حضرت رسول الله مردی را موعظه می‌فرمود: «اغتنم خمسا قبل خمس، شبابك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وغناك قبل فقرک، و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك» پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی‌ات پیش از پیری‌ات، تندرستی‌ات پیش از بیماری‌ات، توانگری‌ات پیش از تهی‌دستی‌ات، فراغتت پیش از گرفتاری‌ات و زندگی‌ات پیش از مرگت. درود و ثنا و صلوات و سلام، نثار حضرت رسول الله ﷺ و پیروانش باد که از نصیحت به امت هیچ فروگذاری نفرمود و پیروانش در رسانیدن سنت طاهره ایشان سیرت مقدسه‌شان هیچ کوتاهی نمودند.

حدیث چهل و یکم

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ».

(حدیث حسن صحیح، رویناه فی کتاب الحجّة بإسناد صحیح)

ترجمه حدیث:

از ابومحمد که نام او: عبدالله پسر عمرو بن العاص است - خداوند از هردوشان خوشنود باد - روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوای او پیرو آنچه من آورده‌ام باشد.
حدیثی است حسن صحیح که در کتاب الحجّة فی اتباع به إسناد صحیح روایت نمودیم.

شرح حدیث:

(۱) زندگی‌نامه ابومحمد عبدالله بن عمرو بن العاص: نام او عبدالله و کنیه او ابومحمد و می‌گویند ابو عبدالرحمن و گفته‌اند ابو منصور. نام پدر او عمرو بن العاص است. از حضرت رسول الله ﷺ روایت شده که در باره عبدالله و پدرش و مادرش فرمود: «نعم البيت عبدالله وأبو عبدالله وأم عبدالله» چه خوب خانواده‌ای هستند عبدالله و پدرش و مادرش. حضرت رسول الله ﷺ عبدالله را بر پدرش برتری می‌داد، فرق سن او و پدرش دوازده سال بود، یعنی پدرش در سن دوازده‌سالگی داماد شده و دارای فرزند شده بود. عبدالله دارای علم فراوان و در عبادت و طاعت خدای متعال کوشش فراوان داشت.

«عباده» که جمع عبدالله است شامل چهار نفر است: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمرو.

وی از بزرگترین نامبردگان بود، زیرا از عبادت‌کاران به نام در میان صحابه رسول الله بود، وی همچنین از زاهدان بلندنام و از فاضلان عالی‌مقام و از دانشمندان عالی‌قدر صحابه رسول الله به شمار می‌رود، و از پرروایت‌ترین یاران رسول الله است. ابوهریره می‌گفت: گمان نمی‌برم از یاران رسول الله کسی بیش از من روایت حدیث از رسول الله داشته باشد، مگر عبدالله بن عمرو بن العاص که او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم، وی با کسب اجازه از حضرت رسول الله آنچه از حضرت رسول الله می‌شنید، در حال خشم و خوشنودی می‌نوشت.

وقتی بعضی از یاران پیغمبر به عبدالله گفتند: تو هرچه از رسول الله می‌شنوی، می‌نویسی و ایشان بشر هستند، گاهی در حال خشم هستند و گاه در حال رضا. عبدالله همین گفتار را به حضرت رسول الله عرضه داشت. حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «أکتب فوالذی بعثنی بالحق نبیا ما یخرج منه ویشیر إلی لسانه إلا حق» بنویس، آنچه از من شنیدی، زیرا قسم به خدایی که مرا به حق به پیغمبری برگزیدی، بیرون نمی‌آید از این زبان من مگر حق.

از او هفتصد حدیث روایت شده است، بخاری و مسلم در روایت هفده حدیث از او اتفاق دارند، و بخاری به تنهایی هشت حدیث، و مسلم به تنهایی بیست حدیث از او روایت کرده‌اند.

وی در همه عمر روزها روزه‌دار بود و شب‌ها را به طاعت می‌گذراند، خود را از زنان دور می‌گرفت، وفات او به سال شصت و پنج یا شصت و هفت و یا شصت و نه هجری قمری بوده است، در محل دفن او نیز اختلاف است، در مکه معظمه و یا در شام و یا در مصر دفن شده است، عمر او هفتاد و دو و یا نود سال نوشته‌اند، در آخر عمر نابینا شد، رضی الله عنه وعن ابویه.

(۲) کتاب: الحجة فی اتباع المحجة، در عقیده اهل سنت شامل اصول دین بر قواعد اهل حدیث، کتابی است بسیار سودمند، حجم آن را یک برابر و نیم کتاب تنبیه تالیف شیخ ابی اسحاق شیرازی نوشته‌اند، اما کتاب حجة تالیف علامه ابوالقاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ، و یا این که تالیف ابوالفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی، فقیه زاهد که اقامتش در دمشق بوده، سبب اختلاف این است که مؤلف نام خود را در اول کتاب نوشته است.

در حدیث چهل و یکم تمام احادیثی که در این کتاب یاد شد خلاصه شده است، زیرا حضرت رسول الله به حق آمده است و پیغمبران پیشین را تصدیق نموده است، و این حق که حضرت رسول الله آورده است، اگر تفسیر به دین شود، شامل ایمان و اسلام و نصیحت و اخلاص برای خدا و پیغمبر و قرآن و پیشوایان و فرمانروایان و عوام و استقامت راستی در دین می‌شود، و اینها چیزهایی است که تمام مراحل دینی را جمع نموده و چیزی نماده است، مگر تفصیل آنها، و اگر حق را به تقوی تفسیر کنیم، بازهم شامل امور نامبرده خواهد بود.

بنابراین، باید هوای انسان تابع فرمان پیغمبر در دین و تقوی باشد، و هرکسی که هوای او تابع همه آنچه رسول الله فرموده است باشد، مؤمن کامل الایمان است، و هرکسی که هوای او اصلاً تابع فرمان پیغمبر نباشد کافر است، و اگر در اصل ایمان تابع پیغمبر باشد و در غیر آن تابع نباشد، فاسق است. و اگر کسی در ظاهر تبع باشد و در اصل ایمان تابع پیغمبر نباشد، منافق است.

این حدیث با آیه ۶۵ سوره نساء مطابقت دارد: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «نه، قسم به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند، مگر موقعی که تو را در درگیری‌ها و مرافعاتی که بین‌شان واقع می‌شود حاکم و داور بدانند، آنگاه در قبول کردن داوری تو هیچگونه ناراحتی در دل خود نیابند و کاملاً در برابر حکم تو تسلیم شوند».

در این آیه ایمان آوردن‌شان را قبول نفرمود مگر پس از قبول کردن داوری پیغمبر، و آنگاه به قبول کردن داوری پیغمبر اکتفا نفرمود و افزود که باید در برابر فرمان پیغمبر احساس هیچگونه ناراحتی نکنند و بازهم افزود که در برابر داوری و حکم و فرمان پیغمبر کاملاً تسلیم شوند، و موافقت دارد با این حدیث: حدیث صحیح بخاری و مسلم که حضرت رسول الله فرمود: «والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه وولده والناس أجمعين» قسم به خدایی که روح من در دست اوست، شما ایمان نیاورده اید مگر این که من نزد شما از خود و فرزند و پدر و مادر و همسر و بستگان‌تان و از همه مردم محبوب‌تر باشم. یعنی وقتی ایمان یکی از شما کامل می‌شود که مرا که پیغمبر خدا هستم بر خودش و فرزندش و پدر و مادر و همسر و همه مردم ترجیح دهد.

محبت بر سه گونه است: محبت تعظیم مانند محبت پدر و مادر و استاد و محبت شفقت، مانند محبت فرزندان و محبت پسندیدن و زیبا به نظر آمدن مانند محبت باقی مردم.

محبت پیغمبر ﷺ را بنابراین حدیث اخیر مؤکدتر دانسته‌اند از محبت پدر و مادر و فرزند و همسر و همه مردم، دلیل آنهم آشکار است، زیرا شاهراه سعادت و نیک‌بختی در دو جهان از برکت رسول الله برای ما روشن شد، و نجات از آتش و رسیدن به بهشت از برکت تعالیم عالیه ایشان فراهم گردید.

یاران پیغمبر ﷺ محبت‌شان به حضرت پیغمبر از روی صدق بود، هوای‌شان را تابع فرمان پیغمبر ﷺ قرار داده بودند، و در راه فداکاری او با پدر و فرزند خود جنگیدند، حتی «ابوعبیده» پدرش را کشت، برای این که پیغمبر را می‌آزرد. معلوم است که محبت رسول الله برای محبت خدای تعالی است، و بر هر شخص مؤمن واجب است آنچه را که خدا دوست داشته است، دوست بدارد و آنچه را که خدا دوست نمی‌دارد، دوست ندارد و از آن پرهیزد.

در حقیقت همه گناهان بر اثر جلوه کردن هوای نفس بر پیروی رسول الله است: در آیه ۵۰ سوره قصص آمده است: ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾ [القصص: ۵۰]. «پس اگر به فرمان تو نشدند، یقین بدان که هواهای نفس را پیروی می‌کنند». ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰]. «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که تابع هوای نفس خود باشد، بدون این که راهنمایی از خدای تعالی همراه داشته باشد».

پیدا است که دنبال کردن هوای نفس و ترک راهنمایی خدای تعالی مایه رسیدن به گمراه‌ترین راه‌هاست، همه گناهان نتیجه دنبال کردن هوای نفس به جای پیروی رسول الله است، و همه بدعت‌ها نیز نتیجه مقدم‌داشتن هوی بر شریعت مطهره اسلام است، و از این راه است که اهل بدعت‌ها را «اهل الاهواء» می‌نامند.

حدیث چهل و دوم

عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً».

(رواهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ)

ترجمه حدیث:

از انس خدمت‌کار پیغمبر ﷺ روایت شده که گفت: از حضرت رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خدای تعالی فرمود: «ای بنی آدم! به حقیقت تو مادامی که از من خواهش کنی و از من امید داشته باشی، هرچه از تو سر زده است را می‌آمرزم و پروایی ندارم. ای آدمی زاده! اگر گناهان تو به آسمان برسد یا به ابر آسمان برسد آنگاه از من طلب آمرزش نمایی تو را بیامرزم. ای پسر آدم! به حقیقت اگر تو با گناهی زیاد به گستردگی زمین به سوی من بیایی، آنگاه مرا دیدار کنی در حالی که مشرک نیستی و چیزی را شریک من نمی‌دانی، هرآینه من پرزمین آمرزش برای تو می‌آورم». (روایت از ترمذی و گفته حدیث حسن و صحیح است).

شرح حدیث:

در حدیث بالا حضرت رسول الله ﷺ روشن فرمود که درهای رحمت خدای متعال همیشه باز است و دریای مهر و رحمت پروردگار همیشه بیکران است، منتهی دلی لازم است امیدوار و زبانی لازم است خواهنده و خواستار، اگر آدمی بتواند که دیده دلش را متوجه درگاه خدا سازد، دعایش به سوی او باشد، خواهشش از او باشد، امیدش به درگاه او باشد، خدای توانا پروایی از آمرزش گناهان او نخواهد داشت.

آدمی زاده اگر گناهش به ابر آسمان برسد و به حدی روی هم انباشته شود که از

سطح زمین بالاتر و هم سطح ابر آسمان باشد، اما از خدا آمرزش بخواهد و روی دلش متوجه درگاه خدا باشد، خدا گناهان او را می‌آمرزد، آدمی زاده فقط بتواند به خدا شرک نرزد و این قدر فکرش سالم باشد که یکی را هرگز دو نکوید و یکتای بی‌همتا را از همانندی دور بداند، آنگاه اگر پرزمین گناه کند، خدای تعالی پرزمین آمرزش برای او خواهد آورد، و او را از آلودگی گناه پاک می‌فرماید.

در حدیث است: «إِنَّ الدَّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ» ثم تلا: (رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه).

حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «دعا همانا عبادت است».

پس از آن آیه ۶۰ سوره مؤمن را بخواند: و پروردگارتان ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ اغافر: ۶۰. رمود: از من بخواهید تا خواهش شما را اجابت کنم، زیرا عبادت شما در خواهش کردن از من است، و محققاً مردمی که خود را از خواهش از درگاه من بالاتر می‌گیرند، معنی زندگی را ندانسته‌اند و از این راه، زود است که در حال خواری و زاری به دوزخ روند، عبادت سرشار دعا و خواهش است، و هر عبادتی که از دعا و خواهش خالی باشد، آن را عبادت نمی‌نامند.

در اسلام اگر نماز است، برای راز و نیاز است و ابراز افتادگی، اظهار نیاز و دست نیاز به درگاه خدا فراداشتن و سر ذلت بر خاک‌مالیدن و حاجات خود را از خدا خواستن است، هر نمازی که چنین نباشد، در حقیقت نماز نیست.

در زکات بازهم مقداری از مال را به درویش و مستمند دادن و دعای خیر ایشان را مغتنم‌شمردن و در وقت اخراج زکات رو به خدا آوردن که خدایا من تهی‌دست و بینوا به دنیا آمده‌ام و تهی‌دست و بینوا از دنیا بیرون می‌روم، این مال عاریتی است که برای حصول ثواب به من عطا فرمودی، مالک حقیقی مال‌ها خودت هستی، با شرمساری روی به درگاه تو می‌آورم تا آنچه عطا فرمودی و در آن برابر فرمانت عمل نمودم از من بپذیری، مبادا سیه‌رویی من مانع قبول آن گردد.

اگر روزه است، در اول آن سحرگاه به دعا و انابت مشغول گردد، و روزها که شکم تهی و دل برای دعا آماده است، از هر کار خیری که میسر شود، غنیمتی به دست آورد و در آخر روز و به هنگام افطار بازهم دعای قبول روزه و حصول مطلوب از خوشی دنیا و آخرت به میان می‌آید.

اگر حج است، در لباس احرام که خود کفن زندگان است هرکس روی صدق و اخلاص به درگاه خدا آرد و برای روزی که کفن واقعی می‌پوشد توشه‌ای بیندوزد، و از یکسان بودن شاه و گدا در پیشگاه عدالت خدا پرده‌های تکبر و غرور را از سر بیفکند، و برای روز درماندگی خود از چاره‌ساز خود خدای متعال مدد گیرد و دوستی‌اش را به دست آورد.

خلاصه: عبادت دعاست و هر عبادت که از دعای عاری باشد، عبادت نیست. کارهای آدمی باید همه همراه دعا و استمداد از خدا باشد، کارهای آدمی زاده باید همیشه با امیدواری و رجاء رحمت پروردگار توانا است.

در حدیث است: «ما كان الله ليفتح على عبد باب الدعاء فيغلق عنه باب الاجابة» عادت خدای تعالی نبوده است که در دعا را بر بنده‌ای بگشاید و در اجابت را بر روی او ببندد.

در حدیث است: «أنا عند ظن عبدي بي» من نزد گمان بنده‌ام به من هستم. از امیدواری به رحمت پروردگار متعال حسن ظن و گمان خوب حاصل می‌آید، و از حسن ظن بنده نسبت به پروردگار متعال رو آوردن رحمت خدای تعالی به سوی بنده فراهم می‌گردد، و هرگاه رحمت خداوند به سوی بنده‌ای رو آور شد، همه خیرها برای او فراهم می‌گردد.

در حدیث صحیح است: «إذا دعا أحدكم فليعظم الرغبة فإن الله تعالى لا يتعاطمه شيء» هرگاه یکی از شما دعا کرد، پس رغبت و شوق خود را کامل بسازد، و از روی رغبت و اطمینان بر رحمت خدا دعا نماید، زیرا همه کارها برای خدا آسان است، و هیچ کاری انجام آن برای خدای تعالی دشوار نمی‌آید، صدق و راستی لازم است و اعتماد بر رحمت حق و حسن ظن به فضل و کرم او لازم است، تا خواهش‌ها به اجابت برسد، و گره‌های فرو بسته گشوده گردد و نابسامانی‌ها سامان پذیرد، ما خود چه هستیم تا عذاب ما چه باشد؟.

خدای متعال در آیه ۱۴۷ سوره نساء فرمود: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَعَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۷]. «خداوند چه می‌کند به عذاب شما، اگر سپاس‌گزار و باایمان باشید». به تعبیر دیگر: شما خود چه باشید و عذاب‌تان چه باشد؟ خداوند چه می‌کند به عذاب شما؟ خواست خدای متعال عذاب شما نیست، پس آیا شایسته است که نسبت به پروردگاری مهربان ناسپاس و بی‌ایمان باشید؟.

می‌گویند خدای توانا به بعضی از پیغمبران فرموده است: چه کنم به این مشتی خاک؟ و هرگاه کلمه آدم را از ادیم زمین بدانیم، معنی اش می‌شود ای پسر خاک، کلمه آدم بعضی ترجیح داده‌اند که عربی است و اشتقاق آن از ادیم زمین است. و حدیثی به این معنی هست: «خُلِقَ آدَمُ مِنَ الْأَرْضِ» آدم از خاک زمین آفریده شد. و در حدیث دیگر: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ آدِيمٍ كَلْهًا، فَخَرَجَتْ ذَرِيَّتُهُ عَلَي نَحْوِ ذَلِكَ» خداوند آدم را از همه انواع خاک زمین آفرید، فرزندانش هم به مانند آن خاک‌ها بیرون آمدند، بعضی سفید، بعضی سیاه، بعضی زرد، و بعضی خوب و بعضی بد.

بنابراین، کلمه آدم افعال التفصیل است و لا ینصرف بودنش به علم بودن و وصف بودن آن است، بعضی آن را مشق از «ادمت» یعنی گندمگون بودن دانسته‌اند، و بعضی علماء کلمه «آدم» را عجمی دانسته‌اند. با این حال لا ینصرف بودن آن به قاعده نحو، از روی علم بودن و عجمی بودن آن است. حالا خواه اسم آدم یک اسم عربی باشد و خواه یک اسم عجمی. آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ نه می‌توان او را عرب نامید و نه عجم؛ زیرا خلقت او هزارها سال پیش از پیدایش عرب و عجم است، و کنیه او ابوالبشر است. حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که الله تعالی فرموده است: «يَا ابْنَ آدَمَ» ای پسر آدم. مقصود در اینجا آدمی زاده است، چه مرد باشد چه زن. «إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي عَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أَبَالِي» مادام که تو مرا بخوانی و به من امیدوار باشی گناهانت را می‌آمرزم و پروا ندارم گذشته‌ات چگونه بوده است؟.

از این حدیث برمی‌آید که هرکس رو به خدا داشته باشد و امیدوار رحمت او باشد، رویش به خیر خواهد بود، و به تعبیر دیگر: ای آدمی زاده! خوی تو گنهکاری است و تو گناه را ترک نکنی، و عادت من آمرزگاری است، من فضل خود را چگونه ترک کنم؟ آیات قرآن و احادیث پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه شارح و مفسر یکدیگرند.

در قرآن: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]. «دعا کنید و از من بخواهید تا دعای‌تان را به اجابت برسانم». در آیه ۴۱ سوره انعام: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾ [الأنعام: ۴۱]. «شما از خدا می‌خواهید، دعا می‌کنید و خداوند دعایتان را به اجابت می‌رساند و سختی را از شما دفع می‌نماید، اگر بخواهد». در این آیه اجابت دعاء را مشروط به تعلق مشیئت و اراده خود کرده است، در آیه ۵۳ سوره زمر:

﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]. «ای بندگان من که زیاده‌روی بر خود نمودید، از رحمت خدا نومید مشوید، زیرا محقق است که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد».

در آیه ۴۸ سوره نساء آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «بدون شک خداوند شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد، ولی غیر از شرک گناهان دگر را برای کسی که بخواهد می‌بخشد». بنابراین آیه، شرک قابل آمرزش نیست، و غیر شرک آمرزیدن هم اختصاص به مشیئت و اراده او تعالی دارد. «يَا ابْنَ آدَمَ ، لَوْ بَلَغْتَ ذُنُوبَكَ عَنَانَ السَّمَاءِ» ای پسر آدم! اگر گناهان تو به ابر آسمان برسد، به حدی که برهم انباشته باشد که بلندی آن به آسمان برسد و یا این که عنان السماء، ظاهر آسمان است که بالاتر از ابر در نظر باشد «ثُمَّ اسْتَعْفَرْتَنِي» پس از آن که گناهان تو از زمین گذشت و به بلندی ابر رسید، از من آمرزش بخواهی «عَفَرْتُ لَكَ» تو را بیامرزم «يَا ابْنَ آدَمَ» ای آدمی‌زاده! «إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا» اگر تو در حقیقت با گناهانی پرزمین به سوی من بیایی. «ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا» پس از آن مرگ تو در حالتی باشد که هیچ چیز را شریک من نمی‌دانستی و به یکتایی و آمرزگاری من عقیده داشتی، «لَأَتَيْتَكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً» من با آمرزشی پرزمین به سوی تو می‌آیم. از این حدیث می‌توان فهمید که دعا باید با حضور قلب و امیدواری و یقین اجابت همراه باشد، تا دعا به اجابت برسد، گناه نباید بر دل اثر بگذارد، زیرا اگر گناه بر دل نشست، همانا شرک است، و شرک قابل بخشایش نیست، اصرار و پافشاری بر گناه مایه غفلت از آمرزش و باعث روگردانی از خداست.

همه گناهان قابل آمرزش است حتی شرک اگر بعد از آن استغفار باشد، استغفار از شرک یعنی بعد از شرک طلب مغفرت‌کردن و آمرزش‌خواستن و ایمان آوردن. شرک قابل بخشایش نیست اگر تا لحظه مرگ همراه باشد، مدار اجابت دعا، حضور قلب و یقین اجابت است.

در حدیث ترمذی است که رسول الله فرمود: «ادعوا الله وأنتم موقنون بالأجابة فإن الله لا يقبل دعاء من قلب غافل» دعا کنید و از خدا بخواهید در حالی که به اجابت دعا یقین دارید؛ زیرا خدا دعا را از دلی که غافل باشد نمی‌پذیرد. و در حدیث به روایت

امام احمد و ترمذی از رسول الله ﷺ آمده: «ما من أحد يدعو بدعاء إلا آتاه الله ما سأل أو كف عنه من السوء مثله ما لم يدع باثم أو قطيعة رحم» هر بنده‌ای که دعا نماید، خداوند خواسته او را می‌دهد، یا بدی را از او دفع می‌کند که دفع این بدی با حصول آن خواهش برابر است، مادامی که دعای او به گناه و یا مستلزم قطع ارحام نباشد.

در روایت حاکم: هر مسلمانی که دعایی کند و در آن دعا خواهش گنهکاری و یا قطع ارحام نباشد (یکی از سه چیز او را حاصل است) یا زود دعای او فراهم آید و به اجابت رسد، یا دعای او برای آخرت او پس‌انداز می‌شود، یا گناهی از او دفع می‌شود که مانند حصول مطلوب او باشد. یاران گفتند در این حال بسیار دعا کنیم. حضرت رسول الله فرمود: خدا بزرگتر است از این که از برآوردن خواسته‌های شما فرو ماند، شما هر قدر دعا کنید خدا بزرگتر است از این که نومیدتان سازد.

آدم مسکین را گمان بر این است که پرزمین هم چیزی است، زمین و هرچه بر آن است حتی در مقابل سیارات بی‌شمار به هیچ نمی‌رسد، همه گناهان آدمی در مقابل مغفرت آفریدگاری توانا و بخشایشگر چیزی نیست، پرزمین چه می‌تواند باشد؟.

مؤلف کتاب خود را به این حدیث که سراسر آن خواهش مغفرت از خدا و امید رحمت از دریای بیکران فضل و رحمت اوست، پایان داد. خدای توانا او را بر همین حسن ظن و گمان نیکویش بیامرزد و اعمال او را بپذیرد، و او را در زندگی بلندنام و نیک‌بخت و پس از وفات نیک‌نام و محبوب و سعادتمند و مقبول سازد.

او امام «ابوزکریا یحیی بن شرف نووی» از دانشمندان علوم است و به خصوص در علوم دینی پیشوای عالی مقامی است، ده‌ها کتاب در علوم دینی و فنون مختلفه دارد که همه مقبول اهل علم و بینش و مورد اعتماد دانشمندان است، وفات او به سال ششصد و هفتاد و شش هجری قمری در دمشق اتفاق افتاد.

خدایا! در این شرح کوچک و مختصر با خوشه‌چینی از خرمن فضل دانشمندان بزرگ که کمر همت بر خدمت احادیث پیغمبرت بسته‌اند، استفاده نموده‌ام. از درگاه پر عظمت خواهانم که مقبول درگاهت قرار گیرد، و این کمترین بندگانت را در شمار خدمت‌گزاران احادیث پیغمبرت به شمار آوری، از کودکی سر ذلت در برابر عظمتت بر خاک مالیده‌ام، مرا نومید مفرمای، و در باقی عمر مرا توفیق ده تا همیشه زبان را به یاد تو مشغول دارم و دل را از نور رحمتت درخشان و روشن گردانم و قلم را در خدمتت به

کتاب مشغول دارم و دل را از نور رحمت درخشان و روشن گردانم و قلم را در خدمت به کتاب و سنت به کار اندازم و عاقبتم را در همه کار به خیر فرما، و خودم و پدر و مادرم و فرزندان و بستگان و استادان و دوستانم و همه مسلمانان را به مغفرت و رحمت شاد کن، و هرکس آمین بگوید از دوزخش آزاد فرماید.

«آمین»

(پایان)